

ماهنامه سینمایی سال اول - شماره اول - اسفند ۱۳۹۸ - قیمت: ۵۰۰۰ تومان

بُرش های کوتاه



مختصر و مفید از مهم ترین فیلم های
سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر



بهترین های جشنواره
به انتخاب نویسندگان
و منتقدان مجله



آبادان یازده ۶۰، آتابای، ابر بارانش گرفته، پوست
تومان، خروج، خورشید، خون شد، درخت گردو، روز صفر،
سه گام حبس، سیخا شهر قصه، شنای پروانه، مغز استخوان



استودیو سی نت

CINETstudio.ir



طراح و مشاور پروژه های تبلیغاتی

طراحی و صفحه آرایی

نشریه، کتاب، کاتالوگ

فیلمسازی

تیزر تبلیغاتی، فیلم و عکاسی صنعتی

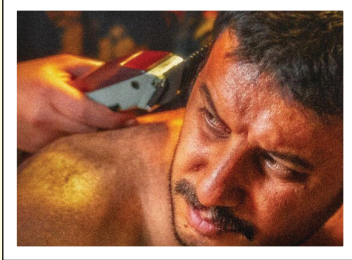
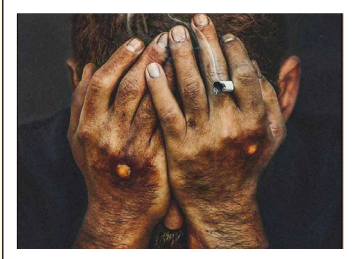
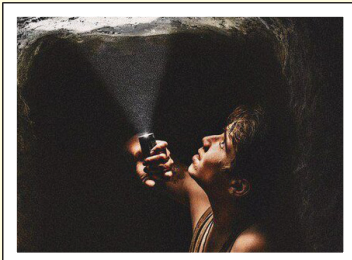


۰۹۱۲-۲۳۰۴۸۵۱



CinetStudio

www.CinetStudio.ir



✓ مراسم اختتامیه به روایت تصویر / ۵

✓ اسامی کامل برگزیدگان همراه با لیست کامل نامزدها / ۶

✓ آبادان یازده شصت / ۸

شبیر نعلبندیان، مصطفی محمودی، مجتبی محمودی شرق

✓ آتای / ۹

سعیده نیک اختر، لاله محمودی، احمد شاهوند، مهدی تیموری

✓ ابر بارانش گرفته / ۱۰

شبیر نعلبندیان، مهدی تیموری، جابر تواضعی

✓ پوست / ۱۱

شبیر نعلبندیان، وحید فرازان، ندا طهرانی، مجتبی محمودی شرق، سیدمرتضی حسینی

✓ تومان / ۱۲

نساء نیکو، امیررضا نوری پرتو

✓ خروج / ۱۳

احمد شاهوند، مهدی تیموری، مجتبی اردشیری

✓ خورشید / ۱۴

شبیم محمودی شرق، وحید فرازان، احمد شاهوند، محمدرضا رسولی

✓ خون شد / ۱۵

احمد شاهوند، وحید فرازان، مجتبی اردشیری، شبیر نعلبندیان، مهدی تیموری

✓ درخت گردو / ۱۶

علیرضا سعیدی کیاسری، شبیر نعلبندیان، زرنوش محمدی، وحید فرازان، مصطفی محمودی، مجتبی اردشیری، مهدی تیموری

✓ روز صفر / ۱۸

لاله محمودی، احمد شاهوند، مهدی تیموری

✓ سه کام حبس / ۱۹

مهدی تیموری، مجتبی اردشیری، علی دهباشی، وحید فرازان

✓ شنای پروانه / ۲۰

احمد شاهوند، مجتبی اردشیری، شبیر نعلبندیان، زرنوش محمدی، وحید فرازان، مهدی تیموری، نساء نیکو

✓ سینما شهر قصه / ۲۲

مصطفی محمودی، وحید فرازان، احمد شاهوند، شبیر نعلبندیان، مهدی تیموری

✓ مغز استخوان / ۲۳

احمد شاهوند، وحید فرازان، لاله محمودی، مهدی تیموری

✓ نگاهی به جشنواره فیلم فجر سی و هشتم / ایمان آینه دار / ۲۴

✓ «عامه پسند» و چند فیلم دیگر ... / شبیر نعلبندیان / ۲۵

✓ بهترین های ایستگاه سی و هشتم به انتخاب نویسندگان و منتقدان ماهنامه / ۲۶

✓ چشم انداز نگران کننده یک سال آینده / مجتبی اردشیری / ۳۱

■ وب سایت:

www.shortcutsmag.ir

■ شبکه های مجازی (تلگرام و اینستاگرام):

@shortcutsmag

■ چاپ: کهن

■ نشانی: کرج، شهرک بانک کشاورزی، ابن سینا ۱۴،

مجمع سپهر، واحد ۸

■ تلفن تماس

۰۲۶ - ۳۴۵۲۹۰۳۵

■ صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر:

احمد شاهوند

■ تحریریه:

ایمان آینه دار، مجتبی اردشیری، مهدی تیموری، فائز حسینی،

فرهاد خالدی نیک، علیرضا سعیدی کیاسری، سیدرضا صائمی،

وحید فرازان، مونا کریمی، زرنوش محمدی، مصطفی محمودی،

لاله محمودی، شبیر نعلبندیان، امیررضا نوری پرتو

■ طراحی و صفحه آرایی:

استودیو سی نت

مجله سینمایی

بُرش های
کوتاه

شماره اول - اسفند ۱۳۹۸



که عشق آسان نبود اول...

✓ سردبیر

از زمانی که با «سینما» آشنا شدم و این آشنایی را مدیون پدرم هستم، انتشار یک نشریه سینمایی همیشه دغدغه‌ام بود. اوایل دهه هفتاد شمسی که گذرم به ماهنامه «گزارش فیلم» افتاد و مشترک مجله شدم و در اکران های خصوصی اش شرکت کردم، این دغدغه در من تقویت می شد اما خیلی دور از ذهن بود. برای همین هیچ گاه به صورت جدی به آن نگاه نکردم.

تا اینکه شدم یکی از نویسندگان ماهنامه «گزارش فیلم» و سایت «ایران اکتور» را اواسط سال ۱۳۸۰ و «مجله» الکترونیکی «سی نت» را اواسط سال ۱۳۸۲ راه اندازی کردیم. «سی نت» همچنان پس از ۱۶ سال به عنوان قدیمی ترین سایت فعال سینمایی ایران به کارش ادامه می دهد. نیمه دوم سال ۱۳۹۰، فکر راه اندازی نشریه الکترونیک سینمایی به ذهنمان رسید. اولین نشریه آن لاین سینمایی را برای هشت شماره در «سی نت» منتشر کردیم و آن زمان با استقبال بی سابقه کاربران مواجه شد اما به دلیل مشغله کاری فرصت ادامه اش میسر نبود. هرچند که طی دو سال اخیر سه شماره دیگر اختصاصی جشنواره های سی و ششم سی و هفتم فیلم فجر منتشر کردیم که در نوع خود و به عنوان یک نشریه آنلاین خیلی مورد توجه قرار گرفت.

اواخر سال ۱۳۹۴ اولین مجوز هفته نامه هنری - ورزشی «گوهردشت» که قرار بود در محدوده استان کرج منتشر شود را گرفتیم و اولین شماره اش را ویژه سی و چهارمین جشنواره فیلم فجر منتشر کردیم.

به هر حال ابتدای دهه نود رویای انتشار «نشریه» محقق شد تا به امروز که اولین شماره نشریه تخصصی سینمایی «برش های کوتاه» پیش روی شماست. انتخاب نام «برش های کوتاه» که نام فیلمی است از رابرت آلتن هم داستان جالبی دارد که خواندنش خالی از لطف نیست: اواخر دهه هفتاد، زمانی که دانشجو بودم در کانون فیلم دانشکده فنی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز که آن زمان ساختمانش در خیابان حافظ روبروی ساختمان بورس و روبروی کوچه سام که دفتر ماهنامه فیلم در آن کوچه بود و هنوز هم هست، قرار داشت، تصمیم گرفتیم نشریه ای سینمایی به صورت هفتگی در محدوده دانشکده فنی منتشر کنیم. نامش را گذاشتیم: «برش های کوتاه».

لوگوی برای آن طراحی کردم و کارهای گرافیکی اش را به عهده گرفتم. چند شماره منتشر کردیم و طرفداران بی شماری بین دانشجویان پیدا کرد. تا اینکه ساختمان دانشکده به جایی دیگر منتقل شد و در این جابجایی فعالیت کانون فیلم هم کم رنگ و کم رنگ تر شد.

نام «برش های کوتاه» را به یاد آن دوران انتخاب کردم و بی انصافی است در این فرصت نامی از دوستانی که به مدد و یاری آن ها این نشریه منتشر می شد برده نشود: سهراب نوربخش، سهیل شهبازلو، شیما اردیبهشت، مریم امیرریاحی، زهیر میرمحمدی، فرزاد امامی، جعفر قدیم خانی، نازنین دادبین، بهنام عظیمی و ...

در جلسه ای که مهرماه سال ۱۳۹۸ با دوستانی چون سیدرضا صائمی، فرهاد خالدی نیک، مجتبی اردشیری و سیدجواد صفوی برگزار کردیم، تصمیم بر این شد «برش های کوتاه» به طور اختصاصی به «فیلم کوتاه» بپردازد. عرصه ای که بعید می دانم تا به امروز نشریه تخصصی داشته باشد.

اما اولین شماره «برش های کوتاه» را به یادداشت های کوتاه و تقریباً کوتاه درباره فیلم های سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر اختصاص دادیم و اگر خدا بخواهد از شماره دوم به سراغ «فیلم کوتاه» خواهیم رفت.

جشنواره سی و هشتم هم به پایان رسید و ۳۱ فیلم در بخش سودای سیمرغ، نگاه نو و خارج از مسابقه به نمایش درآمد. از فیلمسازان اول، محمد کارت و برادران ارک با «شنای پروانه» و «پوست» درخشیدند و سعید ملکان هم نشان داد که می تواند از پس یک اکشن پلیسی برآید.

ابراهیم حاتمی کیا با «خروج» مأیوسمان کرد و مسعود کیمیایی با «خون شد» نشان داد که نهایتاً همین است. نیکی کریمی پس از سی سال فعالیت در سینما سرانجام موفق شد دل همه را به دست بیاورد. از نویسندگان و منتقدان گرفته تا هیات داوران. «آتابای» پنجمین ساخته سینمایی او بهترین اثر کارنامه اش است. چقدر سینمای ایران به عاشقانه هایی از این دست نیاز دارد.

حمیدرضا قربانی با «مغز استخوان» تا مرز یک درام اجتماعی موفق می رود اما جایی که تماشاگر باید درست و حسابی راهی درب خروجی سالن شود، همه رشته ها را پنبه می کند.

محمدحسین مهدویان با «درخت گردو» همچنان نشان داد که کارگردان کاربلدی است. هرچند اگر کمتر از واقعیت وام بگیرد

«تومان» سومین ساخته مرتضی فرشپاش فیلم عجیب و غریبی است که همچنان درگیر فصل ها و آدم هایش هستم. فیلم یک بازیگر درجه یک را به سینما معرفی می کند که امیدوارم راهش را اشتباه نرود: میرسعید مولویان.

«خورشید» مجیدی مجیدی بازگشتی است به دوران اوج او در دهه هفتاد. فیلمی خوش ساخت که فیلمنامه ای کار شده دارد و یک دوجین بازی های

درخشان از نوجوانان کار.

علاقه‌مندان دو آتیشه سینمای ایران قطعاً با «سینما شهر قصه» کیف خواهند کرد. فیلمی که از ابتدای انقلاب تا اواسط دهه هفتاد سینمای ایران را در پس یک داستان عاشقانه مرور می کند و این مرور حال سینمادوستان را خوب خواهد کرد.

کارگردانی روان، بازی های خوب و پایان بندی درست و حسابی، از «آبادان یازده ۶۰» فیلمی دیدنی و ماندگار از اوضاع و احوال رادیو نفت آبادان و ماجراهای کمتر پرداخت شده کوی ذوالفقاریه ساخته است.

انتخاب نامزدها در ادوار مختلف برگزاری جشنواره فیلم فجر همواره محل بحث و جدول بوده. لیست اسامی نامزدهای دوره سی و هشتم با وجود اینکه ۹۰ درصد آن تقریباً درست بود، اما خالی از ایراد و اشکال هم نبود. در ادامه نگاهی گذرا خواهیم داشت بر غایبان بزرگ لیست نامزدها:

۱ - بازی درجه یک و زیرپوستی هادی حجازی فر در «آتابای» می توانست نامزد بهترین بازیگر نقش اول باشد و این در حالی است که بازی علی شادمان که در فیلم «مردن در آب مطهر» که نقش مکمل است در لیست نامزدهای بازیگر نقش اول حضور دارد.

۲ - فیلمنامه عاشقانه «آتابای» نوشته هادی حجازی فر قطعاً می توانست در لیست نامزدهای بهترین فیلمنامه باشد.

۳ - فیلم بی نظیر «پوست» لایق حضور در سه بخش اصلی (فیلم، کارگردانی و فیلمنامه) بود.

۴ - در سالی که جشنواره به لحاظ بازی خانم ها تا حدودی فقیر بود، ستاره پسبانی برای بازی بی نظیرش در «دوزیست» می توانست نامزد بهترین بازیگر نقش اول زن باشد و پانته آ بهرام با اینکه حضور بسیار کوتاهی در فیلم «شنای پروانه» دارد، جدا از گریم متفלוتش، عالی و درجه یک بازی کرده است که جایش در نامزدهای نقش مکمل زن خالی بود.

۵ - از همه مهم تر بازی عالی جواد عزتی در فیلم «شنای پروانه» باید نامزد بهترین بازیگر نقش اول می شد که او را برای بازی معمولی اش در «آتابای» نامزد بهترین بازیگر نقش مکمل کردند.

پی نوشت ۱: با اینکه برای ابراهیم حاتمی کیا و مسعود کیمیایی احترام زیادی قائل هستیم، اما خوشحالم که فیلم این دو عزیز در بخش های اصلی نامزد نشد و داوران اسیر اسم هانشان نشدند.

پی نوشت ۲: طراحی لباس فیلم «خروج» قطعاً باید نامزد می شد. حتی اگر این نامزد، فرزند یکی از داورها باشد.

اختتامیه ایستگاه ۳۸ به روایت تصویر

عکس ها: یاسمن ظهور طلب، سحر محراب بیگی، معین باقری





«شنای پروانه» و «روز صفر» با پنج سیمرغ در صدر

اسامی کامل برگزیدگان سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر

بهترین فیلم به انتخاب تماشاگران:

✓ «شنای پروانه» به تهیه کنندگی رسول صدرعاملی

بهترین فیلم از نگاه ملی:

✓ «روز صفر» ساخته سعید ملکان

بهترین فیلم:

✓ امیر بنان و مجید مجیدی برای فیلم «خورشید»
دیگر نامزدها:

- نیکی کریمی برای فیلم «آتابای»
- سیدمصطفی احمدی برای فیلم «درخت گردو»
- سعید ملکان برای فیلم «روز صفر»
- رسول صدرعاملی برای فیلم «شنای پروانه»

بهترین کارگردانی:

✓ محمد حسین مهدویان برای فیلم «درخت گردو»
دیگر نامزدها:

- نیکی کریمی برای فیلم «آتابای»
- مرتضی فرشباف برای فیلم «تومان»
- مجید مجیدی برای فیلم «خورشید»
- سعید ملکان برای فیلم «روز صفر»
- محمد کارت برای فیلم «شنای پروانه»

بهترین فیلمنامه:

✓ نیما جاویدی و مجید مجیدی برای فیلم «خورشید»
دیگر نامزدها:

- سعید ملکان و بهرام توکلی برای فیلم «روز صفر»
- محمد کارت، حسین دوماری و پدram پورامیری برای فیلم «شنای پروانه»
- بهتاش صناعیها، مریم مقدم و مهرداد کورشیانیا برای فیلم «قصیده گاو سفید»
- علی زرنگار برای فیلم «مغز استخوان»
- بهنام بهزادی و سحر سخایی برای فیلم «من می ترسم»

بهترین نقش اصلی مرد:

✓ پیمان معادی برای فیلم «درخت گردو»
دیگر نامزدها:

- میرسعید مولویان برای فیلم «تومان»
- فرامرز قریبیان برای فیلم «خروج»
- امیر جدیدی برای فیلم «روز صفر»
- علی شادمان برای فیلم «مردن در آب مطهر»

بهترین نقش اصلی زن:

✓ نازنین احمدی برای فیلم «ابر بارانش گرفته»
دیگر نامزدها:

- پریناز ایزدیار برای فیلم «سه کام حبس»
- مریم مقدم برای فیلم «قصیده گاو سفید»
- ندا جبرئیلی برای فیلم «مردن در آب مطهر»
- الناز شاکردوست برای فیلم «من می ترسم»

بهترین نقش مکمل مرد:

✓ امیر آقایی برای فیلم «شنای پروانه»
دیگر نامزدها:

- جواد عزتی برای فیلم «آتابای»

- ارشیا نیکببین برای فیلم «ابر بارانش گرفته»
- مجتبی پیرزاده برای فیلم «تومان»
- بابک کریمی برای فیلم «سینماشهرقصه»
- نوید پورفرج برای فیلم «مغز استخوان»

بهترین نقش مکمل زن:

✓ طناز طباطبایی برای فیلم «شنای پروانه»
دیگر نامزدها:

- لیلا زارع برای فیلم «خون شد»
- مینو شریفی پور برای فیلم «درخت گردو»
- سمیرا حسن پور برای فیلم «سه کام حبس»
- باران کوثری برای فیلم «عامه پسند»
- ستاره پسبانی برای فیلم «من می ترسم»

بهترین فیلمبرداری:

✓ مرتضی نجفی برای فیلم «تومان»
دیگر نامزدها:

- سامان لطفیان برای فیلم «آتابای»
- مسعود امینی تیرانی برای فیلم «ابر بارانش گرفته»
- هومن بهمنش برای فیلم «خورشید»
- مسعود سلامی برای فیلم «سه کام حبس»
- سامان لطفیان برای فیلم «شنای پروانه»

بهترین موسیقی متن:

✓ بامداد افشار برای فیلم «پوست»
دیگر نامزدها:

- حسین علیزاده برای فیلم «آتابای»
- رامین کوشا برای فیلم «خورشید»
- حبیب خزایی فر برای فیلم «درخت گردو»
- مسعود سخاوت دوست برای فیلم «شنای پروانه»

بهترین تدوین:

✓ اسماعیل علیزاده برای فیلم «شنای پروانه»
دیگر نامزدها:

- محمد نجاریان برای فیلم «پوست»
- حسن حسن دوست برای فیلم «خورشید»
- محمد نجاریان برای فیلم «درخت گردو»
- میثم مولایی برای فیلم «روز صفر»
- سیاوش پورخلیلی برای فیلم «سینماشهرقصه»

بهترین چهره پردازی:

✓ مهرداد میرکیانی برای فیلم «خروج»
دیگر نامزدها:

- محمدرضا قومی برای فیلم «خون شد»
- شهرام خلج برای فیلم «درخت گردو»
- ایمان امیدواری برای فیلم «سه کام حبس»
- عظیم فراین برای فیلم «شنای پروانه»

بهترین طراحی لباس:

✓ امیر ملک پور برای فیلم «روز صفر»
دیگر نامزدها:

- رسول علیزاده برای فیلم «پوست»
- مارال جیرانی برای فیلم «خروج»
- بهزاد جعفری طادی برای فیلم «درخت گردو»
- شیده محمود زاده برای فیلم «سینماشهرقصه»
- غزاله معتمد برای فیلم «شنای پروانه»

بهترین طراحی صحنه:

✓ کیوان مقدم برای فیلم «خورشید»
دیگر نامزدها:

- پوریا اخوان برای فیلم «پوست»
- محمدرضا شجاعی برای فیلم «درخت گردو»
- سهیل دانش اشرافی برای فیلم «روز صفر»
- آیدین ظریف برای فیلم «سینما شهرقصه»

بهترین صدا:

✓ مهدی صالح کرمانی و آرش قاسمی برای فیلم «شنای پروانه»
دیگر نامزدها:

- امیر شاهرودی و سیدعلیرضا علویان برای فیلم «پوست»
- رشید دانشمند و امین شریفی برای فیلم «تومان»
- امیر نوبخت و آرش قاسمی برای فیلم «خروج»
- حسین بشاش و محمدرضا دلپاک برای فیلم «خورشید»

بهترین جلوه های ویژه بصری (CGI):

✓ محمد برادران برای فیلم «خروج»
دیگر نامزدها:

- جواد مطوری برای فیلم «آبادان یازده ۶۰»
- جواد مطوری برای فیلم «خورشید»
- امین پهلوانزاده و کامیار شفیع پور برای فیلم «درخت گردو»
- رضا میثاقی و محسن خیرآبادی برای روز صفر»

بهترین جلوه های ویژه میدانی:

✓ محسن روزبهانی برای فیلم «روز صفر»
دیگر نامزدها:

- محسن روزبهانی برای فیلم «آبادان یازده ۶۰»
- آرش آقاییک برای فیلم «پوست»
- ایمان کریمان برای فیلم «خورشید»
- ایمان کریمان برای فیلم «درخت گردو»
- آرش آقاییک برای فیلم «شنای پروانه»

بهترین فیلم اول:

✓ سعید ملکان برای فیلم «روز صفر»
دیگر نامزدها:

- بی صدا حلزون»
- «پوست»
- «شنای پروانه»
- «لباس شخصی»

بهترین فیلم مستند:

✓ «جایی برای فرشته ها نیست» (سالم صلواتی)
دیگر نامزدها:

- «بانو»
- «پروژه ازدواج»
- «زمستان است»

بهترین فیلم کوتاه:

✓ «دایر» (سعید نجاتی)
دیگر نامزدها:

- «متحان»
- «کوچه»



نویسندگان «برش های کوتاه» به روایت تصویر



زرنوش محمدی



مجتبی اردشیری



امیر رضانوری پرتو



مصطفی محمودی



وحید فرازان



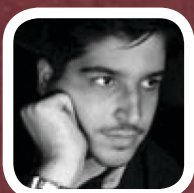
احمد شاهوند



شبیر نعلبندیان



لاله محمودی



مهدی تیموری



ندا طهرانی



ایمان آیینہ دار



آبادان یازده ۶۰

مهرداد خوشبخت

✓ شیر نعلبندیان

حقیقت آن است که به «آبادان یازده ۶۰» خیلی خوش بین نبودم چون تا به حال نه اثری از مهرداد خوشبخت را تماشا کرده بودم و نه با خواندن خلاصه فیلم رغبتی برای تماشا در من ایجاد شده بود اما بعد از گذشت یک ربع از فیلم زبان و نگاه فیلم در پرداخت به جنگ از دریچه رادیوی نفت آبادان مرا جذب کرد. با آنکه فیلم در ژانر جنگی ساخته شده است و طبعاً این انتظار به جود می آید در طول فیلم اتفاقات میدان جنگ را شاهد باشیم اما هشتاد درصد فیلم در ساختمان رادیو نفت آبادان می گذرد که در آن کارکنان رادیو نفت سعی دارند تا علاوه بر تزریق روحیه به مردم شهر، آنها را از حملات رژیم دشمن خبر دار کنند.

✓ مصطفی محمودی

گروهی از کارکنان رادیو نفت آبادان برای حفظ رادیو و مخابره اخبار با هدف مقاومت مردم در برابر دشمن یعنی از تخلیه شهر خودداری کرده و به مدت ۴۰ روز تلاش می کنند تا با فعالیت خود در رادیو شهر را زنده نگه داشته و از این طریق به دشمن خسارت روحی روانی وارد کنند.

جوزف گوبلز وزیر تبلیغات نازی که زمانی خبرنگار بود در مقاله ای که در سال ۱۹۳۳ نوشته بود از رادیو به عنوان هشتمین قدرت بزرگ در دنیا نام برده بود. کما اینکه وی از قدرت همین رسانه در جریان جنگ دوم جهانی به ویژه در حوزه عملیات روانی بهره های بسیاری گرفته بود. حال شهری را تصور کنید که رادیو تنها رسانه آن است و در شرایط بحران، تنها مبدا مردم برای دلگرم شدن از خبرها؛ و این مساله دقیقاً همان چیزی است که در روزهای نخست جنگ تحمیلی برای آبادان، مردمش و رادیو آبادان اتفاق افتاد. رادیویی که ابتدا با عنوان رادیو نفت ملی مطرح بود و بعد از فتح خرمشهر با عنوان رادیو آبادان فعالیت کرد. ارتش صدام، بارها از قدرت این رسانه لطمه خورد و بارها به ساختمان رادیو آبادان حمله کرد. در نهایت، در زمستان سال ۱۳۶۵ ساختمان و فرستنده آن را بمباران کرد و از کار انداخت، اما جنگ پیر شده بود و فرکانس ۱۱۶۰ رادیو آبادان رسالت خود را انجام داده بود.

رادیو آبادان و ماجرای حماسه مردمی کوی ذوالفقاری یکی از بخشهای جذاب و کمتر شنیده و دیده شده دوران دفاع مقدس است و اینبار مهرداد خوشبخت که خود زاده آبادان است در تجربه سینمایی جدیدش به سراغ همین موضوع رفته و آبادان ۱۱۶۰ حاصل این تلاش است که البته در جای خود ستودنی است.

جدای از موضوع و مضمون اثر یاد شده یکی از مشکلات فیلمنامه تعدد خرده روایتی است که اتفاقاً ما به ازای بیرونی و واقعی داشته و بخشی از این ماجرا را شکل داده اند. داستانکها و افرادی که در داستان اسمشان آورده می شود آنقدر زیادند که در برخی بخشهای قصه، خط اصلی به فراموشی سپرده می شود و بیننده به شکل ناخودآگاه در ذهنش به جستجوی نام فرد مذکور یا مسائل مربوط به آن می پردازد و همین عامل سبب دوری حسی مخاطب با قصه می شود. ضمن اینکه در پرداخت شخصیت های داستان نیز ضعفهایی وجود دارد. وقتی قرار است از مقاومت یک گروه رادیویی صحبت شود لازم است مخاطب تا حد بسیار زیادی به شخصیت های رادیو آبادان نزدیک شود، به ارتباطات آنان پی ببرد و در یک کلام شناسنامه مشخص و کاملی از آنان در دست داشته باشد که در فیلمنامه فعلی به هر شکل چنین مساله ای وجود ندارد. ضمن اینکه پایان بندی اثر نیز بسیار سطحی بوده و به ملودرام بی دلیلی نزدیک می شود تا به نوعی مقوله ایثار و شهادت و شجاعت و جانفشانی را برای رسیدن به هدف و زنده نگه داشتن رادیو منتقل سازد و این بی دلیلی دقیقاً در همین نقطه رخ می دهد. چرا که مفاهیم یاد شده پیش از این در بخش های مختلف قصه به شکل مطلوبی به مخاطب منتقل شده و دیگر نیاز به چنین پایان بندی که حاوی شهادت همه قهرمانان قصه است وجود ندارد.

ساختار نیز می توانست خیلی بهتر باشد. یکی از مشکلاتی که در شکل اثر وجود دارد و البته ناشی از سابقه تلویزیونی مهرداد خوشبخت است استفاده از تصاویر مستند دوران جنگ تحمیلی در خصوص حصر آبادان و فتح خرمشهر و غیره است که اثر را از شکل سینمایی صرف تا حد یک مستند داستانی دچار تغییر می کند و این تغییر به احتمال قریب به یقین برای تماشای چالش جدی ایجاد می کند. چالشی که اساساً می توانست بوجود نیاید و فیلمساز نیز از گره زدن آرشیو مستند به فیلم پرهیز کند به این دلیل که تماشای قرار نیست با یک فیلم جنگی مواجه شود و اصلاً قرار نیست جنگ و درگیری را مشاهده کند بلکه مطلوب اینگونه بود و هست که مخاطب و تماشای با اثری در حوزه سینمای مقاومت (که البته می تواند ملهم از جنگ باشد) مواجه شود ...

✓ مجتبی محمودی شرق

رادیو به عنوان یکی از اثر گذارترین رسانه ها از دیرباز مطرح بوده و با وجود گسترش تکنولوژی های نوین ارتباطی و اطلاع رسانی همچنان نقش اثر گذار خود را حفظ کرده. نگاهی به تاریخ رادیو در ایران نشان می دهد این رسانه گرم از دیرباز تاکنون به عنوان مونس و همدم و یار وفادار اقشار گوناگون توانسته در ارائه وظایف و نقش خود موفق عمل کند.

همه اینها را نوشتیم تا برسیم به سال هایی که در مملکت و در دنیا چیزی به اسم اینترنت و شبکه های اجتماعی وجود نداشت و تلویزیون هم فقط دو کانال داشت که شکل محدودی برنامه پخش می کرد و در این اوضاع و احوال تصور کنید که در یک شهر که منطقه جنگی است و شهر در حال محاصره است و تعداد اندکی از اهالی در شهر باقیمانده اند رادیو بتواند به عنوان یکی از سنگرهای بسیار محکم رسانه ای در مقابل دشمن یعنی بايستد و مردم را دلگرم کند و پیام حضور و وجودش را به شهرهای اطراف مخابره کند و برای جبهه مقابل به سان یک سوهان اعصاب هم عمل نماید. همه اینها حکایت رادیو ملی آبادان است که با فرکانس یازده ۶۰ در روزها و سالیهای جنگ تحمیلی از رادیو قابل دریافت بود.

رادیو نفت ملی از طریق یک فرستنده موج متوسط ۱۰ کیلوواتی در منطقه جمشیدآباد برنامه های خود را پخش می کرد و به دلیل برخورداری از موقعیت مناسب آنجا که در اغلب نقاط کشور شنیده می شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، صدا و سیما مرکز آبادان همچنان به فعالیت خود ادامه می داد تا اینکه جنگ تحمیلی آغاز شد، با شروع جنگ تحمیلی فعالیت تلویزیونی متوقف شد اما رادیو با عنوان صدای آبادان تا سال ۱۳۶۵ به پخش برنامه های خود ادامه داد و نقش ارزنده و حساسی در زمینه انعکاس رویداد دفاع مقدس و تقویت روحیه رزمندگان ایفا می کرد. نقش خبرنگار برجسته دوران جنگ غلامرضا رهبر در این دوران بسیار پررنگ بود و گزارشهای بسیار ماندگاری از آن زمان به جا مانده است.

حال مهرداد خوشبخت در آبادان یازده ۶۰ به سراغ داستان این مقاومت رفته و برگی از تاریخ پرفخار جنگ تحمیلی را ورق زده است. البته وی با توجه به سابقه پر بار تلویزیونی اش تلاش کرده تا بخشی از فیلمهای مستند در این رابطه را نیز در فیلم بگنجانند اما معتقدم این کار سبب شده تا فیلم تبدیل به یک اثر مستند داستانی بشود که شاید نمایشش بر روی پرده سینما چندان به مذاق تماشایان عام سینما خوش نیاید و ای کاش وی بجای این مستند نگاری ها می توانست همه آن وقایع را بازسازی کند.

«آبادان یازده ۶۰» نمونه خوب و موفقی است در حوزه سینمای مقاومت و البته می دانیم که این روزها و سالها با ساخت فیلمهایی اینچنین، زیر گونه ای به نام سینمای مقاومت در گونه سینمای جنگ یا دفاع مقدس بوجود آمده که معتقدم اتفاقاً پتانسیل بسیار زیادی برای جذاب تر شدن نسبت به فیلمهای جنگی دارد به شرط آنکه دقت نظر کافی در ساخت آن بوجود آید. فیلم «آبادان یازده ۶۰» فیلمی خوش ریتم است اما مشکل فیلمنامه آنجاست که تلاش کرده تا به همه وقایع ریز و درشت حصر آبادان در سال ۵۹ بپردازد و به همین دلیل با تعداد زیادی خرده روایت و آدمهای گوناگون مواجهیم که سبب می شوند تا قصه اصلی در برخی لحظات به حاشیه برود و این خرده روایتها و شخصیتها فرعی هم هیچ کمکی به پیشبرد داستان نکنند.

پایان بندی فیلم نیز جذاب نیست آنجا که مشکل با رشادت کارکنان رادیو برطرف می شود اما شخصیتها اصلی بر اثر گلوله باران دشمن به شهادت می رسند فضایی را بوجود آورده که تراژیک بوده و بار ملودرام قصه را به شدت افزایش داده که نمی تواند به خوبی بیناگر حماسه ای باشد که کارکنان رادیو آبادان در آن روزها آفریدند ...



آتابای نیکی کریمی



مهدی تیموری

تازه ترین فیلم نیکی کریمی در مقام فیلمساز، در کنار «ابر بارانش گرفته» (مجید برزگر) جزو دو فیلم برترم از فجر ۳۸ است. فیلمسازی که پیش از این و آثاری که از او به عنوان خالق اثر دنبال کرده بودم، کوچکترین ردی از فرم، خلاقیت در او نیافته و به همین جهت با پیش فرض یک فیلم ضعیف دیگر از این فیلمساز (که تنها به این دلیل پذیرفته شده که از یک فیلمساز زن هم در این جشنواره فیلمی وجود داشته باشد!) به تماشایش نشستیم! و اما «آتابای» به طرز شگفت انگیزی غافلگیرم کرد. جدیدترین فیلم کریمی محسوس کننده است و شخصا پس از فیلم های بسیار ضعیف و فاقد ارزش «شیفت شب» و «سوت پایان» و... انتظار چنین درخششی از تنها فیلمساز زن فجر ۳۸ (که یکی از بهترین های آن هم هست) نداشتیم و شاید تنها به همین دلیل که بسیار فراتر از انتظارم ظاهر شد این فیلم را در رتبه اولم قرار می دهم و سپس فیلم مجید برزگر را! چرا که با وجود «فصل باران های موسمی»، «یک شهروند کاملاً معمولی» و فیلم درخشان «پرویز» انتظاری جز درخشش از برزگر نداشتیم. آتابای روایت شخصیت محوری است از آتابای (یا کاظم سابق) با بازی بسیار خوب و روان «هادی حجازی فر». فیلم برای او و تمام خواسته های سرکوب شده ناشی از سوپرایگوی (فراخود) اوست که در همه این سال ها نه عشق اش را ابراز کرده و نه نفرتش را و حال بر اساس همان الگوهای پیشین در سرکوب هرچه تمام تر خواهرزاده اش می کوشد. فیلمساز موفق شده تا بدون کوچکترین ادا و اطواری و با الهام گیری از فضای مرحوم «عباس کیارستمی» (درخت حاضر در نقطه طلایی نمای بیرون از خانه که در گلن تایم ثبت شده و...) و «نوری بیلگه جیلان» و اساساً با آن جنس از قاب های باشکوهی که در سینمای مدرن اروپایی دیده ایم به جایگاهی برسد که آدم هایش با همان زبان ترکی (که یقیناً به یکی از نقاط قوت فیلم تبدیل شده) فضاسازی ای در خدمت میزانش شکل گرفته از «انسان های» حاکم در قصه به وجود می آورد که کندی ریتم و اصطلاحاً دایر شروع شدن قصه نکته ای منفی برای آن به شمار نمی آید. «آتابای» برخلاف کاراکتر اصلی فیلم (که صفر و صدی است) در همه چیز اندازه است. از موسیقی درجه یک و فیلمبرداری درخشان اثر گرفته تا پرداخت تدریجی و کامل شخصیت ها. سکانس تنبیه خواهرزاده آتابای که اوج عصیان حاصل از خشم فروخورده اوست بی نظیر است؛ و چقدر بی نظیر تر که به آن تنبیه و ندامت تصویری آتابای (دویدن در میانه شاخه ها و زخمی شدن) ختم می شود او می داند که ممکن است باز هم چیزی جز شکست در انتظارش نباشد اما «می خواهد» که عاشق شود و می شود و این بار ابرازش می کند. آتابای از گرم ترین، شورانگیزترین و چشم نوازترین آثار جشنواره امسال بود که آن مقدمه طولانی را می طلبید تا به سکانس درد و دل پای آتش برسد؛ چیزی که تا کنون در آتابای کم تر بوده (شاید هم نبوده) یعنی «ابراز». آتابای نگاهی روشن بینانه به «زن» (فالغ از شعارهای سطحی و اینستاگرامی موجود در آثار «تهمینه میلانی» و...) دارد. «آتابای» از آن دست فیلم هایی است که تماشایش بر پرده عریض، لذت دو چندان دارد و اساساً برای «سینما» ساخته شده.

لاله محمودی

... قصه خیلی دیر شروع می شود روایت به سختی پیشروی می کند و درام افت و خیز چندانی ندارد و نقطه اوج به اندازه کافی دراماتیک نیست. «آتابای» در نیمه اول، از قصه پردازی طفره می رود و شخصیت پردازی طولانی و خسته کننده ای را جایگزین قصه گوئی می کند. بیش از نیمی از فیلم، به ترسیم ابعاد شخصیت آتابای می گذرد و این مقدمه چینی طولانی می تواند بیننده را خسته کند. که البته این اتفاق نیز می افتد. اما از نیمه دوم قصه و فیلم جان می گیرد. و همه چیز روان می شود چه روایت، چه ضرباهنگ، چه اوج و فرود ها همه و همه از نیمه دوم هارمونی زیبا و جالبی را می آفرینند که تا حدی بر ضعف های نیمه اول سرپوش می گذارد. نکته مهم فیلمنامه تاکید بر عشق های نافرجام و درگیری درونی آدمهای داستان با خود و عملکردشان در جریان زندگی است. شخصیت پردازی آدم های داستان به کفایت و خوب صورت گرفته و همین درستی شخصیت پردازی سبب می شود تا مخاطب قصه به شناخت خوبی از آدمها برسد و در بخش های مختلف داستان با آنان همراهی کند و در نهایت نیز فیلمنامه مخاطب را به سمتی می برد که سینمای ایران تاکنون کمتر به این سمت حرکت کرده است. در واقع در انتهای داستان قرار نیست مخاطب با یک وضعیت تیره و بدبختی ناشی از شکست خوردن و یاس و به بن بست رسیدن قهرمانانش مواجه شود و از طرف دیگر قرار هم نیست با یک پایان خوش کلیشه ای و باسمة ای طرف باشیم که همه به هم برسند و همه چیز هم به خوبی و خوشی تمام شود. بلکه در انتهای قصه باز هم این جریان و روال عادی زندگی است که می بایست پیموده شود و ادامه دار بودن زندگی برای همه آدمهای داستان نگاه مثبتی است که فیلمنامه نویس در این داستان داشته است ...

سعیده نیک اختر

عاشقانه ای آرام با ریتمی کند که اصلاً شباهتی به چهار فیلم اجتماعی قبلی نیکی کریمی که خانوادگی است، ندارد. کریمی در «آتابای» به دوران عاشقی قبل از ازدواج و دوستی های قدیمی برگشته و به نظر می رسد درباره قصه کاملاً به حجازی فر اعتماد کرده و کنترل فیلم را به او سپرده و خودش بر امور فنی و مالی نظارت کرده که این اعتماد هم جواب داده است. «آتابای» فیلمی بومی است و تماشاگر آذری و غیر آذری با دو نگاه متفاوت آن را می بیند. «آتابای» برای مخاطبان آذری، مانند نگارنده، پر از مثل و تکه کلام آذری است که خوشایند است؛ اما تماشاگر غیر آذری بدون دانستن عمق کلمات، باید تلاش کند تا با خواندن زیرنویس، از فیلم عقب نیفتد. در واقع، تفاوت بین تماشاگر آذری و غیر آذری، در لحظاتی که تماشاگر آذری به تکه کلامها می خندد، اما تماشاگر غیر آذری، بدون حس در حال خواندن دیالوگ است کاملاً در سالن سینما مشهود است.

احمد شاهوند

نیکی کریمی در پنجمین ساخته سینمایی و در انتهای دهه چهارم فعالیت سینمایی خود، غافلگیرم کرد. پس از فیلم های تلخ و بدبینانه «یک شب» (۱۳۸۳)، «چند روز بعد»، «سوت پایان» و «شیفت شب»، «آتابای» شاعرانه عاشقانه ای است که سینمای تلخ و کمدی زده ایران به شدت به آن نیاز دارد. بازی درجه یک و متفاوت هادی حجازی فر و فیلمنامه درست و درمون و بی نقص او مهم ترین ویژگی فیلم «آتابای» است. فیلم لحظات و فصل های ماندگاری دارد که تماشایی است. از دیالوگ های حساب شده و حرکات آرام دوربین گرفته تا بازی های به یادماندی بازیگران اصلی از هادی حجازی فر تا جواد عزتی و حتی سحر دولتشاهی و از همه مهم تر تسلط نیکی کریمی بر آنچه که جلوی دوربین می گذرد، از «آتابای» فیلمی دیدنی ساخته است. عدم حضور نام هادی حجازی فر هم به عنوان فیلمنامه نویس و هم به عنوان بازیگر نقش اول مرد در لیست نامزدها، متعجبم کرد. کافی است نگاه کنیم به دویدن آتابای در میان شاخ و برگ ها و زخمی شدن صورتش که یکی از فصل های زیبای فیلم را ساخته است؛ نشان از توانایی های درجه یک حجازی فر در بازیگری دارد. اینجا می خواهم اشاره کنم به جنجالی که در نشست مطبوعاتی فیلم برائت چرایی استفاده از زبان ترکی در گرفت. فیلم های «او»، «پوست»، «زغال» و ... که در فضاهای لوکیشن های استان های اردبیل، آذربایجان شرقی و غربی می گذرند، ناگزیر به استفاده از گویش و لهجه آن مناطق هستند. اما داستان و اتفاقات «آتابای» می توانست در هر جای دیگری از ایران بگذرد و وابسته به لوکیشن یا شهر و استان خاصی نیست. اما در نهایت این تصمیم فیلمساز است که مشخص می کند شخصیت ها به چه زبان و گویشی صحبت کنند. دلیلی ندارد منتقد و خبرنگار فیلمساز را برای استفاده از گویش و لهجه بازخواست کند.

نگاه میهمان

علاوه بر این، حجازی فر به خوبی رابطه خاص دایی و خواهرزاده را که بین آذری ها شهره است در رابطه کاظم (خودش) و آیدین (دانیال نوروش) به تصویر کشیده است ... از سوی دیگر «آتابای» شبیه فیلم های اوایل دهه ۷۰ است. فیلم های آرامش طلب عاشقانه و آرامی که مملو از منظره و شاعرانگی بودند، اما در اواخر دهه ۹۰ که روند زندگی ها و حتی عاشقانه ها و شاعرانگی ها هم عوض و تندشده، «آتابای» فیلمی نیست که تماشایی را به سالن بکشاند و فروش بالایی داشته باشد. نماهای خوش آب و رنگ از آذربایجان و آن هم منطقه بکری مانند خوی، زیباییست. نماهایی که شبیه قاب عکس اند، ولی نه این نماهای زیبا که محصول فیلمبرداری خوب فیلم است و نه ریتم کند آن، برای مخاطب دهه نودی جذاب نیست. به خصوص که این ریتم کند با ورود دیر هنگام عشق در نیمه دوم فیلم همراه می شود. تازه آن عشق هم به ثمر نمی نشیند و تماشایی مجبور است، با ناامیدی سالن را ترک کند ... / **باشگاه خبرنگاران**





ابر بارانش گرفته

مجید برزگر



شیر نعلندیان

مجید برزگر در «ابر بارانش گرفته» همان سبک و امضای شخصی اش را ادامه داده بطوریکه از تکرار موفقیت های آثار پیشینش پرهیز کرده و در فیلم جدیدش ما را با همان جنس از قصه های تک خطی و ساده رو به رو میکند که این قصه به ظاهر تخت و ساده با خیال خاطر ما را به سفری درونی میبرد تا جزئیاتی که در پس آن نهفته است را به مخاطبش بشناساند. از این رو ابر بارانش گرفته با مشخص کردن تکلیفش با مخاطب در همان دقایق ابتدایی وعده یک فیلم هنری خوش ساخت را می دهد که هر چه زمان فیلم سپری می شود بیشتر محقق می شود.

میزانسن های برزگر با کمک دوربین مسعود امینی تیرانی در طول فیلم قاب های زیبایی را به مثابه یک تابلوی هنری خلق کرده و مخاطب را در مقام بازدید کننده ای قرار میدهد که پا به پا به یک نمایشگاه نقاشی گذاشته و به هر اثر از آن نمایشگاه با دقت مینگرد تا جزئیات آن را دریابد از این رو مسعود امینی تیرانی دالی زوم هایی را هماهنگ با خط داستانی در هر سکانس انجام داده که هر چقدر ریزه کاری های آن سکانس بیشتر میشود به همان اندازه هم دوربین به کاراکترها نزدیک و نزدیک تر شده و از کل به جز حرکت میکند. علاوه بر موارد ذکر شده نورپردازی فیلم هم کمک بسزایی به خلق چنین نماهایی کرده است و یادآور نورپردازی های وودی آلن در دو فیلم اخیرش است هرچند در ابر بارانش گرفته از میزان اغراق آمیز این نورپردازی برخلاف فیلم های وودی آلن فاصله گرفته اما ضعف هایی همانند شفق نور آفتاب بر دیوار اتاق در هوای بارانی که طبیعتا خبری از آفتاب نیست دارد.

سکانس های شیرین و دوست داشتنی هم صحنی سارا با آریا که جزو بهترین سکانس های فیلم هم محسوب می شوند فارغ از کارکرد سرگرم کننده و دل نشینشان لحظات کلیدی فیلم محسوب میشوند که بیشترین جزئیات قصه و شخصیت پردازی را در برگرفته اند و آریا با توجه به سن و سال کمش و برخلاف آنچه که تصورش را داشتیم به عنوان دانای کل وارد عمل میشود و نبض فیلم را با حضورش در دست می گیرد. بدگویی ها و گله هایی که آریا از اعضای خانواده اش نزد سارا میکند در واقع همان لحن منتقدانه فیلم به رفتار و سلوک آدم های متظاهری است که دل و زبانشان یکی نبوده و با خودنمایی و دلسوزی های پوشالی سعی دارند تا از حقیقتی که مقابلشان قرار دارد فرار کرده و بر خصوصیات

منفی شخصیتی شان سرپوش بگذارند اما نسل آریا با زبان زندانه و رفتار بیش از حد خودمانی که با افراد بزرگ تر از خودشان دارند حقیقت امر را به راحتی می پذیرند و خودشان را گول میزنند چرا که او و امثال او در لحظه زندگی میکنند و لذتش را میبرند. در جایی از فیلم که سارا مشغول رسیدگی به یک بیمار قلبی است سعی دارد تا به او امید به زندگی ببخشد اما زن همواره طلب مرگ می کند و دیری نمی گذرد که تقاضای آب می کند تا قرص ویتامینی که برای سلامتی اش مفید است را با آن بخورد. فرزندان سماعی که بیشتر به معجزه اعتقاد دارند تا امید منتظر یک علایم حیاتی از پدرشان هستند و سارا بعد از آن جابجایی لیوان آب که ارجاع زیبا و به جای کارگردان به استاکر تارکوفسکی محسوب می شود تصمیم می گیرد تا فرزندان را به برگشت پدرشان به زندگی امیدوار کند که برخلاف انتظارش با مخالفت آن ها رو به رو می شود که این خود نشان دهنده تناقض های رفتاری آدم ها در مواجهه با مرگ آدم هایی است که تظاهر به دوست داشتن آنها میکنند اما در طول زندگی شان توجهی به آنها نکرده و حالا که مرگ فرارسیده تمایل به دوست داشتن نشان می دهند تا صرفا خودشان را از عذاب وجدانی که پس از مرگ آنها در انتظارشان می باشد رها کنند و بعد از این ادای دینی که به آن دلخوش کرده اند دیگر نگران مرگ آنها نیستند. با این حال برگ برنده در دست کسانی چون آریا است که خالصانه و دوستانه امید به زندگی را به نسل های پیشین خود ارزانی می دارند و تلاش می کنند تا شکافی که بین فرزندان و والدین در گذشته وجود داشته است را پر کنند. امید در «ابر بارانش گرفته» از شکل کلیشه و قراردادی خودش دور شده و به هیبت نهنگ صورتی شناور در دریا در آمده که هم در ابتدا در تلویزیون خانه سرنگ و هم در میانه در مکالمه سارا با همسرش و هم در سکانس پایانی فیلم در قصه حضور داشته و از کارکرد شعاری امید دوری جسته است. ابر بارانش گرفته شاید فیلم ساکنی بنظر برسد اما لحظه ای غفلت سبب میشود تا در ارتباط با فیلم دچار مشکل شوید و یا ریزه کاری های آن را از دست بدهید هر چند فیلم تلاشش را میکند تا قلابش را به موقع و به قاعده به افکار مخاطب بندازد. شاید اگر رفتار سرد سارا با توجه به روحیه فداکارانه اش در مقام پرستاری ذاتا مهربان و دلسوز تبدیل به ضعف عمده فیلم نمیشد با فیلم کامل تری مواجه بودیم که این برای فیلم تجربه گرایی چون «ابر بارانش گرفته» تا حدودی قابل ارفاق و اغماض است.

نگاه میهمان

کار هر چه که هست، سینما نیست. شخصیت پردازی این پرستار جان برکف و نوع روابطش با مریض ها، همسر و فرزندان پیرمرد، آنکاره، غیر واقعی و سطحی است و فارغ از میزانسن های مینی مالیستی و ساده و جذاب فیلم، گفت و گوهای شبه رئالیستی طولانی اش که به شاخصه ای از فیلم هایی از این دست تبدیل شده، ملال آور و توخالی است و بخش زیادی از آن بدون کارکرد و قابل حذف است. جلوه های ویژه کار هم وصله ناجوری است بر فیلم برداری و قاب بندی های خوب و چشم نوازش. / سینما سینما

مهدی تیموری

در این هیاهوی بسیار (که غالبا هم برای هیچ است) و ایندولوژیک زدگی تا پای سینمای نیمه جانمان را فرا گرفته و به همین آسودگی هم توان خلاصی از شر آن وجود ندارد، «مجید برزگر» و «آرمان خوانساریان» کاری کرده اند کارستان. و اما «ابر بارانش گرفته» در جستجوی انسان و برای اوست. روایت قصه پرستاری که سعی می کند مرگ را برای افرادی که در شرف آن هستند قابل هضم تر و شیرین کند. او (نازنین احمدی) که در ادامه مسیر شغلی اش مجبور می شود مدتی همسرش (علیرضا ثانی فر) را به مقصد شمال کشور ترک کند، وارد ویلایی می شود که پدر بزرگ خانواده اش دچار مرگ مغزی شده و احتمال بازگشت به زندگی در چنین شرایطی نیز تقریبا صفر است و حال پرستار ما که در طول فیلم خود را مایل به تجربه زندگی پس از مرگ و خودکشی و اساسا مقوله «نبودن»، «بردن»، «ندیدن» و... نشان داده طی سلسله اتفاقاتی از جمله آشنایی و نزدیک شدن با پسر خانواده (ارشیا نیک بین) که از قضا مصرف کننده ماریجوانا است به تحولی می رسد که بیش از همیشه امیدوار و خواهان بازگشت پیرمرد به زندگی می شود.

فیلم در ادامه ارجاعات نرمی که به آثار «آندری تارکوفسکی» دارد به تدریج، به ابعاد خلق و خو و شخصیتی سارا می افزاید (رفتاری، کلامی و غیر کلامی) و این تکامل تدریجی باعث ایجاد یک شخصیت چند وجهی و پیچیده شده (البته با اجرای درخشان نازنین احمدی) که ظرفیت درامتیکی بسیاری ایجاد کرده که این خود باعث جذابیت بیشتر برای تماشاگر شده است. نماهای طولانی با قاب بندی هایی که علاوه بر کارکرد دراماتیکش، همچون یک تابلوی نقاشی درجه یک می مانند، از دیگر مولفه های مجید برزگر است که در این اثر هم به خوبی - شاید بهتر از همیشه - مشهود است. به این ها اضافه کنید دوربین پویایش را که در تمامی نماهای ثابت (مگر نماهای بیش از حد تاکیدی مانند تکان خوردن لیوان و یا...) با زوم این نرمی (حرکت به جلو) که البته هنرمندانه به تصویر کشیده شده، خود بیانگر نزدیکی فیلمساز و دوربینش با شخصیت اصلی قصه است که با کندی و آهستگی به بیمارانش نزدیک شده و سعی در راحتی آن ها دارد.

فیلم اما قصه خانواده ای را هم دارد که اساسا همگی شان لوس هستند (این را حتی ارشیا پسر خانواده در پلان سکانس بی نظیر رفتن به داروخانه به پرستار می گوید) خانواده ای که هر زمان هر چه را خواسته در اختیارش گذاشتند (تاب حقیقت ندارند) و وقتی هم زشتی و بدی به سراغشان می آید و یا در آستانه از دست دادن کسی قرار می گیرند، آن فرد را به اسطوره ای بی چون و چرا تبدیل می کنند؛ چرا که غرق در گذشته شان هستند (مثال های پر جزئیات بی شمارند؛ از اشاره خلاف جهت گونه ارشیا به بدگذاری پدر بزرگ یا بد غنّی و کج خلقی دختر خانواده با پرستار و همسرش سر میز صبحانه و...) فیلم با رسیدن پرستار به نهنگ صورتی که در اینجا نماد زندگی، امید یا حتی تعبیر درونی شخصی هر فرد از خدایش است و ایجاد امید به ادامه زندگی با ابری باران گرفته به اتمام می رسد. (با کمک ارشیا که سارا آشنایی با او را تنها دستاورد این سفرش عنوان می کند)



پوست

بهمن و بهرام ارک

شیر نعلبندیان

اگر فیلم های کوتاه برادران ارک را دیده باشید و با نبوغ و خلاقیت آنها در استفاده از اصول زیبایی شنایی و قصه گویی آشنا باشید با انتظار بالایی به تماشای «پوست» می نشینید. «پوست» به عنوان اولین اثر این دو کارگردان فراتر از فیلم اول و انتظارهایتان عمل می کند که این از سابقه درخشان آن ها در ساخت فیلم های کوتاه حرفه ای نشأت می گیرد.

برادران ارک در «پوست» با تکیه بر افسانه های محلی یک قصه فولکلور عاشقانه که با سحر و جادو و خرافه تلفیق شده است را برپایان بازگو می کنند. قصه ای که شاید در ابتدا پیچیده بنظر برسد اما فیلم به دلیل بهره وری از غنای داستانی بالا آرام، بدون تعجیل و به دور از فرم زدگی داستان عشق ناکام قهرمان فیلم را در حالی که هم فرم و هم محتوا در یک راستا قرار گرفته اند، به شیوه ای خلاقانه همراه با موسیقی محلی ترکی توسط یک پیرمرد ساززن به نام عاشیق که راوی فیلم هم است، روایت می کند.

«پوست» برخلاف سایر فیلم هایی که در پیچش های داستانی گرفتار ابهام و سردرگمی می شوند، چندان پیچیده نیست و اتفاقا قصه ای کلاسیک دارد اما در این سادگی یک پیچیدگی ذاتی توأم با تعلیق نهفته است که نشان از تحقیق سازندگان آن در حوزه نشانه شناسی و

وحید فرازان

«پوست» با تکیه بر داستان ها و اشعار فولکلور آذربایجان ساخته شده است. برادران ارک از ساخت فیلم کوتاه های موفق به سینمای حرفه ای پا گذاشته اند. اولین قدم آن ها در این راه نیز موفق است. فضا سازی، فیلمبرداری و موسیقی کار در کنار

سیدمرتضی حسینی

... «پوست» را می توان یک فیلم متفاوت در جشنواره امسال دانست. این اثر هم از حیث مضمون و هم از لحاظ فرم توانسته است جسارت و نوآوری این دو برادر را به خوبی منعکس کند. داستان «پوست» ریشه در افسانه های محلی منطقه آذربایجان دارد و در واقع ترکیبی از چندین داستان افسانه ای است. حکایت هایی که در طول قرن ها سینه به سینه توسط عاشق های دلسوخته روایت شدند و نسل به نسل به مردمان امروز رسیده اند. برادران ارک در گفتگویی این گونه به این موضوع اشاره کرده اند: «داده قورقود شخصیت افسانه ای است که ساز به دست دارد و افسانه های فولکلور آذربایجان را روایت می کند. با خود گفتیم چه می شود که شخصیت الهام گرفته از او، قصه فیلمی از ما را روایت کند؟ پس به دنبال عاشیقی گشتیم که پیرترین عاشیق آذربایجان است: عاشیق ولی عبدی که سینه اش پر بود از اسطوره و ادبیات شفاهی آذربایجان و شعر. او خود نیز شبیه افسانه بود.» همان گونه که کارگردانان این فیلم انجام داده اند. عاشیق «ولی عبدی» راوی داستان این فیلم است که با صدای گرم و ساز پرسوز ماجرای عاشقانه را برای مخاطبان روایت می کند. او که خود در فیلم نیز به عنوان بازیگر حضور دارد. ترکیب این روایت های افسانه ای با یک داستان امروزی در «پوست» به شکلی

ندا طهرانی

نخستین فیلم برادران ارک که تنها خروجی های مثبت مدرسه ملی سینمای ایران هستند نگاهی دارد به افسانه های محلی و فولکلوریک منطقه آذربایجان. ترکیب یک قصه ی آیینی (حضور شیر در روز عاشورا بر پیکر مطهر اباعبدالله (ع))، پرداختن به ماجرای علوم غریبه و استمداد از نیروهای پلید و شر حاصل از آن در کنار یک داستان عشقی که به صورت موازی روایت می شود از نکات قابل توجه قصه و فیلمنامه «پوست» به شمار می رود. و البته در این میان برجسته ساختن مساله جن و دعا و دعا نویسی و غیره سبب شده تا در ساختار نیز با فیلمی مواجه باشیم که گوشه هایی می زند به سینمای وحشت و از به تصویر کشیدن جنیان نیز ابایی ندارد.

کل ماجرای داستان توسط یک عاشیق و به زبان آذری روایت می شود و بیننده غیر آذری زبان مجبور است از طریق زیر نویس قصه و رخداد های مربوط به آن را دنبال کند. به نظر می رسد چنانچه قصه اصلی به زبان آذری از سوی عاشیق روایت می شد و مابقی داستان را بازیگران به زبان فارسی (با لهجه آذری) صحبت می کردند تماشایی می توانست ارتباط مطلوبتری با ساختار و سیر وقایع داستان پیدا کند.

استفاده از بازیگران ناشناخته اما با تجربه هم یکی از نقاط قوت فیلم پوست محسوب می شود. هر یک از بازیگران به درستی انتخاب شده اند و ویژگی هایشان با خصوصیات کاراکترهای داستان همخوانی بسیار زیاد و نزدیکی دارد. فیلمبرداری و طراحی صحنه را هم باید به موارد ارزشمند پوست اضافه کنیم. استفاده از قابهای زیبا، نورپردازی خوب و خلاقانه، حرکت دوربین روی دست در صحنه هایی که به ویژه جن ها حضور پیدا می کنند و استفاده از نور پرکنتر است همگی در فضا سازی فیلم و ایجاد حس ترس و وحشت موفق عمل کرده اند و به همین دلیل است که بیشتر تاکید کردم که پوست در برخی لحظاتهاش گوشه هایی هم به سینمای وحشت می زند و البته معتقدم که بر خلاف نظر برخی دوستان این فیلم نمی تواند در گروه بندی ژانر وحشت قرار گیرد اما از عنصر ترس و وحشت مخصوصا در صحنه حضور اجنه به عنوان یک عامل پیش برنده بهره فراوانی برده است.

البته ذکر این نکته نیز لازمست که فیلم دچار برخی ضعف های نسبتا ملموس هم هست، که با لحاظ فیلم اولی بودن، چندان هم عجیب و دور از انتظار نیست بعنوان مثال: برخی داده ها در فیلم وجود دارد که در نهایت در سیر داستان، با کلیت دارم همخوانی ندارد و مقصود از آرایه و تاکید بر آن ها روشن نمی شود. برای نمونه، مسیحی بودن کاراکتر زن جوان، که یکی دوبار در طول فیلم به آن اشاره می شود، نقشی در درام ندارد، در حالی که این تاکید دوباره بر این نکته، مخاطب را منتظر می گذارد که نقش تغییر آیین دختر در وقایع فیلم رمزگشایی شود، که البته چنین مساله ای تا پایان رخ نمی دهد.

در مجموع «پوست» را می توان نماینده لایق سینمای بومی و روستایی دانست. سینمایی که پس از یک دوره طلایی در دهه شصت، سال هاست جای خالی اش در سبد تولیدات سینمای ایران احساس می شود.

نمادپردازی دارد که کلید ورود به سوالات و ابهاماتی است که در جزئیات فیلم بعد از پایان آن برای ما پدید می آید. رجوع به کدگذاری های قراردادی همان افسانه های مرجع فیلم است. با این حال چه با «پوست» ارتباط برقرار کنید و چه برقرار نکنید شما به ضیافتی از نور و جادویی از جنس سینما که با قاب بندی های درخشان دعوت شده اید.

«پوست» بازیگر مطرحی ندارد و همگی از بازیگران بومی هستند البته محمود نظرعلیان که پیش تر او را در فیلم های امیرحسین ثقفی در نقش های خاص دیده بودیم حضور کوتاهی دارد اما بازیگران اصلی فیلم که همگی برایمان ناشناس هستند و گویا آن ها را در فیلم های کوتاه برادران ارک دیده ام بازی های قابل توجهی دارند و به درستی در جای خود قرار گرفته اند.

«پوست» به لحاظ تکنیکی فیلم مهمی است به طوری که فیلمبرداری، نورپردازی، موسیقی، طراحی صحنه و لباس که همگی در خدمت کارگردانی خوب برادران ارک بوده توانسته اند یک کل واحد را تشکیل دهند. البته باید خاطر نشان کرد که فیلم «پوست» در شرایط سختی به تولید رسیده و تنها با دو میلیارد ساخته شده که برای چنین ژانری با اقتضای بالایی که دارد و هزینه ای بیش از این مقدار را می طلبد، مبلغ چندان زیادی محسوب نمی شود.

کارگردانی این دو قلوهای تبریزی عالی است. ای کاش آذری بلد بودم تا به خواندن زیرنویس محتاج نبودم. جلسه پرسش و پاسخ فیلم مفرح ترین جلسه کل جشنواره بود؛ چرا که این دو برادر هنرمند شیرین ترین و خوش خلق ترین تبریزی هایی هستند که تا به حال دیده ام!

نگاه میهمان

موازی و پذیرفتنی تماشاگر را با یک فیلم بومی در ژانر وحشت همراه می کند. مؤلفه هایی همچون سحر و جادو، طلسم، موجودات ماورایی، اجنه، بدشگونی... در قالب کلی تقابل خیر و شر در داستان حضوری موثر دارد.

در «پوست»، شاهد سکاسک های خارجی پر تعدادی هستیم که مشخص است برای انتخاب و آماده سازی آن زحمات زیادی کشیده شده است. سرما و فضای وهم آلود باغ کاملاً در خدمت داستان است و بازی بازیگران این اثر که اغلب از هنرمندان تئاتر و تلویزیون تبریز هستند نیز یکدست و با کیفیت از آب درآمده است. جواد قلمتی، نرجس دلارام، محمود نظرعلیان و فاطمه مسعودی فر از جمله این بازیگران هستند که بازی خود را در خدمت فیلمنامه قرار داده اند.

برادران ارک از خودنمایی های فرمی که در بسیاری از آثار سینمای ایران مرسوم شده پرهیز کرده اند. با این که فضای روستایی فیلم سرشار از صحنه های کارت پستالی و وسوسه انگیز است، اما علی آبپاک و پوریا پیشوایی به عنوان مدیران فیلمبرداری در استفاده از لانگ شات ها زیاده روی نکرده اند. نکته ای که تحسین مخاطبان و کارگردان اثر را در سینمای رسانه به دنبال داشت و برادران ارک نیز در نشست خبری به آن اشاره کردند. البته آنها گفتند احتمالاً در آثار بعدی خود از نماهای باز بیشتر استفاده خواهند کرد. / آنا



تومان

مرتضی فرش‌یاف

✓ علی دهباشی

سومین ساخته بلند سینمایی فرش‌یاف قرار است بیننده را مقهور خود کند. استفاده از طبیعت بکر و فضای بومی که زادگاه نویسنده است و طبیعت آن را می‌شناسد و ارتباط فصل‌ها و اپیزودهای فیلم با سرنوشت قهرمان اصلی-بهار و تابستان فصل رویش و پیروزی قهرمان است که ضرابنگ تند و ماجراهای پشت هم دارد. با شروع فصل پاییز مرگ تدریجی قهرمان قصه آغاز می‌شود و در زمستان شاهد فروپاشی داوود هستیم- که خیلی ایده تکراری و کهنه ای نیست شاید تنها مزیت فیلم باشد.

متأسفانه هنوز هم در سینمای ایران شاهد نمایش فیلم‌هایی هستیم که در بهترین حالت مناسب اکران محدود هستند و یا فیلم‌های بلندی که ظرفیت و قابلیت زمان فیلم بلند را ندارند و باید مدت زمانی در حدود چهل دقیقه داشته باشند و به همین دلیل عدم ظرفیت گنجایش در ظرف بلند، بعد از مدت کوتاهی تماشاگر را دلزده و خسته می‌کند.

در فیلم دوم این کارگردان هم استفاده از طبیعت دیده می‌شد و اینکه انسان ذاتاً مجبور است با قهر طبیعت کنار بیاید و در این فیلم هم می‌بینیم که جوان اول فیلم با همه توانایی هایش باز هم ناتوان است و به شکست و بن بست می‌رسد. بن مایه فیلم یک شبه پولدار شدن است و طبق معمول همه فیلم‌ها با این مضمون اخلاقی قرار است بیننده پی ببرد که قمار خیلی بد است و آدم خوب داستان بعد از پولدار شدن، بد می‌شود و تنها می‌شود و در نهایت هم پول بادآورده‌اش را یاد می‌برد این موضوع خیلی آشنا و خیلی نخ نما شده هیچ اجرای جدید و نو هم ندارد و به نوعی شکل تکامل یافته اینگونه فیلم‌های اخلاقی به سبک دهه پنجاه است و به همه اینها اضافه کنید سکسکه و لکنت فیلم‌نامه در پیشبرد داستان از نیمه دوم فیلم که همه چیز در دام تکرار می‌افتد و هیچ اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد و قرار است فقط اشخاص داستان واکاوی شوند که مسلماً هیچ جذابیتی برای بیننده ندارد و کشتار شدن روایت فیلم و پلان‌های کشتار و قطع ارتباط اشخاص و در نتیجه بیننده با طبیعت، هیچ نتیجه‌ای ندارد به جز خستگی مفرط تماشاگری که بعد از دیدن پلان‌هایی با موضوعات تکراری مثل کشتن اسب یا حادثه‌ای که برای یونس پیش می‌آید، انگیزه خود برای تماشای فیلم را هم از دست می‌دهد.

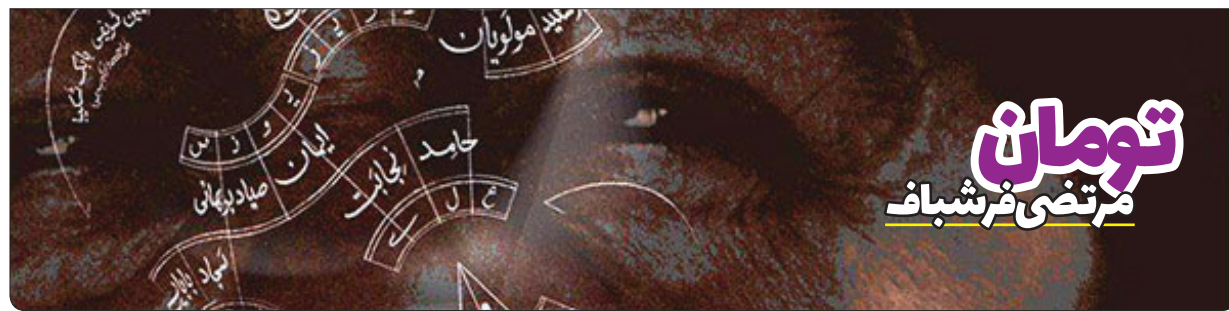
شاید در نیمه اول استفاده از طبیعت و نماهای درست، تماشاگر ناتوانی اشخاص داستان را درک کند اما در نیمه دوم همین اتفاق هم نمی‌افتد و در مجموع شاید تنها نقطه قوت فیلم جسارت کارگردان در استفاده از شخصیت‌های منفی و پلیدی است که بیننده با آنها همذات‌پنداری می‌کند و ریتم تند و استفاده درست از ماجراها در نیمه اول باشد، وگرنه نه کارگردانی بی‌نقصی را شاهدیم نه داستانی پرکشش و نه بازی‌های خوب ولو از نابازیگران و همانگونه که در سطور پیشین ذکر کردم متأسفانه سینما کتاب داستان برای کودکان نیست که پند و اندرز بدسیم و انتظار داشته باشیم مخاطب هم بپذیرد و درک کند که فلان کار بد است!! «بهمن» دومین ساخته همین کارگردان نوید ظهور کارگردانی را می‌داد که خوش ذوق است و می‌زانشن را می‌شناسد و بازی گرفتن از بازیگرها را بلد است و می‌تواند یک داستان جمع و جور برای بیننده تعریف کند، امیدی که با دیدن فیلم «تومان» کاملاً ناامید می‌شود.

✓ امیررضا نوری پرتو

... «تومان» فیلم لحظه‌ها و جزئیات است. کافی‌ست نگاهی بیندازیم به صحنه خلوت «داوود» و «آیلین» (پردیس احمدیه) در قایق، با تأکید استعاری کارگردان بر بالاوپایین رفتن قایق در پلان‌های جداگانه مربوط به هر یک از دو کاراکتر؛ کافی‌ست نگاهی بیندازیم به صحنه سرخوشانه خرد کردن پراید قرمز رنگ «داوود» در صبح روز پس از پیروزی ایران و بر مراکش و میلیاردر شدن «داوود» و رفقاییش که دوربین پرتحرک کارگردان و فیلم‌بردار اثر (مرتضی نجفی) این‌بار مخاطب را در زوای اذیت نمی‌کند و اتفاقاً آن‌ها را در شور و حال فوران کرده و دیوانه‌وار کاراکترها سهیم می‌کند؛ کافی‌ست نگاهی بیندازیم به صحنه درخشان دورهمی شبانه در فصل پاییز فیلم، جایی که «یونس» (با بازی خوب ایمان صیادبرهانی)- که اکنون از اسب و اصل افتاده و فلج است و دیگر نشانی از آن وحشی‌گری جوانانه افسارگسیخته در او دیده نمی‌شود- به قایق آورده می‌شود و دوربین «فرش‌یاف»-

عامدانه- روی او مکت می‌کند، آن‌هم در حالی که در عمق میدان فلوئنده‌ی این قاب به‌ظاهر ساده «داوود» و «عزیز» و «علی» و «محمد» در حال رقص و پای‌کوبی‌اند و ناگهان «یونس» از ته دل فریاد می‌زند؛ کافی‌ست نگاهی بیندازیم به صحنه‌ای که «یونس» فلج و از کار افتاده می‌بیند که «عزیز» نامزد خود را یواشکی به خانه می‌آورد و خود را به خواب می‌زند و از لای در نیمه‌باز اتاق شاهد این است که «دختر جوان» پوشش خود را درمی‌آورد؛ کافی‌ست نگاهی بیندازیم به صحنه خاک‌سپاری «یونس» که نه تنها اتمسفر دیداری درام‌های رئالیستی شاعرانه را در دید مخاطب زنده می‌کند، بلکه فضایی انتزاعی و غم‌گین و حتی رعب‌آوری دارد و در آن «داوود»، «محمد» و «علی» را به سر خاک می‌رساند، اما خود در مراسم برادرش حاضر نمی‌شود و دهنده‌عقب می‌رود و ناگهان احساس می‌کنند زنی در شمال «آیلین»- در میزانشن فراواقعی و اثیری‌وار- به‌سوی مراسم می‌رود. کافی‌ست نگاهی بیندازیم به صحنه خلاص کردن اسب «یونس»- تنها تکیه‌گاه «یونس» برای زنده ماندن- به‌دست «داوود»، آن‌هم پس از مرگ «یونس» که از دید نورپردازی فضایی نئو کاسپرسیونیستی دارد؛ کافی‌ست نگاهی بیندازیم به جنس نورپردازی دل‌گیر و غم‌انگیز صحنه‌ای که «داوود»- پس از خلاص کردن اسب «یونس»- در ماشین شاسی‌بلند خود و در میان جمعیتی که از مسابقه اسب‌دوانی برگشته‌اند، گرفتار می‌شود و در آن فضای پرتنش و عصبی ناگهان «داوود» از عمق وجود فریاد می‌زند. همین صحنه‌های اشاره‌شده کافی‌ست که با سخت‌گیری‌های مرسوم هم نتوانیم فیلم «تومان» را اثری ضعیف بیندازیم، حتی برای آن دسته از فیلم‌بین‌ها که الگوهای دراماتیک در قصه‌گویی برای‌شان اهمیت چندانی ندارد و سینما را تنها هنری متکی بر زیبایی‌شناسی بصری و طراح‌محور درست می‌زانشن‌ها می‌خوانند،

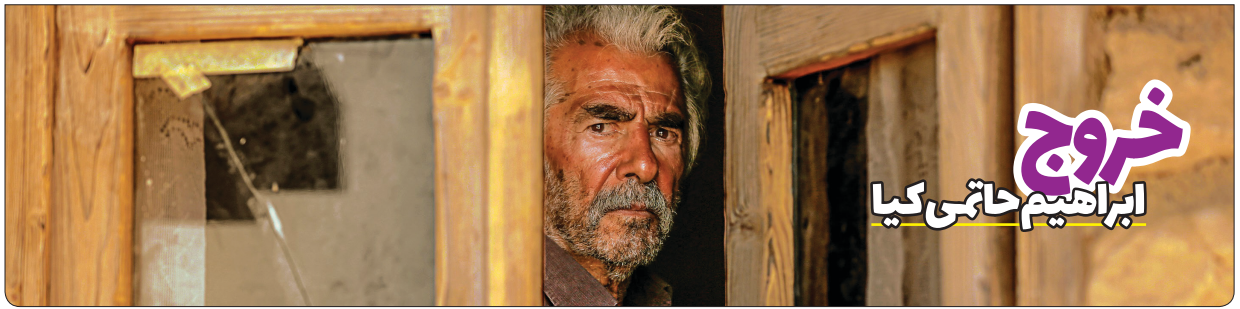
... فیلم «فرش‌یاف»، درامی‌ست شخصیت‌محور. قرار است اوج‌وفرودهای زندگی کاراکتر «داوود» را در رابطه‌هایش با «آیلین»، «یونس» و «عزیز» دنبال کنیم. «داوود» با پیش‌رفتی چشم‌گیر در کار شرط‌بندی فوتبال کم‌کم خود را می‌یازد و یا بهتر است بگوییم در دیگری از شخصیت‌اش را بروز می‌دهد و این را در رابطه‌اش با «آیلین» می‌توان به‌خوبی لمس کرد؛ اما تأکید بیش از اندازه و گاه خسته‌کننده در نیم‌ساعت نخست فیلم روی دورهمی‌های



«داوود» با رفقاییش اجازه نمی‌دهد رابطه او با «آیلین»- به‌عنوان یکی از بی‌رنگ‌های اصلی فیلم‌نامه- شکل درستی بگیرد. به‌همین دلیل واکنش عصبی «داوود» نسبت به دختر محبوب‌اش در صحنه قایق‌سواری‌شان- که همراه است با برخورد فیزیکی قهرمان داستان با «آیلین»- یک نقطه عطف یا یک بحران دراماتیک و یا حتی موقعیتی تازه را در روند گسترش درام اثر پدید نمی‌آورد. حتی جدا شدن از «آیلین»، یک خلأ روحی ویران‌کننده برای «داوود» را پدید نمی‌آورد؛ چون از ابتدا رابطه این دو شکل و قوامی درست نداشته و جزئیات‌اش برای مخاطب باز نشده که اکنون بخواهد چالشی بزرگ در روند کین داستان پدید آورد و تکانی به آن بدهد و یا مخاطب را نگران حال این دو شخصیت و موقعیت‌های‌شان- پس از این جدایی- کند.

حتی اگر بخواهیم کمی سخت‌گیرانه‌تر به درام فیلم «تومان» نگاه کنیم، می‌توان به آسانی ادعا کرد که صحنه‌ها و سکانس‌های مربوط به دو فصل «بهار» و «تابستان»، جز خرید یک پراید- آن‌هم پس از بردن در یک شرط‌بندی بزرگ- و نیز جدایی «داوود» و «آیلین» (آن‌هم زمانی که رابطه‌شان به‌درستی ترسیم نشده و بسط نمی‌یابد)، داشته دراماتیک دیگری را در دل خود نمی‌پروراند. در حالی که استحاله «داوود» در قالب یک خودویران‌گری تدریجی، در همان دو فصل درخشان «پاییز» و «مستان» رخ می‌دهد و این جاست که می‌توانیم بگوییم «فرش‌یاف» تازه در این فصل‌ها به فکر خلق یک فرایند شخصیت‌پردازی در فیلم‌نامه‌اش می‌افتد؛ که البته بسیار دیر است و بار دیگر بر این نکته انگشت تأکید می‌گذارد که بسیاری از صحنه‌های مربوط به بخش‌های «بهار» و «تابستان» فیلم اضافی‌اند.

... شیوه بهره‌گیری «مرتضی فرش‌یاف» از تقطیع سریع نماها و نیز دوربین روی دست تا فصل پاییز فیلم، با این‌که در سکانس‌هایی مخاطب را اذیت می‌کند و حتی گاه حس سرسام و سرگیجه را به او می‌دهد، اما در راستای شور و حال و افسارگسیختگی آمیخته به غرور و شهوت حاکم در رابطه میان اعضای گدغه مرادنه فیلم توجیه‌پذیر و حتی منطقی به‌نظر می‌رسد. هرچند که اگر در تدوینی دوباره ده‌ها دقیقه از فصل‌های بهار و تابستان فیلم کم شوند، «تومان» ریتم بهتر و درست‌تری پیدا می‌کند. هرچه در فصل‌های پاییز و زمستان فیلم پیش می‌رویم، «فرش‌یاف» هوش‌مندانه از آن دوربین روی دست پرتحرک و حرکت‌های بازی‌گوشانه و گاه خودنماییانه دوری می‌کند و می‌کوشد به حسب حال آشفته شخصیت‌های اصلی داستان از قاب‌بندی‌هایی متمایل به الگوهای کلاسیک و مؤلفه‌های دیداری سینمای هنری و شاعرانه بهره بگیرد؛ و دوباره در فصلی که «داوود» همان «داوود» پیشین می‌شود و آن جمع دوستانه را به حرکت وامی‌دارد و با شمایی متفاوت از ماه‌های اخیر و با هویت جعلی «آرمین»- که پیش‌تر «عزیز» به‌شوخی برایش برگزیده- پوز «سلطان خلیفه» را به خاک می‌مالد و دوباره در کار شرط‌بندی می‌افتد و در پایان سیزدهم میلیارد تومان پول می‌برد. دوربین «مرتضی فرش‌یاف» و «مرتضی نجفی» آن پویایی خود را بازی می‌یابد؛ و این ثابت می‌کند سواى ایرادهای دراماتیک فیلم‌نامه‌اثر که روی ریتم و تدوین کار هم تأثیری منفی گذاشته «مرتضی فرش‌یاف»- در مقایسه با تجربه‌های پیشین خود- در «تومان» کوشیده که به قاعده‌ها و اصل‌های دیداری مدیوم سینما نزدیک‌تر شود و یک گام بلند و اساسی در کارنامه سینمایی‌اش بردارد.



خروج ابراهیم حاتمی کیا

✓ احمد شاهوند

جدیدترین ساخته ابراهیم حاتمی کیا قبل از آغاز عزیمت کشاورزان برای دیدار با رئیس جمهور تمام و کمال سینماست و یادآوری می کند که هم حاتمی کیا همچنان نگاه سینمایی درجه یکی دارد و هم فرامرز قریبیان همچنان بازیگر درجه یکی است.

اما درست از جایی که نقطه عطف اول با هزار بدبختی، سطحی و پیش پا افتاده شکل می گیرد، «خروج» با «سینما» خداحافظی می کند. حاتمی کیایی که با سه فیلم اخیرش (چ، بادبگارد و به وقت شام) نشان داد در کارگردانی همچنان دود از کنده بلند می شود، در «خروج» منهای پانزده دقیقه ابتدایی، اثری از خودش به جا نگذاشته است.

چند کشاورز (مهم نیست زن باشند یا مرد یا مسن یا جوان) که همه مثل هم حرف می زنند و مثل هم فکر می کنند و تنها فرقیشان در این است که برخی از آن ها پدر یا مادر یا همسر شهید نیستند، از روستایی به نام عدل آباد که تا پایان مشخص نمی شود کجای ایران قرار دارد، راهی تهران می شوند تا با رئیس جمهور ملاقات کنند. روایتی بدون اوج و فرود و بدون خورده پیرنگ های درگیرکننده. در این مسیر شاهد موقعیت های مختلفی هستیم که از سینمای حاتمی کیا به دور است. موقعیت هایی که محدود به آدم هایی شده که می آیند تا کشاورزان را از ادامه حرکت بازدارند و کشاورزها هر بار مصمم تر می شوند تا به مسیر ادامه دهند.

«خروج» به لحاظ فیلمنامه ضعیف ترین فیلم حاتمی کیاست. فیلمنامه ای که یک لشکر مشاور داشته. از فاطمه معتمدآریا و حجت قاسم زاده اصل تا دیگران. فیلمنامه ای یک خطی و پر از فصل ها و سکانس هایی که هیچ ربطی به داستان نحیف فیلم ندارند و تنها برای رساندن فیلم به یک تایم استاندارد سینمایی نوشته شده اند.

در عنوانبندی نوشته می شود که فیلم بر اساس داستانی واقعی است و حتی عکس ها و تصاویری هم از ماجرای واقعی نمایش داده می شود. «درخت گردو»ی محمدحسین مهدویان هم بر اساس داستانی واقعی ساخته شده. اما این کجا و آن کجا.

منهای یک سوم ابتدایی که قریبیان را توانمند می بینیم، در هیچ یک از فصل ها نه تنها بازی ماندگار حتی بازی خوبی هم شاهد نیستیم.

کارن همایونفر هم که هیچیک از فصل های فیلم را از موسیقی پر حشمت بی بهره نگذاشته است!

برای حاتمی کیا ناراحت و متاسفم که در فیلمسازی به چنین مسیری افتاده است. شاید همه چی از سال ۱۳۸۳ و توقیف «به رنگ ارغوان» شروع شد. البته اگر از توقیف نصفه نیمه «هوج مرده» درست در شروع جشنواره نوزدهم (۱۳۹۶) بگذریم که واکنش تند حاتمی کیا را در نشست پرسش و پاسخ در پی داشت و قبل تر از آن اگر از ممانعت از نمایش بین المللی «خاکستر سبز» بگذریم. این اتفاق ها شاید به تدریج باعث شد تا حاتمی کیا از اواسط دهه هشتاد تا به امروز، نتواند و یا شاید نخواهد که خودش باشد.

فصل شبانه سرازیر شدن آب به مزرعه رحمت (فرامرز قریبیان) در «خروج» یکی از بهترین فصل های جشنواره سی و هشتم بود.

✓ مهدی تیموری

و اما خروج! از کجا؟ حیطه فیلمسازی و ورود به ورطه سقوط؟ این احتمالاً رویه ایست که ابراهیم حاتمی کیا در پیش گرفته و گویا رضایت بسیاری هم از آن دارد. اساساً برای او مهم نیست که مخاطبش چه فکر می کند؛ او فقط اوجی را می بیند که سالیان پیش با دیده بان، مهاجر، بوی پیراهن یوسف، از کرخه تا راین، ارتفاع پست، به رنگ ارغوان و... به محتوای باطنی آن تکیه زده بود و اکنون به سازمان فیزیکی آن وابسته شده و هیچ راه فراری هم ندارد.

تازه ترین حرف فیلمساز همیشه شاکي ما به تعبیر مرحوم علی معلم «بچه لوس سینمای ایران» هیچ چیز نیست جز شلختگی تصاویر به هم چسبیده و مشتی پیرمرد که هیچ کدام آن ها نه شخصیت اند و نه حتی تیپ و حتی ساده لوحانه تر از همه این است که همه ی آن ها یک فکر و عقیده و زبان یکسان را با کمی تفاوت (ظاهراً) دارند و آن هم فقط در کاراکتری که جهانگیر الماسی با بدترین شکل ممکن ایفا می کند!

کجاست آن بازی درخشانی که از نقش اول این فیلم می گفتند؟ کو آن فیلمنامه ای که فرامرز قریبیان (بازیگر فیلم های گوزن ها، ردپای گرگ، ترن، سناتور و حتی گناهکاران و...) که گفته بود این (خروج) به تیرت سناریویی ست که تا به حال خوانده و کار کرده؟! اصلاً سناریو کجاست؟ فیلمساز به هوای اینکه بتواند کمی جلوی هجوم های احتمال به فیلم ضعیفش که به قول دوست منتقدش «ما قبل نقد است!» را بگیرد (البته اگر بتوانیم نام این تصاویر خزعل را فیلم بگذاریم) در صحنه آخر نوشته «این فیلم براساس یک اتفاق کاملاً واقعی ساخته شده است» و نهایتاً چند عکس هم از یک سری تراکتور و رانندگان معترض پیش رویمان می گذارد تا ما هم کف کنیم و بگوییم وای چه فیلم رادیکالی! این دیگر چه بامبول ریاکرانهای ست؟ دلمان خوش بود که جناب فیلمساز حتی در بدترین آثارش در سال های اخیر از جمله بادبگارد، چ و به وقت شام هنوز می تواند لاقل «قصه» بگوید اما افسوس که دیگر حتی توان قصه گویی ساده هم ندارد! به قول خودش «هفت گذشته مربی»!

در خروج هیچ جغرافیای واحدی وجود ندارد و فیلمساز اخته شده در تصویر ما یک روستا به نام «عدل آباد» (!) را به وجود آورده که در آن همه اقوام ایرانی از ترک، کرد، لر و عرب و... حضور دارند تا به خیال خام خویش بگویند که این جا «ایران» است و من حرف جهان شمولی دارم اما زهی خیال باطل! فیلمساز ما حتی جرات نقد هم ندارد و پا پیش پا افتاده ترین گرهای ممکن دست به پیشبرد درام می زند (نمونه ها بشمارند؛ از جمله وایرال شدن ویدیوی تراکتورسواران در بی بی سی و شبکه های اجتماعی که کاملاً قابل حدس است) باز جای شکرش باقی ست که فیلمساز اعصاب خراب ما به مرحوم کیارستمی رحم کرده و مانند آژانس شیشه ای به سراغ او نرفته! حقیقتاً خروج فاقد ارزش است و بیش از آن قلم زدن بر آن مصداق بها و ارزش بخشیدن به آن. پس فعلاً کلام کوتاه می کنم تا زمان اکران آن مفصل تر به خدمتش برسیم...

نکات مثبت: پاتنه آ بناهی ها یک سر و گردن از همه بازیگران بالاتر است و فیلمبرداری خوب در ۱۵ دقیقه ابتدایی و بس!

✓ مجتبی اردشیری

«وضعیت این روزهای حاتمی کیا به مانند وضعیت اواخر دهه ۸۰ اوست. دوره ای که وی برای تغییر استراتژی روایت، روی به ساخت آثار بی ربطی چون «دعوت» و «گزارش یک جشن» آورد و پس از آن دوران آزمون و خطا، توانست به استراتژی سه گانه جدید «چ»، «بادبگارد»، و «به وقت شام» برسد.

حالاً اما حاتمی کیا با «خروج»، یک آزمون و خطای دیگر را تجربه می کند.

«خروج» فیلمی نیست که بتوان امضای حاتمی کیا را پای آن جستجو کرد. فیلم اعتراض است اما اعتراض و جنس عصیانش متعلق به حاتمی کیایی که می شناختیم نیست. عصیان فیلم یک جاهایی گرفتار عافیت طلبی می شود و کاراکتر رحمت (فرامرز قریبیان) را دچار برخی لکنت ها در تصمیم گیری می کند. همین لکنت سبب می شود که وی آنجایی که از تیم حفاظت رئیس جمهور در قم بازی می خورد و سپس طغیان کرده و به سمت تهران حرکت می کند، برای مخاطب پذیرفته شدن نباشد. این شکل لکنت تاکنون در میان هیچ یک از قهرمانان سینمای حاتمی کیا دیده نشده است.

فارغ از بحث کار تونی حرکت چند پیرمرد با تراکتور از شوشتر به تهران، فیلم، باگ های روایی بسیاری دارد. این باگ ها در فیلمی که برخلاف سینمای ایدئولوگ زده حاتمی کیا جسور نیست، مکث های روایی بسیاری را ایجاد می کند. به همین دلیل ضرابهنگ فیلم در میانه کار کند می شود.

«ایدئولوژی»، برگ برنده بسیاری از آثار مهم حاتمی کیاست. هر جا که وی از ایده آل های مکتبی اش دور شده، آثارش نتوانسته ماندگاری چندانی در سینما داشته باشد. «خروج» طغیان محتاطانه حاتمی کیا از ایده آل های مکتبی خودش است. بعد از یک سه گانه با تم نسبتاً اکشن، نمی تواند این میزان اعتراض آرام را در فیلم هایش تداعی کند. تم وسترن گونه فیلم، گنگ و فاقد المان رایج این گونه است. غذای قهرمان، بیش از آن که از روحیه ستیزه گر و مقاومت بیاید، مخاطب را کلافه می کند. پشتوانه تصمیم گیری در «رحمت»، انگیزشی را در مخاطب پدید نمی آورد. حرکت دسته جمعی پیرمرد ها بیش از آن که حکم خیزش داشته باشد، تداعی کننده یک سرگرمی دسته جمعی است. فیلمساز تلاش کرده تا در این جمع با فرمول تکراری تنوع روحیات، لحظات ناب را برای مخاطبش پدید آورد اما نتیجه، چیزی بیشتر از یک شعارگرایی سوررئالیستی از آب درنیامده است. فیلم در حالی در آخر کار، صحبت از واقعی بودن داستان می کند که چگالی درام در این فیلم، اجازه باور رئالیستی را به مخاطب نمی دهد.

بازی «فرامرز قریبیان» یک بازی معمول بود. حداقل ده فیلم در کارنامه قریبیان، برجسته تر از این وجود دارد. عصیان آرام نقش، فضای چندانی برای ابتکارهای فردی نداشت.

«خروج» را نمی توان در سینمای حاتمی کیا چندان جدی گرفت. او از این فیلم و احتمالاً یکی، دو ساخته بعدی اش در پی یافتن مسیری جدید برای تعبیر فاز سینمای داستانی اش است. فعلاً برای این سال ها باید حاتمی کیا را بیشتر تحمل کرد.



خورشید مجید مجیدی

شبتم محمودی شرق

تجربه جدید مجید مجیدی و برگزیده شدنش به عنوان بهترین فیلم جشنواره سی و هشتم اثبات کرد که اینگونه فیلم‌ها مطلوب سیاستگذاران سینمای کشور و همچنین باب طبع تماشاچیان و منتقدان سینمای ایران است.

علی به عنوان شخصیت اصلی فیلم، یک نوجوان کار است که در یک گاراژ قدیمی به عنوان شاگرد آپاراتی کار می‌کند؛ او پدرش را از دست داده و مادرش نیز به دلیل سوختن خانه و مردن خواهرش در آسایشگاه بیماران روانی بستری است. زندگی علی در میان ورزش بادهای ناملایم و تلاطمات روزمره در حال سپری شدن است تا اینکه روزی او در معرض پیشنهاد وسوسه برانگیز انجام یک مأموریت دشوار و چالش برانگیز از سوی آقا یکی از خلافکاران سرشناس محل قرار می‌گیرد؛ مأموریتی که در صورت موفقیت علی در آن می‌تواند زندگی او و رفقاییش را دگرگون کند و آن به دست آوردن علامتی است که آنان را به سوی یک نقشه گنج راهنمایی می‌کند. بازگشت مجید مجیدی بعد از ده سال که دو فیلم «محمد رسول الله» و «آن سوی ابرها» را ساخت به سینمای مورد علاقه خودش و ما که مشکلات قشری از جامعه را بازگویی کند که کمتر به آنها پرداخته شده بسیار دلنشین و دیدنی است.

قصه و دوربین مجیدی اینبار به سراغ کودکان کار رفته و وی به نوعی به این قشر از جامعه که مورد بی توجهی زیادی قرار گرفته اند ادای دینی دیدنی می‌کند. درگیر کردن نوجوانان داستان که شخصیت‌های اصلی را ایفا می‌کنند در یک قصه پر رمز و راز و اضافه کردن خرده روایت‌هایی که در خدمت قصه اصلی قرار می‌گیرند و در آنها مفاهیم ارزشمندی همچون عشق، دوستی، رفاقت، از خود گذشتگی و ... موج می‌زند از ویژگی‌های مثبت فیلمنامه مجیدی است. ضمن اینکه وی با شناخت خوبی از این کودکان و نوجوانان توانسته شخصیت پردازی دقیق و کاملی را از ایشان ارائه دهد و اگرچه در شخصیت پردازی سایر بازیگران همچون رفیعی و هاشم آقا و مدیر مدرسه نتوانسته به درستی عمل کند اما بنظر می‌رسد با توجه به حضور اثر گذاران نوجوانان قهرمان داستان توجه دقیق مجیدی به این شخصیت‌ها از نقص شخصیت پردازی سایر کاراکترها کاسته است.

بازی‌های درخشان کودکان و نوجوانان فیلم هم از نقاط ارزشمند خورشید محسوب می‌شود. هر پنج نوجوان کودک و نوجوان فیلم به نوعی خود و زندگی را در مقابل دوربین بازی می‌کنند. نوجوانان رنج کشیده‌ای که ناملایمات زندگی آنها را آبدیده ساخته و صحبت هایشان نیز در مراسم پایانی جشنواره نشان از هوش و ذکاوت و احساسات بالای ایشان داشت که نشان می‌دهد انتخاب مجیدی برای نقش‌های پنجگانه کودک و نوجوان کاملاً درست و بجا بوده است. کنار هم قرار دادن دوستی‌ها و مهر و محبت و رفاقت و عاطفه ایرانی و افغانی و به نوعی تأکید بر وحدت شیعه و سنی نیز از نکات ارزشمند قصه مجیدی محسوب می‌شود.

در مجموع مجید مجیدی در کارگردانی و نویسندگی فیلمنامه «خورشید» (به همراه نیما جویبیدی) بسیار پخته تر و هوشمندانه تر عمل کرده و اثر او واجد ویژگی‌هایی است که می‌تواند در صحنه‌های مختلف جهانی و بین المللی بدرخشد و افتخاراتی را برای سینمای ایران کسب کند و اینها همگی یک معنادار؛ بازگشت به اصل خویش.

وحید فرزادان

برگشت مجیدی به سینمای خودش شاید بهترین توصیف فیلم خورشید باشد. مجیدی با ساخت دو فیلم محمد و آنسوی ابرها گویی با سینمای خودش خداحافظی کرده بود؛ دو فیلمی که هر دو نوعی شکست در فیلمسازی او تلقی می‌شود. البته در خورشید چندان از صداقت و ایثار و سادگی فیلم‌هایی مثل بچه‌های آسمان و رنگ خدا و باران خبری نیست و برای همین هم بعد از دیدن فیلم دوساعته خورشید چندان به دل نمی‌نشیند؛ ولی همین که مجیدی دوباره پایش را روی زمین گذاشته و از زندگی ما انسان‌های خاکی و زمینی فیلم می‌سازد خوب است. امیدوارم با کوتاه شدن فیلم و حذف حداقل نیم ساعت از آن، در اکران عمومی تماشاگر را راضی نگه دارد.

نگاه میهمان

محمد رضا رسولی

شاید سال بعد همین موقع، «خورشید» بین پنج فیلم برتر بخش فیلم‌های بین‌المللی اسکار باشد و برای گرفتن اسکار در این بخش رقابت کند. بعد از ساخت چند فیلم ناموفق، بالاخره مجید مجیدی به روزهای خوب فیلمسازی‌اش بازگشته است. دغدغه‌ی کودکان کار، دست‌مایه ساخت اثر جدید مجیدی قرار گرفته است. چهار نوجوان که هر یک دغدغه‌ی خاصی دارند، به سبک «مظنونین همیشگی» به خط می‌شوند تا وارد ماجراجویی جدیدی شوند. همراه شدن با هر یک از این نوجوانان، به شدت ماجرای فیلم را باورپذیر کرده است. شاید خط داستانی به دست آوردن گنج، بعد از سال‌ها کلیشه‌ای و غیرقابل باور باشد، اما همین همراهی با دغدغه‌های نوجوانان است که مضمون فیلم را حتی به اندازه بیش از ۱۳۰ دقیقه برای مخاطب باورپذیر می‌سازد. «خورشید»، خنده بر لب مخاطب می‌نشانند، اشک بر چشمانش می‌آورد، عصبی‌اش می‌کند و در مجموع، احساسات و عواطفش را قلقلک می‌دهد ...

... فیلمنامه، کار خود را از ابتدا تا انتها به درستی انجام می‌دهد. نیما جویبیدی که خود فیلم متفاوت «سرخپوست» را سال پیش در جشنواره داشت حالا با مجید مجیدی همراه شده و این فیلمنامه را نوشته است. فیلم، جهان‌شمول است. برای امروز ایران هست و نیست، علی و ماجراهایش، نگاهی بالاتر از وقایع امروز ایران و جهان را در خود دارد. فیلم از دریچه‌ی انسانی همطراز با «قصر شیرین» رضا میرکریمی و «بچه‌های آسمان» مجیدی است اما از نگاه سینمایی، به نظرم از آن دو فیلم جلوتر است. چون این بار هدف، فقط نگاه به عواطف انسانی نیست. نتیجه‌ی دروغ و عقوبت آن، مهر متقابل مادر و فرزند، پاک‌ی اولین عشق در دوران نوجوانی، دوستی‌های جدانشدنی، صداقت و از این دست مفاهیم به وفور در «خورشید» دیده می‌شود. فیلم مضمون‌زده نیست و خود را در ورطه‌ی مضمون نمی‌اندازد. صرفاً روایتگر است و قاضی نمی‌شود. فیلم‌نامه نهایت تلاش را برای قاضی نبودن و روایتگری کرده است. به جز پلان‌های آخر، فیلم به شدت تماشاگر را روی صندلی سینما می‌خکوب می‌کند ... / آرت نیوز

احمد شاهوند

مجید مجیدی با «خورشید» به دوران خوب دهه هفتاد خود بازگشته است. دورانی که با «بدوک» و «پدر» شروع شد و به «بچه‌های آسمان»، «رنگ خدا» و «باران» و البته «آواز گنجشک‌ها» ختم شد. این وسط «بید مجنون» با وجود درخشش پرویز پرستویی و نیمه اول فیلم پرکشش فیلم، وصله ناجوری بود بر کارنامه مجیدی.

«خورشید» فیلمنامه‌ای پرکشش و جذاب دارد. جالب اینجاست که نیما جویبیدی این فیلمنامه را با همکاری مجیدی نوشته. کسی که فیلمنامه‌های هر دو فیلمش در بدنه حفره‌ها و لنگی‌های وحشتناکی داشتند. می‌توان اینطور استنباط کرد که تأثیر جویبیدی در شروع فیلم «خورشید» بیشتر از مجیدی است و بدنه را مجیدی مدیریت کرده.

«خورشید» داستان نوجوانی به نام علی است که به همراه دوستانش در آپاراتی کار می‌کند و علاوه بر این دستی هم در سرقت رینگ و لاستیک‌های اتومبیل‌های مدل بالا دارند. فصل شروع فیلم در پارکینگ یک مجتمع تجاری می‌گذرد. فصلی پرالتهاب که نوجوان‌ها مشغول سرقت لاستیک یک اتومبیل هستند. شروعی بسیار کوبنده که به خوبی رفاقت بین نوجوان‌ها را به نمایش می‌گذارد.

شخصیت پردازی نوجوان‌ها و حتی دیگر کاراکترهای بزرگسال، پرداخت درست و درمونی دارند. خورده پیرنگ‌ها و زندگی هر کدام از نوجوان‌ها و حتی مدیر و ناظم مدرسه در انتها به داستان اصلی پیوند می‌خورند و ساختار اصلی فیلمنامه را نظم می‌دهند.

جدا از بازی‌ها و فیلمنامه، فیلمبرداری هومن بهمنش هم یکی دیگر از امتیازهای فیلم است. به خصوص فصل‌های مربوط به حفر تونل با وجود اینکه تماماً در دکور گرفته شده، مشخص است به سختی به دست آمده است.

فیلمنامه «خورشید» کلاس درسی است برای کارگردان / نویسندگانی که داشتن تنها یک «ایده» را برای ساخت فیلم کافی می‌دانند. نگاهی گذرا به برخی از فیلم‌های جشنواره امسال نشان می‌دهد که چطور یک ایده درخشان در بسط و گسترش در فیلمنامه و هم در اجرا هدر رفته است. نمونه بارزش «قصیده گاو سفید» یا «ابر بارانش گرفته».

استفاده مجیدی از کودکان و نوجوانان کار برای بازی در فیلم «خورشید» تحسین برانگیز است. شور و شوق این بچه‌ها چه در نشست خبری و چه در زمان دریافت دیپلم افتخار در مراسم اختتامیه، نشان می‌دهد این بچه‌ها چه ظرفیت‌ها و چه توانایی‌هایی دارند که اگر فرصت ارائه‌شان وجود داشته باشد، می‌توانند اینچنین خود را نشان دهند.

امیدوارم مجید مجیدی حالا که به این بچه‌ها پرداخته، در آثار بعدی‌اش به معضل «کار» و البته «بیکاری» هم بپردازد. معضلی که گریبان قشر وسیعی از مردم را گرفته.

حیف است در پایان این نوشته از موسیقی به غایت زیبای رامین کوشا و همچنین از کات‌های به جا و درست تدوینگر قدیمی و باسابقه‌ای چون حسن حسندوست یادی نکنم.



خون شد مسعود کیمیایی

✓ احمد شاهوند

«خون شد» بهترین فیلم کیمیایی در کارنامه دهه نود فیلمسازی اوست. از این بابت که لحظه ها، بازی ها، دیالوگ های آزاردهنده کمتر دارد. «خون شد» فیلم کوچک و جمع و جوری است که برخلاف یک سوم فیلم های بخش مسابقه جشنواره، به موقع شروع می شود و بدون هیچ حاشیه و زوائدی می رود سراغ اصل مطلب. سعید آقاخانی به خوبی در نقش قهرمان جا افتاده و نسرین مقانلو هم یکی از بهترین بازی هایش را در فیلم ایفا کرده است. سالهاست که از کیمیایی توقع ساخت فیلمی درست و درمون نداریم و «خون شد» هم پر است از بی منطقی و آدم هایی که تبدیل به شخصیت نمی شوند. به این ها اضافه کنید میزانشن های کلیشه ای و بعضا شلخته که در کمتر فیلمی از کیمیایی شاهدش بودیم و اینجا بزرگ ترین ضعف فیلم است. کافی است اشاره کنم به فصل اول فیلم و آمدن فضلی به خانه یا دیدار مادر (نسرین مقانلو) و دختر (فاطی) که در اجرا هم خط فرضی به بدترین شکل ممکن شکسته می شود و هم قطع نماها به لحاظ زمانی مشکل دارد. حدس می زنم هایدی صفی یاری برای تدوین این فیلم خیلی اذیت شده است.

موسیقی ستار اورکی که خیلی پر حجم است و گاه و بیگاه روی تصاویر می آید، نیم نگاهی به موسیقی درخشان اسفندیار منفردزاده در «قیصر» دارد. کیمیایی در «خون شد» به شکلی کاملا علنی به دیگر آثارش ارجاع می دهد و ابایی هم ندارد که مثلا دیالوگ فیلم «قیصر» را عینا کپی کند: «تو چه فکری هستی؟ ... فردا» یا فصل آسایشگاه روانی که ارجاعی است به «رضا موتوری» یا پیاده شدن فضلی (آقاخانی) از قطار و ...

قبل از تماشای «خون شد» فکر می کردم با فاجعه ای تمام عیار طرفم و خوشحالم که این اتفاق نیفتاد و همچنان می توان به بازگشت کیمیایی به دوران خوب امیدوار ماند.

✓ وحید فرازان

خیلی سال است که از مسعود کیمیایی فیلم خوبی نمی بینم. اما «خون شد» برای کسانی که به فیلم های قبل از انقلاب این کارگردان علاقه دارند، چندان ناامید کننده نیست. حتی تماشای فیلم را می توان تا پایان ادامه داد و چندان آزار روحی ندید. سکانس لوس ترک اعتیاد که با موسیقی خالتوری همراه است، با این که خنده دار است، ولی مناسب فیلم نیست. موسیقی اورکی و بازی سعید آقاخانی - البته با صداسازی تو ذوق زننده - از امتیازات فیلم است.

✓ مهدی تیموری

و اما فیلم، عقابت مردی به نام فضلی است که پس از سال ها بازگشته تا چراغ های خاموش خانه پدری (وطن؟) را روشن کند و همه اهالی را دوباره دور یکدیگر جمع کند. تازه ترین فیلم کیمیایی در عین اینکه بی ادعایتین فیلم او به لحاظ عدم استفاده از شعارهای گل درشت سیاسی و اجتماعی است؛ اما از منظر کنایات غیر مستقیم تندترین و به جرات رادیکال ترین اثر او در این سال هاست. فضلی که پس از سال ها به خانه برگشته، آن جا را خالی از «خانواده» می بیند. سندن خانه شان هم در گروهی املاک است و قرار است که به زودی کوبیده و ساخته شود! او که مسیر قیصرواری را طی می کند نهایتا بین دوراهی حفظ چاقو و پر تپان آن در آب روان مانند سایر قهرمان های کیمیایی با حفظ چاقو و آرمان های درونی شان تا انتهای عدالت می رود؛ تا جایی که به فصل درخشان بازار تجارت جهانی و آن شلوغی تعدا غیر قابل باور اما کاملا سینمایی در تصویر می رسد.

✓ مجتبی اردشیری

«خون شد» هر چه که نداشته باشد، تثبیت گزاره قهرمان پروری سینمای کیمیایی در دوران معاصر است. کیمیایی که دهه هاست به این متهم می شود که قهرمانانش در دهه های ۴۰ و ۵۰ شمسی مانده اند، در «خون شد»، حدیث نفس جسورانه ای از قهرمان معاصر ارائه می دهد. آن ها با همان المان های همیشگی. پس از اتفاق هایی که برای «قاتل اهلی» رخ داد و البته کست که ماهیه «خون شد»، انتظاری از این فیلم نمی رفت اما حالا «خون شد» حداقل، بهترین فیلم یک دهه اخیر کارگردانش است. توانسته جمع را درآورد. خیلی تابع مدلولات داستانی کلیشه ای در یافتن انسان های به جا مانده از گذشته نیست. نوع فرجام خواهی قهرمان داستان، همان مؤلفه های انتزاعی سینمای کیمیایی است. دنیای فیلمساز درآمده هر چند که شخصیت ها حتی در ابتدایی ترین شکل ممکن، شناخت شناسی نمی شوند. مثل همیشه چیز زیادی از آنها نمی دانیم اما به طرز وحشتناکی، دنیایشان و دغدغه های آنها را می فهمیم. جنس دغدغه مندگی کاراکترها، همان سینمای کیمیایی است هر چند که آدم های «خون شد» خیلی به آدم های بی پروا تر سینمای کیمیایی شبیه نیستند. جنس رابطه های این فیلم نیز هم چنان همان آسیب ساخته های اخیر کارگردان را دارد. فردیت افراطی قهرمان، در این فیلم نیز دامن کیمیایی را گرفته. فضلی (سعید آقاخانی) چندان به آدم ها نزدیک نمی شود. همین دوری تقریبا سبب کم رنگ شدن شخصیت پردازی اش است. به اینکه اطلاعات چندانیه به مخاطب نمی دهد. آن هم در فیلمی که ناموس پرستانه است اما دلیل غیبت چند ساله او و بعد، اصرار بر رفتن در انتهای فیلم نیز مشخص نیست. یک جور فرافکنی اتفاق می افتد که طی آن فردیت اصل قهرمان دچار لطمه می شود. فیلم اگر چه استقلال و صلابت قهرمانش را شکوهمند به تصویر می کشد اما با منفک کردن او از دنیای بیرون و آدم هایش، تلویحا از اعتبار اجتماعی قهرمانش کاسته و او را در همان چارچوب خانواده محدود می کند. «خون شد» با بسط چنین مفهومی، از دنیای دیگر آدم هایش می زند و به فضلی می بخشد. تمرکز، بیش از اندازه بر روی دغدغه مندگی جمعی فیلم است و قهرمان، تنهاست. ری اکشن های او به مثابه انتقام است و نگاه مستقل فکری وی را دنبال نمی کند. با وجود تمام این نقایص، «خون شد» آن محفل گرم سینمای کیمیایی را در می آورد. دنیای منحصر سینمای کیمیایی در این فیلم دیده می شود و نطفه رقم خوردن حوادث بعدی، از همان ابتدا به درستی بسته می شود. این فیلم بهترین ساخته کیمیایی پس از سال ها تشت و آرمان خواهی بلند پروازانه است.

✓ شبیر نعلبندیان

نوشتن درباره «خون شد» مسعود کیمیایی شاید یکی از سخت ترین کارهای ممکن باشد. در اصل نوشتن درباره دو دسته از فیلم ها کار طاقت فرسایی است یکی فیلم های بزرگ که قلم در برابر عظمت آنها کوچک شمرده می شود و دیگری فیلم هایی که قلم در برابر هجوم ضعف های متعدده شان به ستوه می آید. نوشتن درباره «خون شد» که جزو دسته دوم به حساب می آید با قلبی آکنده از سرخوردگی و رویایی با حقیقتی که تلخی اش بیشتر به رویا می ماند کار آسانی نیست. «خون شد» به مثابه تیر خلاصی است به تمام آنچه که مسعود کیمیایی در این نیم قرن فیلمسازی و نوشتن به دست آورده است. شاید در فیلم های ضعیف پیشین می توانستیم از عشق ذاتی او به سینما و تصویر فارغ از کیفیت کلی فیلم لذت ببریم اما در «خون شد» هیچ ردی از آن کورسوی امید همیشگی که در دلمان سوسو میزد وجود ندارد.

«خون شد» آماده است تا به تمام آن نقدهای منفی صحت ببخشد. سیر نزولی فیلم درست از جایی آغاز می شود که در همان ابتدا فضلی (با بازی سعید آقاخانی) بعد از حبسی که نمی دانیم به چه علت و جرمی گرفتارش بوده در نیمه های شب به خانه اش می رود و خانوم جون (با بازی نسرین مقانلو) حتی چهره فرزند ناتنی اش را که به نسبت سن و سالش آنقدرها هم شکسته نشده به جا نمی آورد گویی که فضلی از خردسالی اسیر حبس بوده است در حالی که او تنها هشت سال در زندان به سر می برده است.

بعد از ورود فضلی به خانه تمام آنچه که تا پایان شاهدش هستیم ملغمه ایست شلم شوربا از خون و خون ریزی و درگیری و فغان بی اساس که در سایه دیالوگ های قلمبه سلمیه از آدم هایی که حتی ممکن است حرف زدن یومیه خودشان را هم بلد نباشند و سکانس های کش دار و جانکاه از موقعیت هایی که بیش از اندازه اغراق شده و از ذات حقیقی شان دور شده اند که تمامی آن ها زیر سایه عناوین توجیه کننده ای چون عدالت گرایی قهرمان و نقد فیلمساز به جامعه از هم گسسته دوروبرش قرار می گیرند.

بعد از تاملیدی از قصه و سر و شکل اجرا و روایت آن نوبت آن می رسد که دل به بازی های بازیگرانی که در کارشان یدی طولانی دارند خوش بکنیم اما از جانب آن ها هم آبی گرم نمی شود و همه متحد می شوند تا ما را برای آن سکانس ناباورانه مشاور املاک آماده کنند و در ده دقیقه پایانی تصاویری پیش چشمانمان نمایان می شود که مطمئن می شویم کیمیایی پشت دوربین این پلان های معشوش و آشفته حضور نداشته و تمام آنچه را که دیده ایم ساخته فیلمساز تازه کاری بوده که از مسعود کیمیایی تقلید ناشیانه ای کرده است.

حتی علیرضا زرین دستانی که یکی از ستون های سینمای ایران محسوب می شود در «خون شد» نشان می دهد که زرین دست فیلم های سابق نیست. «خون شد» به مثابه مرثیه ایست جان گداز که دل مخاطبش را خون می کند و خطاب به همه طرفدارانی که به امید بازگشت فیلمساز محبوبشان به دوران اوجش پا به سالن گذاشته اند می گوید که: کیمیایی تمام شد.





درخت گردو

محمد حسین مهدویان

علیرضا سعیدی کیاسری

... محمد حسین مهدویان کارگردان جوان سینمای ایران سه سال پس از درگذشت اوس قادر، با فیلم «درخت گردو» روایتگر زندگی فردی شد که سه دهه از عمرش را با اندوه از دست دادن همسر و سه فرزندش و حسرت دیدار طفل ندیده اش سپری کرد.

مهدویان و نویسندگان «درخت گردو» تمام تلاش خود را به کار بستند تا ضمن روایت عمق فاجعه سوزناک بمباران شیمیایی سردشت، لحظات بسیار غم انگیز و کمر شکن مصیبت جبران ناپذیری که بر روح و جان اوس قادر وارد شد را نیز برای مخاطب تصویر کنند و احساسات او را برانگیزند که در انجام آن موفق بوده اند، چرا که در سانس های مختلف، قریب به اتفاق تماشاگران فیلم «درخت گردو» با بغض و اشک از سالن سینما خارج شده اند.

بازآفرینی تصویر شهر شیمیایی خورده ی سردشت و حال و هوای وحشتناک مردم مصدوم و مجروح آن توسط مهدویان، با توجه به تجربه ی قبلی او در فضاسازی موفق مجموعه ی تلویزیونی «آخرین روزهای زمستان» و فیلمهای سینمایی «یستاده در غبار»، «ماجرای نیمروز» و «رد خون»، خیلی چشمگیر از کار در نیامده و فیلمساز صرفا به وضعیت مردم در موقعیت بیرون و داخل بیمارستان بسنده کرده است. این در حالی است که با توجه به پیشینه و علاقه ی مهدویان به بازسازی در سینمای مستند، این اتفاق می توانست در «درخت گردو» بسیار مطلوب رقم بخورد، هر چند نباید محدودیت های مالی و معذورت های پشتیبانی تیم تهیه و تولید برای عدم امکان ایجاد گستره ی ابتکار عمل برای کارگردان را نادیده گرفت.

اما مهدویان در تصویری کردن درد و رنج اوس قادر و تاکیدگذاری های خاص روی لحظات عاطفی و احساسی بسیار جانکاه و قامت شکن، و سواست زیادی به خرج داده و تمام تمهیدات سینمایی از جمله: طراحی صحنه، گریم، نور، موسیقی و حتی نوع لنز دوربین و ... را به کار گرفته تا بتواند پشت مخاطب فیلمش را بلرزاند و او را تا عمق درون اوس قادر بکشاند که چه درد گزافه ای سراسر وجود این مرد مقاوم را در بر گرفته است.

... اما در فیلم مهدویان صرفا به لحظات پרגصه ی زندگی اوس قادر مواجه هستیم و نشانی از قصه ای سینمایی نمی بینیم. قصه ای که بتواند تماشاچایی که به سالن سینما آمدند را ساعتی سرگرم کند. هر آنچه که در «درخت گردو» می گذرد، تصویر شده ی روزگار اوس قادر است. دوربین را می توان شاهدهی دانست بر مستندی پژوهش شده که تنها باز یگرانی حرفه ای جای اشخاص اصلی آن نقش آفرینی می کنند.

«درخت گردو» را می توان داکودرامی دانست که فیلمنامه ای سینمایی ندارد و هر آنچه که هست صرفا طراحی و خلاقیت شخص کارگردان از پژوهش و البته طرح مستندی بلند است. مخصوصا با نریشن طول فیلم و کپشن پایانی «درخت گردو»، این موضوع عینیت بیشتری می یابد. ضمن اینکه شخص مهدویان از همان نخستین اثر سینمایی اش یعنی «یستاده در غبار» نشان داده دل بستگی خاص و ویژه ای به مستندنگاری دارد تا توجه به بار دراماتیک داستان ...

شیر نعلبندیان

«درخت گردو» در مقایسه با توانایی های ثابت شده محمدحسین مهدویان در کارگردانی و فیلمنامه نویسی فیلم متوسطی محسوب می شود.

کمیود مقدمه چینی و تعجیل فیلم برای ورود به مسأله بمباران شیمیایی سردشت باعث شده تا بار دراماتیک فیلم بر پایه موقعیت های احساسی شکل بگیرد و از چفت و بست های اصولی یک فیلمنامه بهره ای نبرد. علاوه بر اینها آشنایی قادر و خانواده اش با هما و احمد با اتفاق زودهنگام نقطه عطف اول باورپذیر جلوه نمی کند و در ادامه همراهی آنها با یکدیگر فاقد منطق روایی است.

برای آنکه فیلم از پتانسیل بالقوه اش در سکانس های احساسی و تکان دهنده بیمارستان استفاده کند فیلمنامه ملزم به این بود تا سکانس های پیش نیازی که به صورت قرینه و متضاد عمل کنند را در برداشته باشد تا تلخی قصه و اتفاقات را نه تنها از منظر ساتی مانتالیسم بلکه از منظر زیبایی شناسی و اصولی در قالب و ساختار سینمایی توجیه کند بطور مثال رابطه قادر با فرزندانش یا قهر او با مالمال می توانست در سکانس هایی همانند حمام کردن آنها در خانه خودشان توسط پدر در آرامش قبل از انفجار نشان داده شود تا زمینه ساز سکانس تلخی چون حمام کردن آن ها در حمام عمومی شود و حس فقدان و حسرت لحظات خوب گذشته را به مخاطب القا کند که استشنا فیلم در مورد رابطه قادر و همسرش و ابراز عشقش زیر درخت گردو در سکانس عروسی و بعد از بمباران در سکانس های بیمارستان و سکانسی که احمد خبر مرگش را به او می دهد موفق عمل کرده است.

ایرادات منطقی فیلم مثل تنهایی قادر با توجه به اینکه در فیلم عروسی برادرش نشان داده می شود و نریشن های بی جهت و بی مورد هما از ابتدا تا به انتها از اصلی ترین نقاط ضعف فیلم است زیرا تصاویری که باید با زبان سینما روایت شود برای مخاطب بازگو می شود گویی که به تماشای فیلم ایرانی با زیرنویس ایرانی نشستیم و به ادامه بر کارگردانی متفاوت مهدویان در مقایسه با آثار قبلی سایه انداخته و همواره حالت مستندگونه فیلم های قبلی او را حفظ کرده و اجازه نداده تا تلاش او در کارگردانی در ایجاد تفاوت به ثمر بنشیند.

با همه آنچه که گفته شد نمی توان منکر موفقیت «درخت گردو» در تاثیرگذاری بر مخاطب شد و گواه آن آرای مردمی بالا در روزهای جشنواره است. پیمان معادی بی نقص ظاهر شده و در سکانس های تلخ فیلم درخشان و بی بدیل نقش آفرینی کرده است.

نام درخت گردو تمثیل خوبی است برای پیام انسانی فیلم در به تصویر کشیدن حیات در پرتو امیدی که حتی اگر وجود هم نداشته باشد باز هم مایه دل خوشی است. درخت گردو اگر زمستان را پشت سر بگذارد بار می دهد و شاخ و برگش سبز می شود و در زیر سایه آن زندگی ادامه می یابد.

زرنوش محمدی

مستند داستانی «درخت گردو» جدیدترین ساخته محمدحسین که درباره بمباران شیمیایی شهر سردشت است، داستانش را از زاویه ای دیگر روایت می کند. بمبی که برای تخلیه بار یک جنگنده و بدون هدف در یک روستا رها می شود و فاجعه ای به بار می آورد که آثارش سال های سال گریبان شخصیت اصلی را می گیرد و رها نمی کند.

«درخت گردو»، روایتگر زندگی قادر مولان پور است که تمامی خانواده اش را در اثر این فاجعه از دست می دهد. مهدویان بعد ساخت «ماجرای نیمروز ۱ و ۲» و «لاتاری» بازگشتی به سبک فیلمسازی اش در اولین فیلمش (یستاده در غبار) داشته است.

پیمان معادی، بدون شک بهترین نقش آفرین جشنواره سی و هشتم است. گاهی آرام و گاهی برافروخته هر آنچه در پخته دارد در می کند. سکانس شستن فرزندانش در حمام و سکانس خبردار شدن از مرگ همسرش بی بدیل هستند.

«درخت گردو» از آن دست فیلم هایی است که تا همیشه تصاویر فاجعه بار حاشیه ای جنگ را در ذهن و روحان به یادگار می گذارد. فیلم به حدی خوب و به معنی واقعی سینماست که شاید فراموش کنید روی صندلی تان تکانی بخورید حتی زمانی که تیتراژ پایانی با صدای علیرضا قربانی را می شنوید.

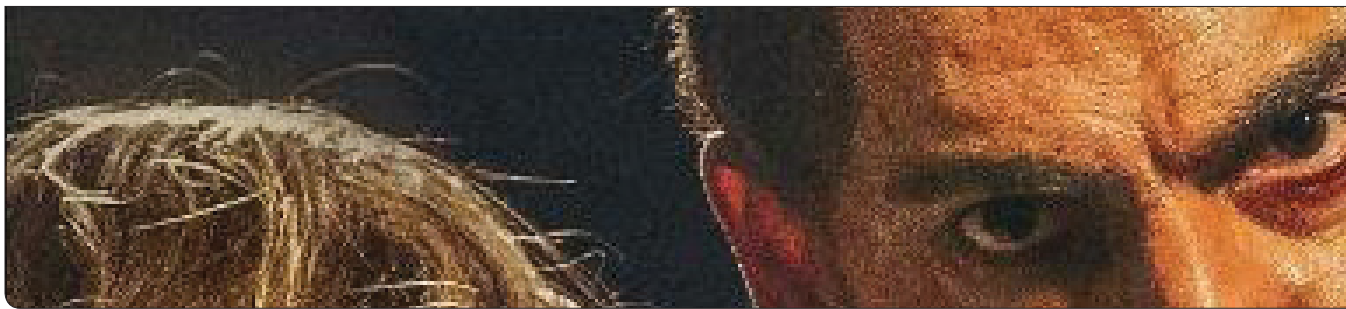
به شخصه با این نظر که یک فیلم سینمایی نباید تا این اندازه تلخ باشد و مدام از مخاطبش اشک بگیرد مخالفم و معتقدم تلخی های جنگ به اندازه کافی اشک بگیر و حال بد کن هستند و نیازی به تلطیف فضا نیست.

وحید فرازان

واقعه تلخ بمباران شیمیایی سردشت در تابستان ۱۳۶۶ به تلخ ترین وجه ممکن در فیلم «درخت گردو» تعریف می شود. غیر از تلخی شدید فیلم، دیدن سکانس های دهشتناکی مثل جان دادن انسان ها و حیوانات بر اثر گاز، شیمیایی، حمام گرفتن بچه ها و سوختن شان، جان دادن یکی از بچه ها در آمبولانس، حمل جنازه دو بچه به روی شانه های اوستا قادر، واقعا از تحمل انسان عادی خارج است.

گویی کارگردان صبر و اعصاب تماشاگرانش را برای دیدن چنین صحنه هایی به آزمون گرفته است. معتقدم مسئولین جشنواره و ارزشیابی فیلم های ارشاد - اگر کمی انصاف و وجدان داشته باشند - دیدن فیلم را اکیدا برای افراد پایین تر از سن پانزده سال ممنوع کنند، چون هر آدم عاقلی می داند که این حجم از نمایش خشونت لخت به شدت روی اعصاب و روان بچه ها تاثیر می ماندگار می گذارد.

بازی فوق العاده ای از پیمان معادی و مهران مدیری ندیدم، بخصوص مدیری که با دوره می تلویزیون دیگر به این گونه نقش های جدی نمی خورد و هر کار جدی را لوٹ می کند. آخر فیلم چنان روزنه امیدی برای «ژینا»/ زندگی دختر گمشده قادر - در شهرهای بزرگ تصویر می شود که اگر کسی در ایران زندگی نکنند، باور می کند که آن دختر واقعا خوشبخت شده است ...



✓ مصطفی محمودی

پنجمین اثر محمد حسین مهدویان در سینمای ایران که با الهام از ماجرای واقعی، در خلال بمباران شیمیایی شهر سردشت شکل گرفته است به زندگی اوس قادر و داستان تار و مار خانواده اش در جریان جنگ تحمیلی توسط رژیم بعث می پردازد. قصه را مخاطب از انتها می بیند و کل داستان در فلاس یک می گذرد. و راوی داستان، «هما» آموزگار روستای محل فاجعه است. ما از آخرین لحظات زندگی «اوس قادر» وارد ماجرایش می شویم و در حالی که مردی بالای سر او قرآن می خواند و بستگانش در حال مویه کردن هستند، داستان از چشم «هما» فلاش بک می خورد به سال ۶۶، جایی که اوس قادر در چند کیلومتری خانه اش در حال بنایی است و همسر باردارش و سه فرزند دیگر در حال زندگی روزمره هستند. نکته قابل توجه فیلمنامه اثر جدید مهدویان دوری او از جهت گیری های مرسوم سیاسی و جبهه بندی های خاصی است که به ویژه در اثر قبلی اش رد خون شاهدش بودیم. نویسندگان فیلمنامه به درستی در مقام بی طرفی قصه خود را روایت می کنند و تصمیم گیری را بر عهده مخاطب می گذارند. و البته نکته قابل تأمل تر آنکه هرچه از داستان می گذرد تلخی و بار ملودرام قصه بیشتر و بیشتر می شود (و البته همین مساله به مذاق مخاطب ایرانی که رابطه تنگاتنگی با ملودرام دارد خوش می آید). این ملودرام و تلخی البته در بطن قصه وجود دارد و دلیل آن نیز منطقی است چرا که به هر حال تراژدی جنگ و مردمانی که آسیبهای آن را به هر شکلی تحمل کردند به ویژه در این داستان که اشاره مستقیمش به ماجرای بمباران شیمیایی سردشت رد سالیهای پایانی جنگ دارد نمی تواند شکل دیگری جز ملودرام سنگین باشد. اما مساله ای که وجود دارد و به نظر می رسد در فیلمنامه کمتر به آن توجه شده است تلاش اوس قادر برای یافتن آخرین فرزندش زینا و همچنین تلاش های او برای ادعای دعوی از رژیم بعث و راه یافتنش به دادگاه لاهه است. در واقع قصه و فیلمنامه آنقدر اسیر تلاش قادر برای نجات جان فرزندانش می شود که بخش اعظمی از زمان را به خود اختصاص می دهد و به همین دلیل نیز نویسندگان فیلمنامه ظاهراً مجبور می شوند بدون هیچگونه پرداخت دراماتیکی و بدون کمترین اشاره ای به تلاشهای بشر دوستانه قادر برای رساندن پیام خود به گوش جهانیان، ناگهان زمان را ده بیست سال جلو ببرند و ما قادر را در لاهه ببینیم و پس از آن نیز در یک پرش ده ساله از قصه ما را به زمان مرگ قادر و ابتدای فیلم و زمان حال برگردانند. که تصور میکنم اگر این تعادل منطقی در نگارش فیلمنامه صورت

می گیرد و مخاطب می توانست سیر تحول تدریجی یا استحاله قادر را مشاهده کند بسیار بهتر می توانست با کلیت ماجرا کنار بیاید. اما گویا تأکید سازندگان اثر بر گرفتن هرچه بیشتر اشک و آه از سوی مخاطبان و تماشاگران بر همه مسائل مورد اشاره در خصوص فیلمنامه اولویت داشته است.

ساختار نیز مانند ساخته های قبلی مهدویان نشانه های آشنای این فیلمساز را دارد. صحنه های شلوغ و پر تنش و در هم برهم، شلوغی جمعیتی که هراسان و پراکنده اند، شهری که ویران شده هواپیما و هلیکوپتر و غیره همه و همه به نوعی مهر این فیلمساز جوان سینمای است که به گونه ای علاقه اش را به کارگردانی صحنه های لانگ شات و البته پرجمعیت و شلوغ آشکار می سازد. توجه فیلمساز به عنصر تاریخی زمان وقوع داستان مانع سایر آثار قبلیش نیز ستودنی است و باز هم وقت زیادی برای طراحی صحنه و لباس فیلم صرف شده است. بازی ها هم خوب و قابل تأمل است و البته یک پیمان معادی شاهکار دارد که تاکنون به اعتقاد من بهترین نقش دوران زندگی سینمایی اش را در همین فیلم درخت گردو بازی کرده و همچنین بازیگر نقش مریم همسر اوس قادر و البته سه کودک خردسال فیلم و تا حدی نیز مینا ساداتی و صد البته یک بازی بد و نجسب و غیر منطبق بر نقش از سوی مهران مدیری که همچنان انتخاب وی برای نقش دکتر با وجود تلاش بسیار زیاد مدیری به منظور ایفای نقشی متفاوت، برای من و بسیاری دیگر جای سؤال دارد. تدوین، موسیقی متن و فیلمبرداری درخت گردو به ویژه آن صحنه پایانی که در لانگ شات همه مشایعت کنندگان تدفین اوس قادر در میان برف و در یک ستون، درخت گردو که محل دفن قادر و همسر و فرزندانش است را ترک می کنندو البته از این صحنه ها کم نیستند در فیلم که سبب می شود تا تماشاگر اثری متفاوت را مشاهده کند. در مجموع معتقدم آثاری همچون درخت گردو و یا روز صفر که در ردیف آثار استراتیژیک و سیاسی سینمای ایران قرار می گیرند می بایست بسیار پیش از اینها ساخته می شدند و به جد اعتقاد دارم فیلمی همچون درخت گردو می بایست حداقل ۲۵ سال پیش ساخته می شد. اگرچه ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است اما توجه سینمای ایران به ساخت آثاری مثل روز صفر و درخت گردو باید از این به بعد دو چندان شود. چرا که ساخت چنین آثاری هم به لحاظ تنوع مضمونی هم به لحاظ استقبال مخاطب و هم به لحاظ ارائه در عرصه های سینمایی و بین المللی یک معامله برد - برد خواهد بود.

✓ مجتبی اردشیری

جدیدترین ساخته «محمدحسین مهدویان»، برخلاف دیگر کارهای او، امری محتوم حکایت می کند. آدم هایش مخیر نیستند و دستشان در برابر ایدئولوژی خالی است. بیشتر به تراژدی طعنه می زند و به همین دلیل در برابر هسته مرکزی داستان که «دست تقدیر» است، چندان پشتوانه داستانی ندارد. البته صدقه هم نیست. بیشتر شرح حالی است که مخاطب را در جریان عمق فاجعه قرار دهد. وجه مستندش خیلی پررنگ است اما چون اسلوب دیالوگ نویسی را به خوبی رعایت کرده، درامی داستانی نشان می دهد. بنابراین با چنین فرمولی نباید از این فیلم انتظار تعلیق یا عطف داستانی را داشته باشیم.

مرز دقیقی که میان شکل اسنادی و ترحم خواهی وجود دارد، از جمله امتیازهای قابل توجه فیلم است. «درخت گردو» از مخاطبش گریه نمی خورد و به خوبی توانسته با آکسان هایی نظیر لحظه فشردن دکمه رهاسازی آخرین بمب شیمیایی، تأثیر این اقدام را به تصویر بکشد. قدرت تعمیق و باورپذیری این مکث های تصویری، قابل قیاس با شکل صوتی یا وصفی آن نیست. این فیلم با یک پخش درست بین المللی می تواند احقاق حق بیشتری در قبال این جنایت به عمل آورد.

در چنین پروژه های که موتیف های سینمایی آن چندان پررنگ نیست، تنها نکته بارز، عواملی فراتر از فرم و فیلمنامه هستند. فیلمبرداری کار، ظرافتهایی دقیق دارد گرچه در سکس های، فاصله اش را با آدم ها حفظ نمی کند. گرچه فرامتن هم عمل نمی کند. تدوین، خوب است. شخصیت پردازی شخم نمی خورد. ما در این فیلم تنها یک تیپ داریم (پیمان معادی) که آنچه می بینیم، بیشتر حاصل خلاقیتهای فردی اوست که به خوبی توانسته از عهده این نقش سخت برآید و اثری متفاوت در کارنامه هنری او محسوب می شود.

چارت ورود و خاتمه دادن به این روایت در نوع خود هوشمندانه است. همان گونه که مهدویان در این فیلم، با کست جدیدی همکاری داشته، به همین نسبت این اثر در کارنامه وی با آثار قبلی اش متفاوت است. قطعاً نمی توانیم آن را به مثابه یک اثر مستقل سینمایی که قصد جریان سازی داشته باشد، بپذیریم. تمام احترام اثر معطوف به شکل مستند آن است و به لحاظ حرفه ای باید فیلم قبلی یا بعدی «یستاده در غبار» می بود.

با این حال فیلم روند خوبی در جذب اقبال مخاطبان جشنواره داشته و به جز معادی که این کار، حرکت رو به جلویی در کارنامه وی محسوب می شود، فرد دیگری از عوامل فیلم، به لحاظ هنری، از کار در این پروژه منتفع نشده است.

(که کمترین حقیقت نامزدی در بخش فیلمبرداری بود) و البته هدایت و نگاه شاعرانه و احساسی (نه سانتی مانثال) مهدویان و البته طراحی صحنه بی نظیر فیلم بیش از پیش درخشان ظاهر شده اند. به یاد بیاورید بیست دقیقه ابتدایی را (که از سه همگین ترین و سنگین ترین افتتاحیه های تاریخ سینمای ایران است). آغاز لحظه بمباران، پسر اوس قادر که نمی بیند و آرام آرام گام به سوی جلوتر بر می دارد، افتادن پرده ها از شاخه درخت و همه این ها در کنار ایفای نقش درخشان و درجه یک «پیمان معادی» باعث شده تا درخت گردو در میان آثار «خیلی خوب» سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر به حساب بیاید.

✓ مهدی تیموری

تازه ترین اثر «محمدحسین مهدویان» احتمالاً بهترین فیلم او در مقام فیلمساز است. حداقلش این است که از «ماجرای نیمروز ۲» و «لاتاری» خیلی بهتر است. شخصاً پس از «لاتاری» و قسمت دوم «ماجرای نیمروز»، امیدم را به این فیلمساز جوان و مستعد از دست رفته می دیدم که «درخت گردو» برای شخص نگارنده با روایت انسانی اش (فارغ از نگاه ایدئولوژیک سیاسی و جانبدارانه) بالاتر از تمامی آثار مهدویان می ایستد.

«درخت گردو» لحظات ناب بسیاری دارد که با دوربین درجه یک «هادی بهروز»





روز صفر سعید ملکمان

لاله محمودی

نخستین ساخته سعید ملکمان، فیلمساز، تهیه کننده و چهره پرداز سینمای ایران که مراسم پایانی جشنواره را با عدم حضور خود و گروهش تحریم کرد و اتفاقاً فیلمش رکورد دار دریافت سیمرغ جشنواره سی و هشتم نیز شد یک اکشن سیاسی امنیتی خوش ساخت است که می توان آن را اثری در راستای منافع ملی و استراتژیک دانست. روایت دستگیری عبدالملک ریگی از نگاهی متفاوت بدون آنکه فیلمساز بخواهد در پی اشک و آه گرفتن از تماشاچی باشد و کاری کند که مخاطب مانند فیلم شبی که ماه کامل شد مدام ریگی را لعن و نفرین کند به سراغ ساختاری پلیسی رفته و تلاش صید و صیاد را به تصویر کشیده است. صید و صیادی که در طول داستان مدام جایشان عوض می شود تا پایان که به موفقیت قهرمان اصلی فیلم می انجامد.

ساخت اثری که مخاطب از ابتدا تا انتها با آن آشناست و حتی پایانش را به خوبی می داند، یکی از کارهای سخت در حوزه کارگردانی و فیلمنامه نویسی است. در روز صفر نیز مخاطب می داند که در پایان داستان عبدالملک ریگی توسط ماموران امنیتی ایران به دام می افتد و دستگیر می شود اما ساختار و بیان روایت کارگردان و نویسنده فیلمنامه به گونه ای است که مخاطب با وجود آگاهی از پایان قصه مشتاقانه ماجرا را دنبال می کند و سکانس های پایانی چنان هیجان و تعلیق در ساختار و قصه اوج می گیرد که تماشاچی را نیز درگیر می کند و او را حتی تا نقطه ای می برد که به خود بگوید: نکند دستگیر نشود؟ نکند مواد منفجره ها در شهرهای مختلف همگی منفجر شوند؟ نکند اتفاق غیر متعارف دیگری بیفتد؟ همه این سوالات یک پیش زمینه مشخص دارند و آن اینکه کارگردان و فیلمنامه نویسان کار خود را به درستی و دقیق انجام داده اند.

جلوه های ویژه تصویری و بصری فیلم که به مدد استفاده از تکنولوژی های نوین CGI در نوع خود گامی رو به جلو در سینمای ایران محسوب شده و به استانداردهای جهانی نزدیک است به گونه ای که اکثر صحنه های خارجی فیلم بازسازی شده اند. فیلمبرداری مطلوب و چشم نواز به ویژه صحنه های کویر و کوهستان و تعقیب و گریزها، طراحی صحنه و لباس جالب و منطبق با حال و هوای فرهنگی و اجتماعی و روحیات شخصیت های فیلم همگی در خدمت پیشبرد اثر قرار گرفته و البته در کار خود نیز موفق عمل کرده اند. بازی امیر جدیدی نیز از نقاط قوت فیلم محسوب می شود و البته در نقطه مقابل باید به انتخاب نادرست ساعد سهیلی در نقش ریگی اشاره کنم که نه سببیت و نه هوشمندی مالک را چه در میمیک و فیزیک و چه در باز بینی توانا ارائه کند و این مساله یکی از نقاط ضعف بزرگ فیلم محسوب می شود. در مجموع معتقدم روز صفر قابلیت تبدیل به یکی از آثار پر فروش سینمای ایران در آکران ۹۹ را دارد. اثری که هم تماشاگر را راضی نگه می دارد و هم مسئولان و سیاستگذاران نظام را در عرصه ملی و امنیتی. سینمای ایران به ساخت چنین آثار استراتژیکی نیاز مبرم دارد و امید آنکه ساخت و موفقیت روز صفر در زمینه ساخت چنین آثاری بتواند راهگشا باشد.

احمد شاهوند

«روز صفر» اولین ساخته سینمایی سعید ملکمان که پیش از این به عنوان تهیه کننده و قبل از آن به عنوان چهره پرداز در سینمای ایران فعالیت کرده بود، یک بیگ پروداکشن قوی به لحاظ فنی و البته ضعیف به لحاظ فیلمنامه و شخصیت پردازی است.

«روز صفر» که سعید ملکمان آن را با همراهی بهرام توکلی هم در نگارش فیلمنامه و هم در کارگردانی بخش هایی از کار، ساخته است به ماجرای چگونگی دستگیری عبدالملک ریگی می پردازد. یک داستان و روایت کلاسیک. یک قهرمان و یک ضد قهرمان.

با وجود اینکه فیلم با نماهایی از آماده شدن گروه ریگی برای عملیات بمب گذاری در شهرهای مرکزی ایران آغاز می شود و دوربین هم در چند نوبت چنان قدیس وار دور عبدالملک می چرخد، اما فیلمنامه نویسان از شخصیت پردازی عبدالملک به دانسته های مخاطب اکتفا کرده و حوصله و وقت برای این کاراکتر نداشته اند. وقتی ضدقهرمان ساخته نشود، دستگیری اش توسط پلیسی که باهوش است و تیز و فرز، اصلا و ابدا برای مخاطب اهمیت پیدانمی کند.

درست همان وضعی که در دو همکاری مشترک ملکمان و توکلی در «تنگه ابوقریب» و «غلامرضا تختی» در رابطه با شخصیت پردازی کاراکترهای اصلی مشهود بود.

اینجاست که ریگی در «شبی که ماه کامل شد» باورپذیر است اما در «روز صفر» در حد یک اسم باقی مانده است. به اینها اضافه کنید اشتباه کارگردان در انتخاب ساعد سهیلی در نقش ریگی را. ساعد بازیگر توانا و مستعدی است و این را قبلاً ثابت کرده و با اینکه فیلمنامه جای کار و مانور برای او که ضد قهرمان اصلی فیلم است نگذاشته، اما تمام سعی اش را کرده که عبدالملک ریگی واقعی را عینا کپی کند و تا حدودی هم موفق شده است.

امیر جدیدی در نقش مامور امنیتی به شدت خودش است و خودش را هم منهای آن قولنج شکست های کاریکاتوری که از فرط تکرار خنده دار هم شده، خیلی خوب بازی کرده است او شمایل خوبی برای یک مامور درجه یک دارد. او را در نقش یک پلیس باهوش و توانمند می بینیم که البته بشدت هم ضدضربه است و قرار است تا پایان فیلم از تمامی اتفاق ها جان سالم به در ببرد. با اینکه به لحاظ سن و سال پختگی لازم در چهره این مامور دیده نمی شود، اما همراهی مخاطب را در پی دارد. با توجه به اینکه فیلم با روایت دانای کل پیش می رود، نریشن های مامور امنیت هم در فیلم به کل غلط است.

«روز صفر» از یک طرف وزارت اطلاعات را قدرتمند و مسلط به کار نشان می دهد و از طرف دیگر آدم های ریگی به راحتی آب خوردن با ابزار و ادوات دم دستی بمب گذاری تا مرکز شهرهای بزرگ ایران هم پیش رفته اند!

«روز صفر» به لحاظ فنی: فیلمبرداری، تدوین، طراحی صحنه و لباس و جلوه های ویژه در سینمای ایران بی نظیر است و نشان می دهد که سینمای ایران توانایی این را دارد که بیگ پروداکشن های تر و تمیز که قابل رقابت با هالیوود باشد را دارد.

مهدی تیموری

خب! «روز صفر» را هم دیدیم که البته از آن فقط روزش را در فیلم دیده و صفرش را حواله ارزشگذاری نخستین ساخته سعید ملکمان در مقام کارگردان کردیم. اینکه چه می شود دقیقاً یکسال پس از جریانی که «شبی که ماه کامل شد» آبیار راه انداخت و دوباره فیلمی با محوریت تروریستی به نام عبدالملک ریگی می بینیم مسئله نگراننده نیست؛ چرا که اساساً معتمد این فیلم، فیلم ریگی نیست. فیلم ما و ایرانمان و ماموران امنیتی اش هم نیست؛ کلاً هیچی نیست جز استفاده بی رویه از تکنولوژی و ترقه بازی با طعم خلق سوپرمن نیمه کاره که ابداً نه تنها باورپذیر نیست بلکه جزو بدترین بازی های کارنامه امیر جدیدی در این سال هاست. اصلاً کستینگ به این بدی مگر ممکن است؟ ساعد سهیلی چه می گوید؟! آن هم با آن چهره پردازی مبتدیان که به مانند گرمی های جشن سال تحصیلی کلاس اول ابتدایی است!

فیلمساز رسماً از خلق شخصیت عاجز است. وقتی در ابتدای فیلم مامور امنیتی (امیر جدیدی) با آن زن جاسوس در تماسی تلفنی به مای مخاطب اطلاعات می دهد که به دلیل وظایفش در طول این سال ها کمترین حرف راست را بر زبان آورده (!) چگونه می توانیم او را بشناسیم تا به درک تصمیم نهایی اش در مقابل آن پسرک انتحاری برسیم؟! مامور امنیتی قصه ابداً شکل نگرفته و محدود شده به مردی که در حین انجام کار قولنج گردنش را می شکند که با مبتدیان ترین حالت ممکن به تصویر کشیده شده که شخصیت و اساساً فیلم را به یک کمدی ناخواسته تبدیل می کند.

فیلم عملاً در اجرا اخته شده؛ نمونه بارزش هم در همان سکانس های آغازین فیلم با آن تدوین مشمشر کننده که گویی فیلمساز با دوربین و تمام ابزارهایی که داشته در حال طواف خشونت از جنس تفکر ایزوله و عقب مانده ریگی و دار و دسته اش است. این همه کات گاه و بیگاه و نماهای متفاوت به لحاظ اندازه و یکسان از نظر سویه و محتوا چیزی جز قدسی نمایی و تاکید بی جهت فیلمساز بر این جماعت بی مغز است؟ اوج کمدی ناخواسته ای که از آن گفتیم سکانسی ست که امیر جدیدی از فاصله یک کیلومتری با موتور به طرف دشمنش می رود و هیچ تیری هم به او اصابت نمی کند که نهایتاً دشمنش با تیزهوشی هیتمن گونه (!) مامور امنیتی قصه به درک واصل می شود؛ شوخی می کنند با ما؟ کجای این زی مووی می تواند یک تریلر سیاسی یا اکشن درست و درمون باشد؟ وقتی گرمیور سابق سینما کارگردانی را با جلوه نمایی اشتباه می گیرد بیش از این هم نمی توانیم انتظار داشته باشیم و می ماند تنها ایفای نقش باورپذیر و نیمچه درآمده مهدی قربانی که بلاشک از همه بهتر است.

شعار آخر فیلم هم که بماند...

نکات مثبت: فیلمبرداری خوب علی قاضی و بازی روان و قابل قبول مهدی قربانی ولاغیر!

نکات منفی: فاقد شخصیت پردازی، کستینگ بسیار بد (به ویژه ساعد سهیلی)، تدوین مشکلات اساسی دارد، کارگردانی شلخته و جلوه نما، بازی بسیار ضعیف ساعد سهیلی، سکانس های تیراندازی از فرط باورناپذیری به کمدی ناخواسته تبدیل شده و...



سه کام حبس

سامان سالور

مهدی تیموری

تازه ترین اثر فیلمساز صاحب سبک سینمای ایران قدم تازه و رو به جلویی به لحاظ فرمی برای صاحب اثر محسوب نمی شود اما در این برهوت سینمای اجتماعی دُمده که کوچکترین مدیومی از سینما را بر نمی تابند و همه به مانند تله فیلم های دسته چندی که کپی ناشیانه ای از روی یکدیگر هستند، غنیمتی ست. رنگ چرکی و تیره فیلم که در سرتاسر قصه جاری ست نشان از هوش کارگردان و انتخاب درست و به جای او البته به درایت فیلمبردار اثر که حاصل کارش مانند همیشه دیدنی ست و حقیقتا که انتظاری هم جز این از مسعود سلامی که فیلمبردار درجه یکی است نمی رود.

فیلم اما شروع کوبنده ای دارد که تعدادی رهگذر به راننده (واقعاً راننده یا مای مخاطب؟) خیره می شوند و گاهی تعجب می کنند. اما واقعا علت و کارکردی برای وجود برخی از دغدغه های شخصیت های فرعی در طول فیلم مشخص نمی شود. (مثلا سلطان کاراکتر سمیرا حسن پور و ...)

پریناز ایزدیار متفاوت تر و احتمالا تکنیکی تر از همیشه ست که قاطعانه می گویم بهترین بازی اش در عرصه سینما از ابتدا تاکنون است. البته به دلیل عدم قوام یافتگی کامل شخصیتش در نیمه دوم فیلم و تصمیم نهایی پایانی اش (مبنی بر حذف خالکوبی و تحول) با وجود پس آوردن حلقه از سوی سرباز که ایجاد انگیزه ای می تواند باشد (!) کمی لنگ می زند اما به هر جهت به طور کلی تیم بازیگری (پریناز ایزدیار، محسن تنابنده، سمیرا حسن پور و متین ستوده) همگی خوب هستند. مشکل البته دقیقا از نیمه دوم فیلم است؛ جایی که سیل اتفاقات تلخ و بد به شکل غیرقابل باوری سرعت بسیار بالاتری پیدا می کند و گاهی از تاثیر می افتد؛ یعنی به نحوی که مثل یک سریال ایتمی شما به دنبال اتفاق تلخ بعدی می گردی (بدون منطق روایی خاص قصه)

مجموعا پیش بینی می کنم که این فیلم در بخش کارگردانی، بازیگر نقش اول زن، فیلمبرداری، صداگذاری و طراحی چهره پردازی نامزد کسب سیمرغ بلورین شود.

نقاط مثبت: فیلمبرداری درخشان، بازی درجه یک پریناز ایزدیار، رنگ و جنس تصاویری که به فضای فیلم نزدیک است و همه این ها علاوه بر طراحی صحنه پر جزئیات به فضا سازی خوب کار کمک شایانی کرده و گریم ها به بهترین نحو در خدمت شخصیت ها و قصه درآمده اند.

نقاط منفی: منطق روایی در نیمه دوم فیلم عملا به ضعیف ترین حد ممکن می رسد، شخصیت های فرعی پرداخت مناسبی ندارند و بسیار لاغر هستند و تحول ناگهانی کاراکتر اصلی در سکانس پایانی مقدمه چینی مناسبی ندارد و اقناع کننده نمی نماید.

مجتبی اردشیری

نخستین تصویری که از غیبت شش ساله «سامان سالور» به ذهن متبادر می شود، یک خودباختگی در نتیجه تحویل نگرفتن های پی در پی فیلم های آخرش توسط مخاطبان و منتقدان و البته جشنواره است. حالا سالور پس از ۶ سال با «سه کام حبس» به گود جشنواره بازگشته؛ فیلمی که قطعاً نمی تواند نماینده خوبی برای سال های گوشه گیری این کارگردان باشد.

سالور در این فیلم، دقیقا به مانند همان فیلم های قبلی اش ساختار را پایه ریزی نموده. تنها وجه تمایز این فیلم با سینمای همیشگی اش، پرنگ تر شدن اشل داستانی و نزدیکی سینمای ساکن او به فضای این سال های سینمای ایران است. در سال هایی که دیگر تراکم تلخی، امتیازی برای فیلم محسوب نمی شود، سالور در مقام نویسنده، انبوهی از تلخی مشمئزکننده را طوری قطار می کند که نمری برای داستان به همراه نمی آورد. در واقع داستان از نقطه ای که شروع می شود، حرکت نکرده و به نقطه بعدی در روایت نمی رسد.

فضای فیلم اصرار عجیبی بر وجوه رئالیستی دارد اما هر چه به پایان کار نزدیک می شویم، این، اغراق درام است که دامن فیلم را گرفته و آن را هدایت می کند. پایان فیلم اما که می توانست تا حدودی این بلبشو در روایت را کنترل کرده و لاقط مخاطبش را با خاطر آسوده تری راهی نماید، پیرو همان سبک همیشگی سالور، بی فرجام رها شده و سازمان نمی یابد.

در این میان اما نمی توان از بازی قابل توجه «محسن تنابنده» و «پریناز ایزدیار» به این سادگی ها گذشت. رفلکس های این دو در موقعیت هایی که موارد مشابه آن در سینمای ایران بسیار است، اجازه کلیشه ای شدن بیشتر صحنه ها را گرفت و جنس تا حدودی جدیدی از این دو بازیگر را به مخاطب شناساند که قطعاً می تواند به نقطه ای برای جلب توجه داوران منجر شود. به جز این مورد، فیلم واقعا در مقام دفاع نبود و بعید است که بتواند در شاخه ای دیگر افتخار آمیز ظاهر شود.

وحید فرزانه

شروع جشنواره امسال با فیلم تلخ «سه کام حبس» سامان سالور بود. سالور از کارگردان هایی بود که سال های دور با فیلم اولش به نام «چند کیلو خرما برای مراسم تدفین» نشان از فیلمسازی با آینده خوب می داد؛ ولی متاسفانه فیلم های بعدی او هیچ کدام توقعی که از او می رفت را برآورده نکرد، از جمله همین فیلم. ایشان با موضوعی که سعید روستایی در سینما داغ کرده، اعتیاد و قاچاق و با دو بازیگر نسبتا خوب تنابنده و ایزدیار - که خانم ایزدیار در فیلم های روستایی خوب درخشیده - می خواهد فیلمی را جمع و جور کند که نه فیلمنامه ای جفت و بست داری دارد و نه ریتم مناسبی و نه شخصیت پردازی خوبی؛ برای همین هم زمان نسبتا طولانی فیلم به ضرر فیلم تمام می شود.

علی دهباشی

سامان سالور فیلمسازی است که برای تماشاگران جدی سینما شناخته شده و محبوب است. تماشاگری که چندین سال اثری از او بر روی پرده سینما ندیده است و بدیهی است که با انگیزه های مضاعف به تماشای آخرین ساخته وی بنشینند.

فیلم همچون اغلب ساخته های دیگر این کارگردان به معضلات جامعه امروز می پردازد که در این اثر شاهد اعتیاد و مواد مخدر و اثر آن روی قشر متوسط رو به پایین جامعه است. انتخاب چنین موضوعی که در سینمای ایران چندان ناب و دست نخورده نیست از همان ابتدا اثر خود را روی فیلم گذاشته است و تماشاگر شاهد تماشای اثری است که از کلیشه های رایج این گونه موضوعات ضربه های فراوان خورده است. نویسنده فیلمنامه تلاش کرده است برای دوری از غرق شدن در گرداب کلیشه ها داستان های فرعی را وارد داستان کند و ناگهان از آن سوی بام افتاده است چرا که این داستانک های بی سرانجام و تکراری و غیر لازم هیچ نقشی در فیلم ندارند الا کنند شدن ریتم و در نتیجه خستگی و دزدگی تماشاگر.

نقش پلیس هم کمرنگ است و هم غیرواقعی و گویی فقط قرار است مطلع داستان باشند و در نهایت به خانه ای ورود کنند اما معلوم نیست چرا راحت از خانه یک شیشه فروش می گذرند! به این ها اضافه کنید سردرگمی تماشاگر در اغلب سکانس ها که نمی تواند منطقی روایی برای حوادث پیش آمده در داستان را بباید و قرار است به این نتیجه نهایی برسد که هیچ کسی یک شبه به جایی نمی رسد و کار خلاف آخر و عاقبت ندارد و پایان بندی فیلم هم امیدوارانه است که لابد تماشاگر در نتیجه ای که از تماشای فیلم گرفته است به قطعیت برسد و البته به زعم نگارنده تنها چیزی که قطعاً در فیلم وجود دارد اغراق و سیاه نمایی های مرسوم است به بهانه نمایش واقعیت های اجتماعی با چاشنی فلاکت بدبختی بیچارگی اعتیاد کثافت و توجه کنید که اگر فیلمسازی در همین جشنواره از موضوعی امیدوار کننده یا مثبت فیلمی بسازد و جنبه های خوب را برجسته کند متهم می شود به شعارزدگی اما توجه بیش از حد بر سیاهی های یک جامعه قطعاً نمی تواند ویژگی مثبت باشد و آنهم شعارزدگی است از نوع سیاهش.

کارگردان تلاش کرده است از رنگ های سرد در سراسر فیلم استفاده کند که کنایه ای است به وضعیت جامعه امروز در ذهن فیلمساز و البته نمی توان از فیلمبرداری خوب و طراحی صحنه مرتبط با فضای فیلم یاد نکرد.

بازی ها هم معمولی است و نمی توان گفت که عالی است فقط آنقدر بد نیست که توی ذوق مخاطب بزند و البته ایزدیار تلاش کرده تا در ورطه تکراری بودن نیفتد و تا حد زیاد هم موفق بوده است.

سالور در آثار قبلی خود نشان داده که فیلمساز تجربی قابلی است اما این اثر اجتماعی نمی تواند نقطه مثبت در کارنامه هنری او باشد و شاید دلیلش این است که فیلمسازی اجتماعی هم قابلیت های خاص خود را دارد و توانایی های خاص کارگردان و نویسنده را می طلبد تا یک اثر قابل قبول خلق شود و گر نه زل زدن تماشاگران به لنز دوربین یا نمایش به شدت اغراق آمیز سیاهی های یک جامعه و یاری جستن از نشانه های به شدت کلیشه ای مثل عروسک های آشپزخانه یا حذف تدریجی چادر سمانه در طول فیلم لابد به قصد نمایش دور شدن او از زندگی معنوی برای ساختن یک فیلم اجتماعی کافی نیست و نتیجه فیلمی می شود متشتت و به شدت شعار گونه که قطعاً برای یک فیلم مزیت نیست و برای کارگردانش افتخار آمیز.





شنای پروانه

محمد کارت

✓ احمد شاهوند

محمد کارت با اولین ساخته سینمایی اش غافلگیرم کرد. هر چقدر در دو فیلم روز اول دنبال سینما گشتم و پیدا نکردم، «شنای پروانه» سیرالم کرد. همه چیز در این فیلم عالی است از کارگردانی و فیلمنامه گرفته تا تدوین و موسیقی و بازی های درجه یک همه بازیگران. از جواد عزتی و امیر آقایی گرفته تا بازیگران نقش های فرعی و چقدر علیرضا داودنژاد در اولین تجربه بازیگری اش خوب است و چقدر پانته آ بهرام با آن گرم، متفاوت منهای پایان بندی کمی کشار که می توانست زودتر جمع شود، در همان نگاه اول ایرادی به فیلم وارد نمی دانه. فیلم کوبنده آغاز می شود، کوبنده ادامه پیدا می کند و کوبنده به پایان می رسد. ریتم فیلم آنقدر تند و سریع است که تماشاگر فرصت نمی کند حتی در صندلی جابجا شود. فیلم بدون مقدمه چینی با بحران آغاز می شود و در همان پنج دقیقه اول محکم یقه تماشاگر را می گیرد.

شاید «شنای پروانه» تحت تاثیر فضای «مغزهای کوچک زنگ زده» و حتی در پیرنگ کمی به «لاری» پهلوی بزند، اما محمد کارت موفق می شود داستان پر فراز نشیب فیلم را بدون لکنت و با تسلط بر ابزار کارش روایت کند. اندازه درست و به جای نماها، میزانشن های فکر شده و متنوع و به غایت سینمایی نشان می دهد که محمد کارت پس از سعید روستایی، نیما جوادیدی، محمدحسین مهدویان هم یکی دیگر از کشف های دهه نود سینمای ایران است. بی صبرانه منتظر دومین فیلم سینمایی کارت خواهیم ماند.

دلم نمی خواهم به مخاطبی که هنوز فیلم را ندیده، حتی پیش زمینه ای از فضای فیلم بدهم، اما نمی توانم این یادداشت را بدون اشاره به یکی از چندین فصل های درجه یک و ماندگار فیلم به پایان برسانم. فصل مرگ یکی از شخصیت های اصلی که بی نظیر و استادانه اجرا شده است. بیشتر از این چیزی نمی گویم تا کنجکاو تان کنم برای دیدن یکی از بهترین فیلم های جشنواره سی و هشتم.

✓ زرنوش محمدی

داستان از یک فاجعه شروع می شود و فاجعه تر ادامه می یابد. در ده دقیقه ابتدایی اتفاقی رخ می دهد که باید برای آن دلسوزی کنیم غافل از اینکه فیلمنامه نویسان چه خواب هایی بر ایمان دیده اند. فیلمنامه پر کشش و خورده پیرنگ هایی که همگی در خدمت داستان اصلی هستند، حتی جایی که تصور می کنید از داستان دور شده با ضربه ای حساب شده پرده از راز اصلی بر می دارد و میخکوبتان می کند و بعد از آن به بهترین شکل گره گشایی می کند و با پایان بندی درجه یکش روحان را آرام می کند. بازی جواد عزتی در جایگاه قهرمانی که قرار است همه چیز را درست کند ولی خودش هم نمی داند وارد چه تراژدی شده، فوق العاده است. دیگر بازیگران فیلم هم بسیار در جایگاه درستی نشان داده اند که باورپذیری شخصیت ها را دو چندان می کند. کارگردانی بی نظیر محمد کارت و فیلمبرداری و تدوین خوب، کمک کرده تا فیلم را به عنوان یک اثر سینمایی درجه یک قبول کنیم. آن هم در جایگاه اولین ساخته بلند کارگردانش.

✓ مجتبی اردشیری

نخستین ساخته «محمد کارت»، نه خود را درگیر لایبرنت های کاوش هایی از این دست می کند و نه تابع فرم خاصی است. کارت ترجیح داده به جای پرداختن آوانگارد به سوژه ای نخ نما، مسیر روایت را از کلیشه همیشگی این مدل سوژه ها دور کرده و به داستان و آدم هایش، عینیت ببخشد. فیلم تا یک سوم پایانی، بیشتر از آبشخور کنجکاو مخاطب در پیدا کردن متهم تغذیه می کند. درست از جایی که روایت داشت به تکرار می افتاد و داستان از ریتم می افتاد فاز روایت تغییر می یابد و مسیر، شکل فردی تری به خود گرفت. در یک سوم پایانی، تعلیق فیلم میان آنچه باید باشد و آن چه به خرد فردی کاراکتر حجت (جواد عزتی) خطور می کند، مخاطب را در برزخی شیرین قرار می دهد.

آنچه اما خاطره تماشای «شنای پروانه» را برای مخاطب دوست داشتنی تر می کند، شکل انتقام گیری پایان فیلم است. حجت در فینال این فیلم، در شمایل قهرمانی زیرک ظاهر می شود که با طراحی یک پرده مهندسی شده، هم انتقام شخصی خود را می گیرد و هم اجازه می دهد تا طبیعت، مسیر نرمال خود را طی کرده و برادرش به سزای قتل که مرتکب شده، برسد.

فیلم، با همین سروشکل نیز اتفاق فخری در سینمای این سال های ایران نیست. بیشترین ذوق زدگی مخاطب، از تماشای بازیگرانی است که برای نخستین بار، نقش هایی از این دس ترا تجربه می کنند و چه خوب هم از عهده این کار برمی آیند. به همین دلیل بازیگران در مقام کاتالیزوری عمل کرده اند که پروتکل شخصیت محوری داستان را کامل کرده اند. که اگر فیلم، به مضمون گرایی می کشید، قطعاً با این ریتم که چندان پرورنده موضوع نبود، به کسالت می انجامید و حلاوت نسخه امروزی خود را نداشت. دوری از فضاهای شعاری و عدم اغراق در تصویرگری قهرمان فیلم، از دیگر نکات حائز اهمیت فیلم است که اجازه نمی دهد تا «شنای پروانه» از آن خلوص رئالیستی خود خارج شود. فیلم، بیش از اندازه خودش بود و به همین دلیل، موفق ترین فیلم جشنواره تا پایان روز دوم محسوب می شود.

✓ وحید فرزان

دیدن چند فیلم کوتاه و مستند موفق در زمینه ای مسائل اجتماعی از کارت، تردیدی برایم باقی نمی گذارد که اولین فیلم سینمایی حرفه ای او را ببینم. همان طور که توقع داشتم، تمام دست گرمی ها یا تجربیات موفق گذشته ی کارت در فیلم «شنای پروانه» جمع شده است.

داستان کف خیابانی درجه یکی که گویی فقط می توانست توسط کارت و گروه موفقش تعریف شود. بازی های شگفت انگیز جواد عزتی، پانته آ بهرام، امیر آقایی و علیرضا داودنژاد به فیلم جان داده است. تدوین عالی، موسیقی دقیق... تشکر از رسول صدر عاملی/ تهیه کننده به خاطر اعتمادش به محمد کارت. اولین فیلمی از جشنواره سی و هشتم که مزه ی فیلم دیدن را به من چشاند.

✓ شبیر نعلبندیان

پیش از دیدن «شنای پروانه» تا جایی که می توانستم مستندهای محمد کارت را تماشا کردم. پیش تر بازی اش را در فیلم های «آزادی مشروط» حسین مهکام و «بی خود و بی جهت» عبدالرضا کاهانی دیده بودم بدون اینکه سابقه کارگردانی مستندش را بدانم خیال می کردم او بازیگر است. اولین کاری که دو سال پیش از او دیدم مستندی بود به نام «معلق» که زندگی یکی از بازیگران فرعی فیلم «استراحت مطلق» را روایت می کرد.

قبل از جشنواره مستندهای «آوانتاژ»، «سمفونی مرگ و مخدر کلاف سردرگم» که از شبکه مستند پخش شده بودند را دیدم تا با جهان فکری و سبک او در کارگردانی آشنا شوم که در نهایت به این نتیجه رسیدم که نبوغ او در نگاه به جامعه و درک درستی که از این سبک و ژانر در کارگردانی دارد او فیلم چندمیش را جای فیلم اول ساخته است.

«شنای پروانه» در کارگردانی همان چیزی است که قرار است باشد هر چند در یک یا دو جا می توانست بهتر باشد ولی کلیت کاری که محمد کارت کرده حرفه ای و استاندارد است اما فیلمنامه ای که او به همراه امیرحسین دوماری و پدرام پورامیری نوشته است با اختلافی کوتاه از کارگردانی پیش تر و جلوتر است. رعایت اصول فیلمنامه نویسی با ساختار سه پرده ای با غافلگیری های میخکوب کننده و از همه مهمتر تسلط بر قصه گویی باعث شده تا «شنای پروانه» تبدیل به یکی از بهترین درام های این چند دهه اخیر شود.

از طرفی انتخاب تیم بازیگری درست و بی نقص بر موفقیت های فیلم اضافه کرده است. تمام بازیگران فیلم حتی بازیگرانی که یا کمتر شناخته شده اند و یا آنها را تا به امروز ندیده ایم درخشان ظاهرش شده اند. ساختار درست و به جای فیلمنامه «شنای پروانه» اگر زیر ذره بین نقادانه قرار بگیرد نمایان می کند که در شخصیت پردازی همسر حجت با توجه به برادر بودنش و یا به تصویر کشیدن جای خالی پروانه در خانواده حجت و حتی احساس اهالی خانواده به پروانه با توجه به اینکه او مربی شنا بوده و ظاهراً از خانواده ای آرام تر و موجه تر وارد خانواده حجت و هاشم شده و یا حتی چگونگی ازدواج او با هاشم که می توانست در اندازه ای که زمان زیادی از فیلم را نگیرد و تنها با قرار دادن چند دیالوگ به آن پرداخته شود تا حدودی کم کاری کرده است اما از طرفی با زیرکی هر چه تمام و به دست آوردن رگ مخاطب آن را جبران کرده است.

لازم به ذکر است که یکی از ویژگی های قابل توجه فیلم تبحر کارگردان در کنترل ریتم است. فیلم قریب به دو ساعت زمان دارد و طبیعتاً این مدت زمان برای هر فیلمی ممکن است افت و خیزهایی به همراه داشته باشد اما محمد کارت با تکیه بر تدوین خیلی خوب اسماعیل علیرزاده که برای اولین و جدی ترین کار سینمایی اش برنده سیمرغ بلورین هم شد توانسته تمپو و سیر صعودی فیلم را در ساختار سه پرده ای فیلمنامه بطور منظم و دقیق به دست بگیرد تا فیلم لحظه ای از ریتم اولیه اش کاسته نشود.



نسا، نیکو

نخستین ساخته محمد کارت بعد از تجربه های موفق که در حوزه سینمای مستند داشته با نظر تماشاگران فیلمهای سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر به عنوان بهترین فیلم از نگاه همین تماشاگران برگزیده شد. سیمرغ بلورین بهترین فیلم از نگاه تماشاگران سالهاست که به عنوان یکی از مهم ترین جوایز جشنواره فیلم فجر شناخته می شود. چرا که برگزیده این بخش را نه داوران جشنواره بلکه مردمی که به تماشای فیلم نشستند اند تعیین می کنند. و از این منظر یعنی اینکه شنای پروانه با قصه ملتهب و ساختار استادانه اش توانسته دل مردم را به دست بیاورد.

شنای پروانه موضوعی دارد که بسیار به بخشی از حال و هوای مسائل و آسیب های اجتماعی این روزهای جامعه نزدیک است. توجه به گنده لاتهایی که در فضای مجازی و با استفاده از امکانات این فضا بسیار معروف و مطرح شده و شهرتی ملی و حتی فراتر از آن پیدا کردند. داستان فیلم درباره یک گنده لات به نام هاشم است که محله ای را در اختیار خود دارد اما به خاطر قتل همسرش به زندان می افتد و حال از برادرش حجت که بر خلاف هاشم روحیه لات منشی ندارد می خواهد تا مقصر اصلی رخ دادن چنین اتفاقی را پیدا کنند. این قضیه باعث می شود تا شخصیت حجت میان گروه های مختلفی از مردم پایین شهر و افراد خلاف کار این منطقه گشت و گذار کند و همین سفر هم در نهایت او را به کاراکتر متفاوتی تبدیل می کند.

در این سیر و سفر و گشت و گذار حجت، استحاله او را شاهد هستیم. حجتی که آرام و سر به زیر بود اندک و اندک و بر اثر جبر زمانه و محیط اطرافش تبدیل به یک شخصیت مخوف و دیو سیرت می شود که برای رسیدن به هدفش از هیچ کاری فروگذار نیست. البته روند قصه به سمتی پیش نمی رود که در پایان حجت از یک شخصیت دوست داشتنی به یک بدمن تبدیل شود بلکه سیر وقایع از حجت کاراکتری می سازد که یک تنه در پی کشف حقیقت و اجرای عدالت است. عدالتی که خود به آن اعتقاد دارد و به شیوه خودش نیز آن را اجرا می کند و در خاتمه داستان نیز به شکلی جای برادر بزرگتر را در خانه می گیرد و به گونه ای بزرگتر خوانده می شود.

بازی های دیدنی بازیگران یکی از نقاط قوت فیلم شنای پروانه است. از جواد عزتی تا امیر آقایی و طناز طباطبایی با این که نقش کوتاهی دارد اما آنقدر بازی ها دلچسب است که آقایی و طباطبایی سیمرغ بلورین بازیگری را در جشنواره سی و هشتم در دستان خود می گیرند. نگاه دوربین و حرکتهای آن در شنای پروانه متأثر از تجربیات مستند سازی محمد کارت است و به خوبی با ساختار مستند گونه ای در فیلمبرداری مواجه هستیم که بر اثر گذار تر شدن فضا به لحاظ حسی و بصری کمک می کند. تدوین هوشمندان فیلم نیز بر قابل قبول بودن ریتم و ضرباهنگ فیلم افزوده و اثری پر کشش و سرشار از تعلیق را روانه پرده ساخته. و به همین دلیل جذابیت های بصری زیاد همراه با مهنات پنداری های فراوان با آدمهای داستان سبب شد تا این فیلم مقبول نظر عامه تماشاچیان واقع شود و رای مثبت آنان را دریافت کند. آیا این مساله دستاورد کمی برای ساخته اول یک کارگردان جوان و نه چندان شناخته شده سینمای ایران است؟

مهدی تیموری

توجه: این یادداشت حاوی نکاتی است که بخش های مهمی از قصه را لو می دهد!

ساده ترین کار این است که بگوییم «شنای پروانه» ملغمه ای از «مغزهای کوچک زنگ زده» و در ادامه همان روند فیلمسازی است و با بی مهری تمام از کنارش عبور کنیم. اما «شنای پروانه» فارغ از همه این ها فیلم خوب و مهم تر از آن «تمیزی» است از چرکی ها. اعتراف می کنم که نخستین ساخته محمد کارت غافلگیرم کرد. نه از این رو که از وی انتظار فیلم خوبی نداشتم بلکه پس از انتشار کلیپ عجیب و غریبی که به نقش امیر آقایی در این فیلم مربوط می شد، حساسی توی ذوقم خورد و انتظار چنین تبلیغ زردی از سوی یک فیلمساز جوان، مستعد و امروزی نداشتم که البته فیلمش بیش از همه حواشی، خودش را روی پرده نقره ای اثبات کرد.

«شنای پروانه» با شروع جذاب و آن دوربین سرگردان (نه به معنای عاجزش) که حاصل سرگیجه شخصیت اصلی قصه از اتفاقی ناخوشایند رخ داده و فجایع احتمالی دیگری که در انتظارش است و گاه و بیگاه به «آدمها» می نگرد. شنای پروانه روایتگر ماجرای پروانه (طناز طباطبایی) است که حضوری کوتاه اما موثر دارد. او مربی شنایی ست که در یکی از جلسات آموزشی اش به طور مخفیانه مورد سوژه یک فیلمبردار قرار می گیرد و آن فیلم هم پخش می شود. و اما اصل ماجرا چیست؟ شوهر او یعنی هاشم (امیر آقایی) که از گنده لات های تهران (با به تعبیر تیزر تبلیغاتی فیلم که در جنوب شهر شنای پروانه در آن طوفان به پا کرد) است و حال که اصطلاحا غیرت و آبروش را از دست رفته می بیند (که البته این در سطح ماجراست) و با روندی که در فیلم طی می شود متوجه می شویم که او ذاتا شهوت نفر اول بودن و بالا باقی ماندن را دارد که این اتفاق می تواند به چشم اسفندباری برای جایگاه رفیع اش (!) تبدیل شود و از همین رو ظاهرا با یک خشم ناگهانی دست به قتل همسرش می زند؛ این فیلم اما با همه فیلم هایی که به آن ها تشبیه می شود شباهت دارد اما بیشتر از آن، با آن ها «متفاوت» دارد. شنای پروانه اساسا فیلم امیدبخشی ست که روایت چراغ های خاموش و روشن پشت میله های بسته و باز است؛ چطور؟ سکانس پس از دستگیری هاشم را به یاد بیاورید. خانواده ای که دور یکدیگر زیر چراغ خاموش نشیمن نشسته اند و هیچ رنگی از امید در آن ها دیده نمی شود و حتی دوربین فیلمساز دقیقا جایی است که خانواده را پشت میله های بسته خانه که احتمالا همان زندان هست نشان می دهد. اگر این نشانگر خانواده حبس شده در خانه ای که پر از سیاهی است، نیست پس چیست؟ حال به سکانس پایانی یعنی جایی که دقیقا هدف اصلی صاحب اثر بوده می رویم؛ سکانسی که مسلمان نتیجه آن بدون این مقدمه نسبتا طولانی که البته گیراست و ایدا خسته کننده نیست حاصل نمی شد. از جایی می نویسم که میزانشن تقریبا به مانند میزانشن قبلی است و باز هم خانواده در کنار یکدیگر بر سر سفره غذا نشسته اند؛ این بار اما چراغ خانه روشن است و دوربین با یک ترک یک هوشمندانه به همان میله ها می رسد، این بار اما باز تر نسبت به ابتدای فیلم است و خانواده را «فعال» می بینیم (که احتمالا فیلمساز آن ها را از شر و نوع زیست انگلی ای که هاشم مسبب آن بوده رها می کند) که

نسبت به سبک زندگی قبلی به عقب می راند. اگر این یک پایان امیدبخش و «زنده» و «رنگی» نسبت به ادامه زندگی نیست، پس چیست؟ عجیب است که برخی از دوستان یاد گرفته اند تا هرگونه فیلمی که بیانگر بخشی از سیاهی ها و تلخی های موجود در جامعه بود را با یک چوب بزنند و با برچسب مسخره و حالا دیگر مبتذلشان یعنی «سیاه نمایی» از آن پذیرایی کنند!

«شنای پروانه» نه سیاه نمایی است و نه ترویج خشونت؛ و صد البته نه تقدیس آن. شنای پروانه به طرز کاملا ملموس و باورپذیری به بخش مهمی از جامعه امروز و «مسائل» آن می پردازد و قطعا فیلمساز با توجه به زیست و تجارب خویش است که به چنین فرم شیرین، باورپذیر و دوست داشتنی از چنین محتوای تلخی دست یافته است! یعنی فیلم محمد کارت مصداق بارز «چیزی که از دل بر آید بر دل نشیند» است؛ و اما شخصیت «حجت» (جواد عزتی) که قوام یافته ترین و سنجیده ترین شخصیت فیلم است که نمایش بی نظیر جواد عزتی به ماندگاری آن افزوده است.

حجت که برخلاف برادرش نسبت به اقدامات شرگونه او گارد دارد و تا حد امکان از کوچکترین بحث و دعوی فراری است که این را در همان سکانس های آغازین با جر و بحثی که یکی از مشتریان تعمیرگاهش با او دارد متوجه می شویم. در این سینمای بی ذوق که برهوت خالص از شخصیت پردازی است، شنای پروانه و حجتش که یک فیلمساز و نویسنده جوان خلق کرده اند به نوعی می تواند آموزش شخصیت پردازی باشد.

فیلم هرچه می گذرد حجت قصه را پخته تر از پیش می کند و الحق که بازی چشمگیر جواد عزتی که به ویژه با ظرافت موجود در میمیک و حتی راه رفتنش که پر از جزئیات است به این نکته کمک شایانی کرده. حجت نماینده بسیاری از آدم های فعلی است. کسی که لزوما ارتباط و شباهت چندانی به اطرافیانش ندارد و چه بسا از برخی از خصلت های آن ها همواره فراری است و نمی خواهد که ادامه دهند. راه کج آن ها باشد.

او می خواهد «آدم خوبی» باشد اما طولی نمی کشد که متوجه می شود این آدم خوب شدن و البته ماندن هزینه هایی دارد. هزینه ای که شنای پروانه اش در جنوب شهر طولانی برپا کرده که به این راحتی ها هم سودای خاموشی ندارد مگر با کنشمدنی قهرمان قصه که همان «حجت» است و البته این قهرمان لزوما یک قهرمان کلاسیک نیست. او بدون شامورتی بازی و زرنک بازی خاصی از جنس کاراکتر «نوید محمدزاده» در «مغزهای کوچک زنگ زده» که با داد و هوار به سراغ «چوپون» (فرهاد اصلانی) رفت، سعی کرد تا با کمال خونسردی به آخرین ملاقاتش با مردی رود که همه زندگی از او ضربه خورده و بسیاری از بلاها از جمله پنج سال حبسی که به ناحق (احتمالا) کشیده هم صدق سر اوست او بدون کوچکترین قتل و جنایتی (که خود را به یکی دیگر از آن گنده لات ها تبدیل کند) با زیرکی موادهای باقی مانده در در خانه دیگر گنده لات محل که دوست ظاهری و دشمن باطنی هاشم یعنی مصیب است جاسازی می کند و او را به پلیس لو می دهد تا وقت مکافات او هم سر برسد.

پس از این تصمیم، حجت تیر نهایی را به تاریک ترین نقطه قلبشان وارد می کند و آن ایجاد موقعیتی برای اجرای قصاص بی برو برگرد «هاشم» است.



سینما شهر قصه

کیوان علیمحمدی، علی اکبر حیدری

مصطفی محمودی

جدیدترین تجربه کیوان علیمحمدی اثری در مدح سینماست و نگاهی ریشه ای به اثرگذاری سینما در ادوار و رخدادهای مختلف دارد. این مساله را در یک قصه عشقی با نقش آفرینی داوود با بازی حامد کمیلی شاهد هستیم که به دلیل حضورش در سینما به عنوان آپاراتچی و تکنسین آپارات با مخالفت پدر متدین دختر دلخواهش برای ازدواج مواجه می شود. همین قصه ساده سبب شده تا روایتی از تاریخ معاصر سینمای ایران را از اواخر دهه پنجاه تا اوایل دهه هشتاد شاهد باشیم. روایتی که در تار و پودش سینما جای گرفته است و به خوبی خودش را به رخ می کشد. نویسندگان فیلمنامه در «سینما شهر قصه» با مرور فضای اجتماعی فرهنگی و سیاسی قبل از انقلاب تا وقوع انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و پس از آن نقبی به تاریخ معاصر ایران زده اند و تلاش کرده اند تا بگویند سینما یکی از عناصر تعیین کننده اثرگذار و کلیدی در همه این دوران بوده. نقشی که گاهی به شدت و به عمد نادیده گرفته شده اما به هر شکل اثرگذاری خودش را نیز داشته است.

در کنار قصه ای که در فیلم روایت می شود. کولاژ متنوع و هنرمندانه ای را شاهد هستیم از طیف متنوعی از آثار سینمای ایران. از فیلم های آنگوشتی و جاهلی و قهرمانی بگیر تا سینمای متفکر و انقلابی و کمدی و جنگی و در این سیر تدریجی شاهد تکامل یک نسل جدید هستیم. نسل جدیدی که محمود فرزند داود آن را نمایندگی می کند. نسلی که آرزوها و اهداف و آمال خود را نه بر روی پرده سینما بلکه از پشت دوربین سینما تعقیب می کند و پی می گیرد. اگر داود یک عشق سینما و آپاراتچی و به نوعی مصرف کننده محصولات سینمای ایران بود، محمود به سوی تولید می رود.

به نظر می رسد علاقه مردان پیگیر سینمای ایران و به نوعی شاید عشق فیلم های سینما از تماشای «سینما شهر قصه» لذت ببرند چرا که کولاژ فیلم های خاطره انگیز سینمای ایران می تواند نوستالژی های زیاد و زیبایی برای ایشان خلق کند و این مساله را البته باید از جذابیت های «سینما شهر قصه» قلمداد کرد. ضمن اینکه رگه طنزانه ای که در داستان فیلم گنجانده شده و اجرای آن نیز در بازی بازیگران به خوبی مشهود است سبب شده تا فیلم فضای مفرحی را نیز به مخاطب تقدیم کند. این فضا در قابل صحنه های مختلف قدرت طنزانه خود را به رخ تماشاچی می کشد. بیاد بیاورید صحنه مراسم ترحیم پدر داود را در منزل که در طبقه بالا جمعی به عزاداری برای مرحوم مشغول هستند و در زیر زمین جمعی دیگر از عزاداران با تماشای یک فیلم هندی محبوب مرحوم یاد و خاطره او را گرمای می دارند!

بازی بازیگران نیز بی نقص و متفاوت است. از حامد کمیلی تا فرخ نعمتی و از آنهایتا درگاهی تا علی اوجی همگی بازیهای خوب و قابل تاملی را ارائه داده اند و البته در این بین بابک کریمی در نقش پدر داود یکی از شاه نقش هایش را بازی کرده است. در مجموع معتقدم «سینما شهر قصه» فیلمی است که در ادای دین به سینمای ایران و آدم های آن ساخته شده و البته اثری است متفاوت در کارنامه کیوان علیمحمدی که باید منتظر بهمانیم تا زمان اکران عمومی و ببینیم مردم چه نظری راجع به آن دارند.

وحید فرزنان

سینما فیلی ها و نوستالوژی های فیلم ایرانی/فارسی اکثرا از دیدن این فیلم خوششان می آید. نوعی سینما پارادیزوی ایرانی که البته زخم خودسانسوری یا ترس از ممیزی و نداشتن داستان و روایتی محکم و پرکشش، فیلم را در سطح نگه می دارد. بازی کوتاه هدیه تهرانی و هنرمند فقید مشایخی و تکرار سکansı از فیلم کاغذ بی خط تقوایی جالب است؛ و دیدن افشین هاشمی در نقش تقوایی. سینما شهر قصه ای تهران کنار سینما شهر فرنگ/آزادی بود و با این که سالن کوچکی داشت، ولی فیلم های خوبی در آن نمایش می دادند، اما سال ها پیش در آتش سوخت و از بین رفت. مرور صحنه هایی از فیلم های قبل و بعد انقلاب، برای من و خیلی ها که عشق سینما هستیم، مرور یک عمر پرتلاطم است؛ عمری که تنها لحظات تسلی بخش آن ملازمت با سینما و موسیقی و تئاترهای خوب بوده است و بس. ترانه رضا یزدانی در تیتراژ پایانی را باید چندین و چند بار گوش داد و لذت برد از این خاطره بازی.

احمد شاهوند

کیوان علیمحمدی در اولین تجربه فیلمسازی بدون حضور امید بنکدار، یار همیشگی اش، که این بار علی اکبر حیدری در کنار او حضور دارد، شاید بهترین فیلم کارنامه سینمایی اش را رقم زده است.

«سینما شهر قصه» برای علاقمندان سینما، بی نهایت دیدنی است و به شدت آن ها را درگیر خواهد کرد. بخصوص حرف فیلم خیلی مهم است: «سینما» فراتر از جناح بندی ها و راست و چپي هاست. «سینما» همه را دور هم جمع می کند.

داستان فیلم حول وحوش انقلاب رخ می دهد و تا اواسط دهه هفتاد شمسی پیش می رود. جایی که داود (حامد کمیلی) که یک تکنسین آپارات سینماست از دختری خوشش می آید و به خواستگاری می رود. اما پدر دختر فردی مذهبی است و با شغل داود مشکل دارد. فیلمسازان به این بهانه سینمای ایران در این برهه تاریخی را مرور می کنند و در پی این ماجرای عاشقانه، شاهد پیوند علاقمندان سینما با فیلم هستیم.

روایت فیلم خطی است. اما فیلمسازان ظاهرا با حواسشان نبوده یا حواسشان بوده اما علاقمند به حضور هدیه تهرانی و جمشید مشایخی در فیلمشان بوده اند. در برهه ای از تاریخ که ما به سال ۱۳۶۵ می رسیم، داود و همسرش به سر صحنه فیلمی از ناصر تقوایی می روند که با توجه به آن برهه تاریخی باید فیلم «آخدا خورشید» باشد. اما این زوج فیلمساز را سر صحنه «کاغذ بی خط» می بینیم. فیلمی که سال ۱۳۸۰ ساخته شد. البته ناصر تقوایی را با گریم اوایل دهه شصت می بینم. طراح صحنه و لباس و چهره پرداز حواسشان به دهه شصت بوده اما اینکه چرا فیلمسازان پشت صحنه «کاغذ بی خط» را انتخاب کرده اند، جای تعجب دارد.

بهر حال، «سینما شهر قصه» حال سینما دویستان را خوب کرده و بار دیگر عشق به سینما را در آن ها زنده خواهد کرد.

شیر نعلبندیان

«سینما شهر قصه» با تکیه بر فیلمنامه ای قابل قبول و تکنیکی مناسب ادای خوش آب و رنگی به سینما و فیلم های محبوب پنجاه سال گذشته دارد و نکته حائز اهمیت آن است که این ادای دین صرفا به تصاویر کلاژ شده فیلم های محبوب بسنده نکرده و قصه قهرمان فیلم یعنی داود و چالش های پیش رویش را هم سو با اتفاقاتی که برای قهرمان های محبوب داود در فیلم ها رخ می دهد، روایت می کند. سبک و شیوه بازی حامد کمیلی و سیلوش مفیدی در یک سوم ابتدایی آینه تمام قدی است از دورانی که اکثر جوان ها از قهرمان های فیلم ها تقلیده کرده و سیر و سلوک آنها را در زندگی واقعی ملاک و الگو قرار داده که بعد از انقلاب و آغاز یک سوم میانی این نحوه بازی و دیالوگ گویی در راستای به تصویر کشیدن ممنوعیت و محدودیت ها و پایان دوران آن فیلم و آغاز دورانی تازه تغییر کرده و به شکل عادی اش برمیگردد. حالا داود به عشقش رسیده و یکی از موانع سر راهش از بین رفته اما مانع اصلی که تغییر دیدگاه و خط فکری اردشیر-پدر زن داود- نسبت به ماهیت سینما است به قوت خودش باقی مانده و حالا داود باید با زبان سینما این مانع را از سر راهش بردارد. در کنار نقاط قوت ذکر شده سینما شهر قصه چند اشکال نه چندان گل درشت دارد و آن تعجیل سازندگان برای به پایان رساندن فیلم در مدت زمانی کمتر از صد دقیقه است و همین محدودیت سبب شده تا بزرگ شدن بچه داود و فیلمساز شدنش برایمان با سسه ای و خام دستانه جلوه کند، همچنین کلیبی که در پایان بندی از فیلم های معروف کلاژ شده نشان داده میشود با به خرج دادن مقداری حوصله میتوانست باعث برقراری یک قرابت معنایی و محتوایی شود و صرفا تدوین چند پلان پشت سر هم تلقی نشود. با این حال اگر عاشق سینما هستید یا سینما برایتان جنبه تفریحی دارد سینما شهر قصه میتواند شما را راضی نگه دارد و یا حتی عاشق سینما کند.

مهدی تیموری

«سینما شهر قصه» به تعبیر نگارنده از آن کشف های دقیقه نودی اما سراسر «لذت» فجر ۳۸ بود. خیلی عادت ندارم به علت وجود نگاه «عشق به سینما» و ادای دینی که به آثار به یادماندنی، دوست داشتنی و کالت شده سینمای ایران در این فیلم وجود دارد آن را «سینما پارادیزوی ایرانی» بخوانم (هرچند که فیلم خصوصا در سکانس های پایانی به نوعی همان رویه را دارد) اما از اساس با آن متفاوت است و خود یک «سینما شهر قصه» مستقل است. فیلم، روایتش را از اواخر دهه پنجاه (که به انقلاب منتهی می شود) آغاز می کند. یعنی همان برهه حساسی که «سینما» برای بخش گسترده ای از اقشار جامعه یک «تابو» و «سرگرمی پلید» و البته «خرام» محسوب می شد که در این میان «داود» (حامد کمیلی)، آپاراتچی سینما، عاشق سینما است. سینما برای او از نان شب واجب تر و تماشای بهروز وثوقی، ناصر ملک مطیعی و البته فردین و... از هر عشقی، «زندگی تر» است و او نهایتا عاشق دختری می شود که پدرش مخالف سرسخت سینماست و اثبات حقانیت سینما در گذر زمان با نگاهی سالم (نسبت به همه سینما) محتوای اصلی این فیلم را شکل می دهد.



مغز استخوان

حمیدرضا قربانی

✓ احمد شاهوند

دومین ساخته سینمایی حمیدرضا قربانی در مجموع یکی دو پله بالاتر از فیلم اول او «خانه ای در خیابان چهل و یکم» قرار می گیرد. صرف نظر از پایان بندی ناگهانی و رها و باز و ول فیلم که گویی کارگردان شخصیت هایش را روی هوا رها می کند و به عنوان بندی پناه می برد، فیلم، نسبتا خوش ساخت و روویاست. علی زرنگار به عنوان فیلمنامه نویس موفق می شود داستان پر اوج و فرود و به اصطلاح خودمان پرملاتی را روایت کرده و شخصیت ها را درگیر موقعیت بحرانی کند. فارغ از برخی نماهای کوتاه فیلم که اضافی هستند و حذفشان هیچ لطمه ای به روایت نمی زند، حمیدرضا قربانی بی لکنت موفق می شود از پس روایت داستان برآمده، شخصیت ها را معرفی کرده و تماشاگر را با آن ها همراه کند. پرداخت درست شخصیت های اصلی بخصوص کاراکترهایی که بابک حمیدیان و نوید پورفرج با نقش آفرینی درجه یکشان ایفا می کنند، همذات پنداری مخاطب را در پی دارد.

جواد عزتی نسبت به دیگر نقش آفرینی هایش در دو فیلمی که از او در جشنواره دیدیم (شنای پروانه و دوزیست) در حدی پایین تر قرار می گیرد. همانقدر که او در فصل ملاقات با برادرش در زندان خوب است و همراه با نوید پورفرج سکانس دو نفره ماندگاری را خلق کرده اند، در فصل ماقبل پایانی که همسرش نزد او می آید، حتی موفق به حفظ راکورد بازی اش هم نشده است. متاسفانه موفق به تماشای «سه کام حبس» نشدم، اما پربیناز ایزدیار یواش یواش دارد در نقش زن هایی که گرفتار موقعیت های سختی هستند و کارشان به اشک و آه و ناله می کشد، کلیشه می شود.

در ده دقیقه پایانی، نگران آن فردی بودم که توسط نوید پورفرج در چال مکانیکی حبس شده و شلنگ آب هم به رویش باز است. فیلمساز و فیلمنامه نویس حتی هیچ سرنجامی برای آن داستان هم نیاندیشیده بودند. بماند که ماجرای بچه دار شدن برای استفاده از مغز استخوان نوزاد برای درمان برادر هم به امان خدا رها می شود، اما اینجا سست که «پایان بندی» یک اثر است که کیفیت آن را تعیین می کند.

اگر پایان بندی فیلم را که مهم ترین بخش هر فیلمی است، نادیده بگیریم، «مغز استخوان» فیلم خوبی است که حمیدرضا قربانی را به عنوان یک کاربلد به سینمای ایران معرفی می کند.

✓ وحید فرزان

دوست دارم بدانم فیلمنامه ای این فیلم چه موانعی را رد کرده و چه تغییراتی داشته و چه اصلاحیه هایی خورده تا ثمرش این فیلم شده است. داستان عجیب و غریبی که نموناش را می توان فقط با تکیه بر قوانین فقهی به روز نشده جاری در کشور ایران ساخت. طلاق گرفتن مثل آب خوردن، عده نگه داشتن زن مطلقه، صیغه شدن باز هم مثل آب خوردن، گردن گرفتن یک قتل مثل آب خوردن، و... باز که از پربیناز ایزدیار در جشنواره امسال دیدم، نشان داد که فقط سعید روستایی توانسته بود دو بازی نسبتا خوب از او بگیرد. اگر همین روند ادامه داشته باشد و بازیگری را نیمه روز، از آن ستاره هایی می شود که زود افول می کند.

✓ لاله محمودی

پیام فرزند بهار دچار سرطان شده و دکترها همه راهها برای معالجه فرزند را رفته و هیچ راهی برای درمان این بچه غیر از استفاده از بانک خون بند ناف باقی نمانده است و این در حالی است که بهار از همسرش جدا شده و با همسر فعلیش حسین زندگی میکند از طرفی پدر پیام به جرم قتل و تجاوز تا یکماه دیگر اعدام میشود بهار نهایتا برای دنیا آوردن بچه جدید مجبور میشود تصمیم سختی بگیرد.

حمید رضا قربانی در دومین تجربه کارگردانی اش باز هم به سراغ یک موضوع انسانی - اخلاقی رفته است. فیلم اول او، خانه ای در خیابان چهل و یکم به موضوع قصاص درون اعضای یک خانواده (برادر کشی) پرداخته و این فیلم هم بر چند موضوع مختلف که مهم ترین آن ها رجوع (بازگشت به ازدواج) است، متمرکز شده است. واقعیت این است که موضوع و تم مغز استخوان جزو موضوعاتی ناب است که کمتر درباره اش دیده و شنیده و خوانده ایم اما این موضوع و سوزه ناب در بسط و گسترش فیلمنامه نمی تواند به تکامل برسد و درامی که می توانست نبض مخاطب را در دست بگیرد و تا پایان، این نبض را کند و تند کند موفق به رسیدن به این مهم نشده و متاسفانه با فیلمنامه ای سطحی مواجه شده ایم. در واقع فیلمنامه ای که صرفا در حد طرح یک قصه گویی پیش می رود و پس از آن متوقف می شود و تازه همین قصه گویی نیز به دلیل افتادن فیلمنامه نویس در دام داستانهایی فرعی فیلم به بیانی الکن می رسد و از همین رو جذابیت سینمایی قصه گو نیز از بین می رود. شخصیت پردازی نیز متاثر از فضای مذکور دچار نوسان شده و مخاطب نمی تواند شخصیت های کامل و شفاف و با شناسنامه ای مشخص را به چشم ببیند. و از همه مهمتر که به نظر به نوعی فرار نویسنده فیلمنامه از همه کاستی های موجود در متن است پایان قصه است. پایانی که اصطلاحا باز نامیده شده و تقریبا وام گرفته از سبک داستانهایی اصغر فرهادی است. و از این رو با توجه به قصه و فضا سازی و شخصیت پردازی و روند داستان و رخدادها این پایان، به نوعی می تواند سرپوش گذاشتن بر همه ضعفهای فیلمنامه و به شکلی فرار به جلو از سوی فیلمنامه نویس باشد.

ساختار اما از فیلمنامه جلوتر حرکت می کند. از بازی بازیگران به ویژه نوید پور فرج و بابک حمیدیان که در ایفای نقش های خود و ارائه تصویر دقیقی از شخصیت منطبق با داستان، قابل قبول عمل کرده اند تا پربیناز ایزدیار که این روزها و در جریان آثار جشنواره سی و هشتم فیلم فجر اندک اندک تصویری کلیشه ای از زنی مصیبت زده و رنج کشیده که قرار است در برابر مصایب مقاومت کند را به مخاطبانش در فیلمهای گوناگون ارائه می کند و حتی بهروز شعبانی که معتقدم بازیگر خوبی نیست اما به هر حال در نقش وکیل تلاش خوبی را از خود بروز داده است.

طراحی صحنه و لباس و به ویژه فیلمبرداری اثر نیز از نکات مثبت آن به شمار می روند و در مجموع باید گفت قربانی در مغز استخوان نسبت به اثر قبلیش در حوزه کارگردانی گامی به جلو برداشته اما مشکل فیلمنامه و ریتم کند و شخصیت های ناپخته اش همچنان باقی است.

✓ مهدی تیموری

تازه ترین ساخته حمیدرضا قربانی روایت موازی دو خانواده ای است که در یک سو کاراکترهای پربیناز ایزدیار و بابک حمیدیان در تکاپو و تلاش برای بهبود شرایط جسمی (و روحی) فرزندشان هستند که نیاز به پیوند مغز استخوان دارد و پزشک فیلم از سه روش و احتمالات اقدامات پیش رو می گوید و زوج قصه ما وارد فاز جدیدی می شوند. نهایتا آن ها پس از یک کشمکش نسبتا طولانی تنها راهی که احتمال قوی تری داشته باشد و آن ها را سریع تر به نتیجه برساند (از طریق پزشک به آن ها اعلام شده که زمان حکم طلا را دارد) انتخاب می کنند. کاراکتر همسر موفق می شود شوهرش را راضی کند تا از یکدیگر جدا شده و نهایتا با عقد موقت مجدداً با همسر سابقش که جواد عزتی ایفاگر آن هست، باردار شده تا بتواند از طریق بند ناف موجود در جنین تازه، به درمان فرزندشان احتمال بالایی ببخشند؛ چرا که در این صورت حتی اگر درمانی هم رخ ندهد، مادر قصه ما خیالش راحت است که از هیچ تلاشی دریغ نکرده؛ اما آن طرف ماجرا چه خبر است؟

کاراکتر جواد عزتی (همسر سابق کاراکتر پربیناز ایزدیار) در ازای پولی که می گیرد به قتل (و اتهام تجاوز که بعدا از آن مبرا می شود) را گردن گرفته تا در ازای آن پول بالایی به خانواده اش برسد (او معتقد است که مصرفی برای هیچ کس و هیچ کجا ندارد و حتی کسی به دنبال رد او نیست؛ حال می خواهد به فرض خویش با چنین کاری دست به یک فداکاری بزرگ بزند) در این میان اما برادر جواد عزتی که نوید پورفرج ایفاگر آن است از طریق هم صحبتی با ایزدیار متوجه ماجرا شده و دست به هر کاری می زند تا برادرش را از مهلکه نجات دهد (مثلا برادر قاتل اصلی را گروگان می گیرد و آب را هم روش باز می گذارد و ما ابدا نمی فهمیم که در رفت و برگشت پورفرج از محل قرار تا تعمیرگاه تلف شده یا همچنان زنده است؟) فیلم اما قصه و سرنوشت عزتی و پورفرج را نیمه کاره رها می کند، همانگونه که سرنوشت ایزدیار و حمیدیان را؛ که همین موضوع نیز بزرگترین چشم آفندیدار فیلم است.

اینکه یک سوم پایانی و اساسا پایان بندی را به یکباره رها کنی نمی شود پایان باز یا ادا و اطوارهایی اینچنینی! فیلم اما یک بابک حمیدیان و پربیناز ایزدیار خوب دارد که سکانس های مرتبط به آن خانواده شیمی بسیار درستی دارد که حتی در سکانس های لب خوانی بابک حمیدیان لحظات گرم و دوست داشتنی ای در فضای فیلم (که در خدمت آدم های خلق شده در میزانشن اثر است) شکل می گیرد. در مجموع، تازه ترین اثر حمیدرضا قربانی نسبت به فیلم قبلی اش قدم رو به جلویی برای او محسوب می شود، هرچند که کماکان در این فیلم هم با یک اثر غیر قابل منسجم به ویژه در یک سوم پایانی فیلم که به پایانی غیر قابل قانع کننده ای می رسد اما مغز استخوان ارزش تماشا و بحث کردن را دارد؛ به ویژه آن که در کنش و واکنش های شخصیت ها غیر کلیشه ای عمل می کند.

نکات مثبت: بازی های روان و باورپذیر، ایده مرکزی جذاب و متفاوت، فضای غیر کلیشه ای فیلم با تمرکز بر روی کنش ها و واکنش های کاراکترها و...
نکات منفی: فیلم عملا پایان بندی ندارد!



فراتر از دوقطبی‌ها

شکافی به جشنواره فیلم فجر سی و هشتم

✓ ایمان آینه دار

کارگردانی بهروز شعبی که یکی از محصولات سینمایی سازمان هنری رسانه‌ای اوج بود، به باور نگارنده قدر ندید و وجوه زیبایی شناسانه‌ی آن در قالب یک تریلر معمایی نادیده گرفته شد. این در حالیست که یک عده «شبه اپوزیسیون» بدون اینکه فیلم شعبی را دیده باشند و نگاه انسانی اش را به سوژه دریافت کنند، بخاطر کمپانی سازنده به آن برچسب می زدند. مگر نه این است که فیلم اکشن خوش ساخت «روز صفر» هم از محصولات همین سازمان محسوب می شود؟ سازمانی که پیش تر با همین گروه، اثر قابل اعتنای «تنگه ابوقریب» را ساخته بود و اغلب جایزه های آن سال را ربود. البته از همکاری مجدد اوج و حاتمی کیا و محصول ضعیف «خروج»، در این مجال می گذریم...

بعلاوه اگر منصفانه به مجموعه فیلم‌های بخش مسابقه جشنواره فجر ۹۸ دقت کنیم، متوجه یک امتیاز شاخص خواهیم شد و آن حضور متعدد فیلم‌سازان مستقل و تجربه‌گرا بود؛ فیلم‌سازانی که ضعیف یا قوی، در کارهای قبلی خود (کوتاه، مستند یا بلند) نشان داده بودند که زبان سینما را می‌شناسند؛ زبانی را که متأسفانه مؤلف پیشکسوت سینمای ایران در «خون‌شد» زیر پا گذاشت. مجید برزگر، مرتضی فرش‌باف، محمدحسین مهدویان، بهتاش صناعی‌ها، سهیل بیرقی، کیوان علی‌محمدی، محمد کارت، عباس امینی و برادران ارک با حضورشان باعث شدند که مخاطب پیگیر سینما، از جشنواره فجر سی و هشتم به‌عنوان یک جشنواره هنری یاد کند و از فضای دوقطبی پیش‌آمده فراتر رود.

اگر معیار ما سینماست، دیگر جایی برای خودی و غیرخودی باقی نمی‌گذارد؛ به این افتخار نکنیم که ما غیرخودی هستیم و به آن هم ننازیم که ما نورچشمی نظام هستیم بلکه پسندیده‌تر آن است که ما خودمان باشیم و با زبان سینما و در متن سینما، انتقاد کنیم چون هیچ تیغ سانسوری نمی‌تواند باور و دیدگاه سینماگر را تحریف کند و او دیر یا زود، جان کلامش را به گوش مخاطبانش خواهد رساند همچنان که «اشغال‌های دوست‌داشتنی» بعد از شش سال دیده شد و هنوز هم حرف و تأثیرش هست و از آن طرف فیلم عبدالرضا کاهانی هم بالاخره رنگ پرده را به خود خواهد دید حتی اگر بعضی‌ها نمایش آن را غیرممکن بیندارند و ندیده، برایش داستان بسازند!

بپذیریم که وقتی فیلمی از سوی هیئت انتخاب جشنواره فیلم فجر یا هر جشنواره سینمایی دیگری پذیرفته نشد، به معنای بایکوت شدن آن نیست؛ «عنکبوت» ها تار خود را می‌تنند.

جشنواره فیلم فجر سی و هشتم در یک فضای دوقطبی بی‌سابقه برگزار شد و به ایستگاه پایانی رسید. این فضای دوقطبی، جریان‌های موافق و مخالف تحریم جشنواره را دربرمی‌گرفت. در اینکه جشنواره فیلم فجر یک جشنواره دولتی است، مسلماً شکی نیست اما این به‌منزله نقطه‌ضعف یک رویداد فرهنگی محسوب نمی‌شود چراکه ویتترین فیلم‌های امسال نشان می‌دهد که دولتی بودن جشنواره، مساوی با حکومتی شدن فیلم‌ها و چیدمان ایدئولوژیک آن‌ها نیست. اگر قرار بود جشنواره فیلم فجر فقط به فیلم‌سازان به‌اصطلاح «خودی» میدان دهد، هیچ سالی با استقبال از سوی تماشاگران سینما روبرو نمی‌شد. درست است که به‌رحال سه فیلم روی کاغذ مهم «مجبوریم» (رضا درمیشیان)، «قاتل و وحشی» (حمید نعمت‌الله) و «عنکبوت» (ابراهیم ایرج‌زاد) درنهایت به جشنواره فجر، راه پیدا نکردند اما در طرف مقابل، مخاطبان جشنواره فارغ از ارزش‌گذاری، شاهد چند فیلم اجتماعی ملتهب همچون «شنای پروانه»، «سه کام حبس»، «دوزیست» و «مغز استخوان» بودند. نمی‌توان انتظار داشت تمامی فیلم‌های ساخته‌شده در سال، به یک جشنواره فرهنگی وارد شوند و نمی‌توان به بهانه‌ی اینکه سازندگان آن‌ها مثلاً «غیرخودی» هستند، این عدم انتخاب را موضعی سیاسی تعبیر کرد. حتی اگر به‌عنوان نمونه، فیلم نعمت‌الله یا درمیشیان در ویتترین ۲۲ فیلم بخش مسابقه امسال قرار می‌گرفت، منتقدان متعلق به جریان تحریم داخل ایران که خودشان را از تماشای بکر آثار روز سینمای ایران محروم کردند، باز در مصاحبه با بی‌بی‌سی به ستیز با جشنواره فیلم فجر می‌پرداختند و از اشکالات آن می‌گفتند. خب این طبیعی است چون آن‌ها فیلم‌ها را ندیدند و باید بجای متن سینما، روی حاشیه‌ها متمرکز شوند!

این یادداشت به‌هیچ‌وجه در ستایش جشنواره فیلم فجر نیست بلکه یادآور آن است که این جشنواره برخلاف عنوان و دهه‌ی برگزاری‌اش، جشنواره‌ای مناسبی نیست و یک‌سونگرانه دست به انتخاب آثار نمی‌زند. ممکن است بعضی سال‌ها، فیلم‌های باب طبع ما انتخاب نشوند یا به جشنواره راه پیدا کنند و سرانجام دیده نشوند اما این اتفاق چه‌بسا در جشنواره‌های بین‌المللی حتی معتبر هم رخ دهد. همین امسال فیلم «روز بلو» به





روایت خاص قصه عام

«عامه پسند» و چند فیلم دیگر...

شیر نعلبندیان

● عامه پسند (سهیل بیرقی)

«عامه پسند» آخرین سه گانه سهیل بیرقی است. سهیل بیرقی در «من» جای پیش را به عنوان فیلمسازی مستعد سفت کرد و در «عرق سرد» موفقیت فیلم قبلی اش را ادامه داد. شاید «عرق سرد» به پای «من» نرسد ولی توانست مخاطب را همانند فیلم قبلی اش راضی نگه دارد. «عامه پسند» با اختلاف نسبت به «عرق سرد» ضعیف ترین فیلم این سه گانه است. اصرار سهیل بیرقی در روایت غیر خطی قصه ای که بهتر است خطی روایت شود ضربه جبران ناپذیری را به ساختمان فیلم وارد کرده است. قصه «عامه پسند» سهیل بیرقی می توانست با انتخاب شیوه کلاسیک فیلم بهتری را در کارنامه اش رقم بزند اما انتخاب استفاده غلط از روایت غیر خطی باعث شده تا اصول غیر خطی بودن را هم رعایت نکند. این فرصت وجود دارد تا سهیل بیرقی برای اکران، فیلمش را مجدداً تدوین کند و حتی روایت غیر خطی را در جهت خطی شدن برهم بزند اما کارگردانی او در سومین فیلمش در اکثر سکانس های فیلم نشانی از توانایی های پیشین او ندارد و «عامه پسند» را در بسیاری از لحظات تبدیل به یک فیلم اولی کرده است.

فاطمه معتمدآریا و باران کوثری یکی از بهترین بازی های این دوره از جشنواره را انجام داده اند و هوشن شکیبا به عنوان تنها بازیگر مرد فیلم تمام تلاشش را کرده که بازی قابل قبولی ارائه دهد اما به دلیل ضعف در شخصیت پردازی میلاد بدائی و نامشخص ماندن سرنوشت این شخصیت و حذف ناگهانی اش در فیلم نتوانسته به پای بازی های خوبش برسد. موسیقی متن ساخته کرسیتف رضاعی با آنکه در طول فیلم تنها در یک یا دو سکانس و تیتراژ آخر شنیده می شود اما یکی از موسیقی های متن خوب امسال است.

● بی صدا حلزون (به رنگ دزفولی زاده)

به رنگ دزفولی زاده که بیشتر او را با سابقه عکاسی اش می شناسیم فیلم اول خود را در حالی ساخته است که بنا به گفته خودش چند سال مشغول نوشتن فیلمنامه آن بوده است. طبعاً قبل از تماشای فیلم انتظار داریم که با درامی مواجه شویم که دستاورد خوبی را در این چند سال تلاش برای نوشتنش به ما ارائه دهد اما از تمام این چند سال چیزی جز یک ایده دغدغه مند و بدیع بیرون نمی آید. مهمترین و عمده ترین ضعف فیلم آن است که شخصیت ها و رفتار و منطقشان که قرار است قصه فیلم را بر ایمان روایت کنند به شکلی ناشیانه در حد تیپ باقی مانده اند یعنی نه سعید در نقش پدر که قرار است شخصیت اصلی باشد اما بیش تر فرعی و مکمل است، نه ساعد برادر سعید با هدفی که برای مهاجرت دارد و نه امیر که قرار است یکی از گره های فیلم توسط او باز شود نمی توانند در هیئت یک شخصیت ظاهر شوند هر چند شخصیت الهام وضعیت بهتری دارد که درصد بیشترش برمی گردد به بهترین بازی کارنامه هانیه توسلی که آن را از روی کاغذ فراتر برده است. دلیل تهی از منطق سعید برای عمل نکردن فرزندش، پرداختن به مهاجرت ساعد که به راحتی قابل چشم پوشی است، رفتارهای رموزانه و مبهم امیر در خصوص عکس های عروسی که نتیجه ای جز گمراهی مخاطب ندارد، دغدغه اصلی سازنده را در حد یک تبلیغ هشدار دهنده تقلیل داده و مانع از ایجاد فیلمی منسجم شده است. به همه اینها اضافه کنید متوسل شدن

به کلیشه هایی نظیر مخالفت خوانی پدر و در نهایت تغییر یکباره عقیده اش بدون نشان دادن سیر تحولی شخصیت. «بی صدا حلزون» در دقایق پایانی یک غافلگیری خوب دارد که در مسیر ناهموار فیلمنامه گرفتار شده است اما فیلم پایان بندی امیدبخشی دارد با این ایراد پزشکی که وقتی کودک ناشنوایی بعد از کاشت حلزون برای اولین بار صدایی می شود به جای خندیدن، گریه می کند. با توجه به پیشینه دزفولی زاده در عکاسی انتظار می رفت که میزانسن ها و قاب بندی ها به جای آنکه در مدیوم ویدیویی و تلویزیونی پیاده شوند از کیفیت بالایی در قالب سینما برخوردار باشند. بی شک برگ برنده فیلم بازی هانیه توسلی است که نشان از تلاش او و استفاده از اندوخته های بازیگری اش در این بیست سال حضور در عرصه بازیگری دارد که منتج به بهترین بازی بین بازیگران زن جشنواره شده که به دلیل جا ماندن فیلم از رسیدن به سودای سیمرغ هیچ شانسی برای دریافت سیمرغ نداشت

● **دوزیست (برزو نیک نژاد)**

«دوزیست» از معدود فیلم هایی است که شروع حساب شده ای دارد و در همان سکانس های ابتدایی میخس را می کوید تا مخاطب را برای دیدن فیلمی متفاوت متقاعد کند اما همانند فیلم هایی با ایده های درخشانی که از دست رفته اند تمام این انتظارات در همان نیم ساعت ابتدایی محو می شوند و سیر صعودی فیلم در ایجاد فضایی متفاوت و مارتین مک دونایی از دست رفته و تمام پتانسیل کاراکترها و تقابلی که می توانست بین آنها برای پیش بردن اتفاقات فیلم ایجاد شود را از دست می دهد. فیلم قصه زنی را روایت می کند که با ورودش اتفاقی را به همراه می آورد. قصه ای که بارها آن را در فیلم های قدیمی و قبل از انقلاب به وفور شنیده ایم هر چند احتمال رخ دادنش در زمانه کنونی کم است اما توقع بازنگری این قصه توسط فیلمی که در سکانس های ابتدایی ما را امیدوار کرده بود با اتکا بر همان الگوهای سابق از دست می رود و انگار ترس کارگردان یعنی برزو نیک نژاد از ادامه دادن آن خلاقیت اولیه بر فیلم غالب می شود و مسیری را می رود که اگر خلاص آن را می رفت «دوزیست» را تبدیل به کمدی سیاهی جدا از فیلم های زمانه خودش می کرد و این فرصت از دست رفته حسرت تماشای یک شاهکار را به دلمان می گذارد.

برخلاف ضعف های یاد شده، فیلم موفق می شود تا مخاطب عام و خاص را تا لحظه آخر در سالن نگه دارد و قصه اش را روایت کند حتی اگر هیچ پرداختی در شخصیت پردازی کاراکتر حمید و رابطه اش با مریم و رسیدن به آن پایان بندی و یا انفجار مغازه سیفی از سوی پدر عطا وجود نداشته باشد. بهره مندی فیلم از فضایی که می سازد به همراه بازی های خوب جواد عزتی، پژمان جمشیدی، سعید پورصمیمی و ستاره پسیانی که برخلاف بازی های قبلی اش در اینجا خوب ظاهر شده از ویژگی های قابل توجه فیلم است. امیدوارم برزو نیک نژاد در کارهای بعدی اش دست به تجربه ای متفاوت تر و موفق تر بزند چرا که در دقایق ابتدایی فیلم نشان داد می تواند همانند فیلم اولش متفاوت عمل کند به شرط آنکه از دلبستگی اش نسبت به قاب های بسته در کارگردانی کم کند.

● **مردن در آب مطهر (نوید محمودی)**

تمام فیلم هایی که برادران محمودی تا کنون ساخته اند یا منحصر درباره مهاجرت بوده و یا در آن گریزی

به مهاجرت زده شده است. «مردن در آب مطهر» برخلاف آثار قبلی آنها که توانسته بودند با دستمایه قرار دادن مساله مهاجرت گلیمشان را از آب بیرون بکشند در بهترین حالتش یک فیلم ضعیف است. فیلمی که ایده اش قابلیت پرداخت با رویکرد متفاوتی که منتج به فیلم درخشانی شود را دارا بود اما از همان ابتدا اسیر سردرگمی بیش از حد فیلمنامه در بیان مشکلات دو شخصیت اصلی و تکرار مکررات عناصر فیلم های پیشین و مشابه در این ژانر شده است. یکی از مشکلات عمده فیلم علاوه بر بلا تکلیفی یاد شده، عدم وجود شخصیت اصلی به مثابه یک قهرمان واحد است و از همین رو سبب شده است تا شخصیت سهراب با بازی علی شادمان و حامد با بازی متین حیدری نیا که به عنوان شخصیت اصلی شناخته می شوند در بخش هایی از فیلم جایشان با هم عوض شود و هر بار به نوبت یکی از آنها بار اصلی درام را به دوش بکشد به عنوان مثال مشکلات مالی سهراب و بیماری خواهرش و پیگیری مشکل مهاجرت حامد باعث می شود تا تمرکز فیلمنامه تا حدودی از روی شخصیت حامد برداشته شود و جنبه قهرمانانه سهراب بر شخصیت حامد سایه سنگینی بیندازد در نتیجه وقتی نوبت به شخصیت حامد می رسد مخاطب قادر به همذات پنداری با او و چالش های پیش رویش نیست. در مقابل شخصیت های زن فیلم هم حضوری منفعل دارند از رونا که او را فقط در سکانس های ابتدایی می بینیم گرفته تا ستاره خواهر حامد که مشخص نیست از چه بیماری رنج می برد و با وجود آنکه قصه ای تلخ از مهاجرت را برای حامد تحت عنوان راز تعریف می کند باز هم نمودی جز همان تصویر سنتی از زن که همواره مشغول رفت و روب و شستشو و پخت و پز است، ندارد. از سویی پرداخت گذرا و سطحی تغییر مذهب و عاشق شدن یکباره حامد که هر کدام از آنها می توانست در هم گره بخورد و استیصال حامد را به تصویر بکشد آنقدر بلا اثر هستند که کوچکترین تکانی به ریتم مغشوش فیلم وارد نمی کنند و فیلم همانند گشت و گذارهای پی در پی سهراب و حامد بی هدف در مسیری دوار به دور خودش می چرخد و ما را با پایانی بی برنامه بدون استفاده از پتانسیل بالقوه اش مواجه میکنند بی آنکه کوچکترین استفاده ای از ماجرای رونا و دل بستن حامد به او با توجه به نارو زدن سهراب به آدمیری که رونا را در اختیار دارد بکند که با وجود رپوده شدن رونا توسط دو مردی که هویت قطعی آنها تا آخر فیلم هم مشخص نشد و کینه آدمیر به حامد و سهراب و استفاده از رونا به عنوان اهرم فشار تعلیق و کشش منحصر بفردی با رگه های معماگونه در فیلم پدید بیاید که همه آنها در حد یک ایده افسوس برانگیز به ثمر نرسیده اند.

همه مشکلات به اینجا ختم نمی شود چرا که در حوزه کارگردانی هم به درستی و به خوبی فیلم های پیشین برادران محمودی نبوده و شاهد میزانسن های شبه تلویزیونی با قاب های عجیب از مرتضی غفوری ای که خبری از آن هوشمندی و وسواس او در مقایسه با آثار گذشته نیست هستیم. شاید تنها عنصر دلخوش کننده و مثبت فیلم بازی روان علی شادمان باشد که توانسته لهجه افغانی با فارسی را به شیوه ای در هم بیامیزد که دیالوگ هایش برخلاف سایرین قابلیت شنیدن و باور پذیری را داشته باشد. اگر بنا را بر انصاف بگذارم باید بگویم که انتخاب نام فیلم که ممکن است پایان بندی فیلم را لو بدهد به سبب ارجاع مرگ رونا در رودخانه خارج از شهر به غسل تعمید مسیحیان خلاقانه بوده است.





بهترین های ایستگاه سی و هشتم به انتخاب نویسندگان و منتقدان «برش های کوتاه»

در اولین شماره ماهنامه «برش های کوتاه» هم سنت «انتخاب بهترین ها» را به جا آوردیم و از نویسندگان خواستیم تا برگزیده هایشان را در سه بخش اصلی، چهار بخش بازیگری و سه بخش فیلمبرداری، تدوین و موسیقی معرفی کنند. قرارمان انتخاب پنج مورد در هر بخش بود. اما برخی از دوستان به سه انتخاب بسنده کردند. در انتخاب های پنج موردی به ترتیب ۵ تا ۱ امتیاز تعلق گرفت و انتخاب های سه موردی به ترتیب ۵، ۳ و ۱ امتیاز از آن خود کردند. در انتخاب بدون ترتیب هم گزینه ها ۳ امتیاز گرفتند و در مواردی هم که فقط یک انتخاب وجود داشت ۳ امتیاز لحاظ شد.

برخی از دوستان نقش آفرینی ستاره پسیانی در فیلم «دوزیست» را به عنوان نقش مکمل انتخاب کرده بودند و برخی هم به عنوان نقش اول. در نهایت تمامی امتیازهای ستاره پسیانی در بخش «بهترین بازیگر نقش اول زن» محاسبه شد.

همینطور هم امتیازهای نقش آفرینی علی شادمان در فیلم «مردن در آب مطهر» در بخش «بهترین بازیگر نقش مکمل مرد» حساب شد. فیلم «شنای پروانه» اولین ساخته سینمایی محمد کارت در سه بخش اصلی «فیلم»، «کارگردانی» و «فیلمنامه» عنوان برتر را با اختلاف امتیاز فاحش نسبت به رتبه دوم از آن خود کرد.

در بخش «بهترین بازیگر نقش اول مرد» همانطور که پیش بینی می شد پیمان معادی برای بازی در فیلم «درخت گردو» این عنوان را به خود اختصاص داد. اما در بخش «بهترین بازیگر نقش اول زن» برخلاف پیش بینی ها، فاطمه معتمدآریا برای بازی در فیلم «عامه پسند» در رتبه اول قرار گرفت. کسی که حتی از طرف داورهای جشنواره نامزد دریافت جایزه هم نشده بود.

در بخش «بهترین بازیگر نقش مکمل مرد» نویسندگان هم انتخاب داوران جشنواره را تأیید کردند و امیر آقایی برای بازی در فیلم «شنای پروانه» عنوان بهترین را به خود اختصاص داد.

در بخش «بهترین بازیگر نقش مکمل زن» هم نتیجه نهایی انتخاب نویسندگان بازی کوتاه پانته آ بهرام برای فیلم «شنای پروانه» بود که ایشان هم حتی در این بخش از طرف داوران جشنواره کاندیدای دریافت جایزه نشده بود.

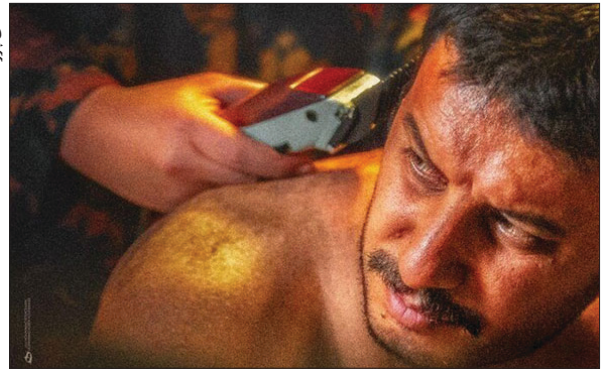
هومن بهمنش برای فیلمبرداری فیلم «خورشید»، اسماعیل علیزاده برای تدوین فیلم «شنای پروانه» و حسین علیزاده هم برای موسیقی فیلم «آتابای» عنوان بهترین را از نویسندگان «برش های کوتاه» به دست آوردند.

بهرام و بهمن ارک هم عنوان بهترین اثر هنر و تجربه را برای ساخت اولین فیلم سینمایی شان «پوست» از آن خود کردند.





شنای پروانه



ایمان آینه دار

بهترین فیلم: ۱- درخت گردو ۲- روز صفر ۳- شنای پروانه ۴- تومان ۵- روز بلوا
بهترین کارگردانی: ۱- محمد حسین مهدویان (درخت گردو) ۲- سعید ملک (روز صفر) ۳- مرتضی فرشیاف (تومان) ۴- محمد کارت (شنای پروانه) ۵- مجید برزگر (ابر بارانش گرفته) و نیکی کریمی (آتایی)
بهترین فیلمنامه: ۱- روز صفر ۲- روز بلوا ۳- دوزیست ۴- خوب، بد، جلف ۵- مغز استخوان
بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- جواد عزتی (شنای پروانه و دوزیست) ۲- پیمان معادی (درخت گردو) ۳- بابک حمیدیان (روز بلوا) ۴- امیر جدیدی (روز صفر) ۵- هادی حجازی فر (آتایی)، میرسعید مولویان (تومان)، شهاب حسینی (آن شب)
بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- مریم مقدم (قصیده گاو سفید) ۲- فاطمه معتمدآریا (عامه پسند) ۳- پریناز ایزدیار (سه کام حبس)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- ساعد سهیلی (روز صفر) ۲- جواد عزتی (آتایی) ۳- مجتبی پیرزاده (تومان) ۴- علیرضا ثانی فر (قصیده گاو سفید) ۵- سعید پورصمیمی (دوزیست)
بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- لیلا زارع (خون شد) ۲- باران کوثری (عامه پسند) ۳- ستاره پسیانی (دوزیست)

بهترین فیلمبرداری: ۱- درخت گردو ۲- روز صفر ۳- شنای پروانه ۴- ابر بارانش گرفته ۵- تومان و آتایی
بهترین تدوین: ۱- روز صفر ۲- درخت گردو ۳- سینما شهر قصه ۴- تومان ۵- عامه پسند
بهترین موسیقی متن: ۱- پوست ۲- درخت گردو ۳- آتایی ۴- سینما شهر قصه ۵- آن شب
بهترین اثر هنر و تجربه: ۱- تومان ۲- پوست ۳- ابر بارانش گرفته ۴- درخت گردو ۵- سینما شهر قصه

مجتبی اردشیری

بهترین فیلم: ۱- روز صفر ۲- شنای پروانه ۳- خون شد
بهترین کارگردانی: ۱- سعید ملک (روز صفر) ۲- مرتضی فرشیاف (تومان) ۳- محمد حسین مهدویان (درخت گردو)

بهترین فیلمنامه: ۱- ... ۲- شنای پروانه ۳- مغز استخوان
بهترین فیلمبرداری: ۱- درخت گردو ۲- روز صفر ۳- تومان

بهترین موسیقی متن: ۱- ... ۲- ... ۳- درخت گردو
بهترین تدوین: ۱- روز صفر ۲- شنای پروانه ۳- خروج
بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- پیمان معادی (درخت گردو) ۲- میرسعید مولویان (تومان) ۳- فرامرز قریبیان (خروج)
بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- ... ۲- پری ناز ایزدیار (سه کام حبس) ۳- نسرين مقالو (خون شد)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- ... ۲- جواد عزتی (آتایی) ۳- امیر آقایی (شنای پروانه)
بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- ... ۲- ... ۳- باران کوثری (عامه پسند)

مهدی تیموری

بهترین فیلم: ۱- آتایی ۲- ابر بارانش گرفته ۳- سینما شهر قصه ۴- شنای پروانه ۵- تومان و درخت گردو
بهترین کارگردانی: ۱- مجید برزگر (ابر بارانش گرفته) ۲- محمد حسین مهدویان (درخت گردو) ۳- محمد کارت (شنای پروانه) ۴- نیکی کریمی (آتایی) ۵- مرتضی فرشیاف (تومان) و مجید مجیدی (خورشید)
بهترین فیلمنامه: ۱- شنای پروانه ۲- آتایی ۳- ابر بارانش گرفته ۴- تومان ۵- دشمنان و من می ترسم
بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- پیمان معادی (درخت گردو) ۲- جواد عزتی (شنای پروانه) ۳- میرسعید مولویان (تومان) ۴- هادی حجازی فر (آتایی) ۵- پوریا رحیمی (سام من می ترسم) و علیرضا ثانی فر (برای مجموعه آثار)
بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته) ۲- رویا افشار (دشمنان) ۳- پریناز ایزدیار (سه کام حبس) ۴- نسرين مقالو (خون شد)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- مجتبی پیرزاده (تومان) ۲- ارشیا نیک بین (ابر بارانش گرفته) ۳- بابک کریمی (سینما شهرقصه) ۴- سیامک انصاری (خون شد) ۵- امیر آقایی (شنای پروانه) و مهران مدیری (درخت گردو)
بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- پانته آ بهرام (شنای پروانه) ۲- سمیرا حسن پور (سه کام حبس) ۳- ستاره پسیانی (من می ترسم) ۴- طناز طباطبایی (شنای پروانه) ۵- لیلا زارع (خون شد)

بهترین فیلمبرداری: ۱- مرتضی نجفی (تومان) ۲- مسعود امینی تیرانی (ابر بارانش گرفته) ۳- سامان لطیفی (آتایی و شنای پروانه) ۴- هومن بهمنش (خورشید) ۵- مسعود سلامی (سه کام حبس)

بهترین تدوین: ۱- سیاوش پورخلیلی (سینما شهرقصه) ۲- اسماعیل علیزاده (شنای پروانه) ۳- محمد نجاریان (درخت گردو) ۴- حسین جمشیدی گوهری (آتایی) ۵- حمیدرضا برزگر (ابر بارانش گرفته)

بهترین موسیقی: ۱- حسین علیزاده (آتایی) ۲- حبیب خزایی فر (درخت گردو) ۳- مسعود سخاوت دوست (شنای پروانه)

بهترین اثر هنر و تجربه: ۱- ابر بارانش گرفته (مجید برزگر) ۲- دشمنان (علی درخشنده)

فانز حسینی

بهترین فیلم: ۱- آتایی ۲- پوست ۳- روز صفر ۴- سینما شهرقصه ۵- شنای پروانه و خورشید
بهترین کارگردانی: برادران ارک (پوست)
بهترین فیلمنامه: هادی حجازی فر (آتایی)
بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- هادی حجازی فر (آتایی) ۲- رضا بهبودی (تعارض) ۳- پیمان معادی (درخت گردو) ۴- جواد عزتی (شنای پروانه) ۵- امیر جدیدی (روز صفر) و روح الله زمانی (خورشید)
بهترین بازیگر نقش اول زن: نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: جواد عزتی (آتایی)
بهترین بازیگر نقش مکمل زن: پانته آ بهرام (شنای پروانه)
بهترین فیلمبرداری: ۱- هومن بهمنش (خورشید) ۲- مرتضی پورصمدی (سینما شهرقصه) ۳- علی قاضی (روز صفر)

فرهاد خالدي نيك

بهترین فیلم: ۱- شنای پروانه ۲- درخت گردو ۳- خورشید

بهترین کارگردانی: ۱- محمد کارت (شنای پروانه) ۲- مجید مجیدی (خورشید) ۳- محمد حسین مهدویان (درخت گردو)

بهترین فیلمنامه: ۱- شنای پروانه (محمد کارت، حسین دوماری و پدرام پور امیری) ۲- خورشید (نیما جاویدی و مجید مجیدی) ۳- آتایی (هادی حجازی فر)

بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- پیمان معادی (درخت گردو) ۲- جواد عزتی (شنای پروانه) ۳- فرامرز قریبیان (خروج) ۴- هادی حجازی فر (آتایی) ۵- امیر جدیدی (روز صفر)

بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- فاطمه معتمد آریا (عامه پسند) ۲- آنایا درگاهی (سینما شهرقصه) ۳- پریناز ایزدیار (مغز استخوان)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- علی شادمان (شنای پروانه) ۲- امیر آقایی (شنای پروانه) ۳- جواد عزتی (آتایی و خورشید) ۴- مجتبی پیرزاده (تومان) ۵- بابک کریمی (سینما شهرقصه)

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- پانته آ بهرام (شنای پروانه) ۲- لیلا زارع (خون شد) ۳- طناز طباطبایی (شنای پروانه) ۴- مینو شریفی پور (درخت گردو) ۵- باران کوثری (عامه پسند)

بهترین فیلمبرداری: ۱- هومن بهمنش (خورشید) ۲- مرتضی نجفی (تومان) ۳- سامان لطیفی (شنای پروانه و آتایی)
بهترین تدوین: ۱- سیاوش پورخلیلی (سینما شهرقصه) ۲- محمد نجاریان (درخت گردو و پوست) ۳- میثم مولایی (روز صفر)

بهترین موسیقی: ۱- حسین علیزاده (آتایی) ۲- بامداد افشار (پوست) ۳- حبیب خزایی فر (درخت گردو)
بهترین اثر هنر و تجربه: آتایی (نیکی کریمی)

احمد شاهوند

بهترین فیلم: ۱- شنای پروانه ۲- درخت گردو ۳- تومان ۴- آتایی ۵- خورشید، پوست و آبادان یازده ۶۰، دوزیست، سینما شهر قصه
بهترین کارگردانی: ۱- محمد کارت (شنای پروانه) ۲- محمد حسین مهدویان (درخت گردو) ۳- مرتضی فرشیاف (تومان) ۴- مجید مجیدی (خورشید) ۵- نیکی کریمی (آتایی)

و بهمن و بهرام ارک (پوست)، سعید ملک (روز صفر)
بهترین فیلمنامه: ۱- شنای پروانه ۲- خورشید ۳- آتایی ۴- پوست ۵- تومان، مغز استخوان
بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- پیمان معادی (درخت گردو) ۲- میرسعید مولویان (تومان) ۳- جواد عزتی (شنای پروانه) ۴- هادی حجازی فر (آتایی) ۵- فرامرز قریبیان (خروج)
و جواد عزتی (دوزیست)، هوتن شکیبا (عامه پسند)،





روز صفر

روز



روح الله زمانی (خورشید)، بابک حمیدیان (مغز استخوان)
بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- ستاره پسیانی (دوزیست)
۲- هانیه توسلی (بی صدا حلزون) ۳- یلدا جبرئیلی (مردن در آب مطهر) ۴- فاطمه معتمدآریا (عامه پسند)
۵- ژاله صامتی (پسرکشی)
و آنالیتا درگاهی (سینما شهر قصه)، نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته)، مریم مقدم (قصیده گاو سفید)، نسرين مقابلو (خون شد)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- امیر آقایی (شنای پروانه) ۲- علی شادمان (مردن در آب مطهر، شنای پروانه) ۳- مهدی حسینی نیا (شنای پروانه) ۴- نوید پورفرج (مغز استخوان) ۵- جواد عزتی (آتابای)، حسن معجونی (آبادان یازده ۶۰)

و علیرضا داودنژاد (شنای پروانه)، هادی حجازی فر (دوزیست)، سعید پورصمیمی (دوزیست)، حسن معجونی (آبادان یازده ۶۰)، بابک کریمی (سینما شهر قصه)، مجتبی پیرزاده (تومان)، ایمان صیاد برهانی (تومان)، ارشیا نیک بین (ابر بارانش گرفته)

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- طناز طباطبایی (شنای پروانه) ۲- ستاره پسیانی (من می ترسم) ۳- پانته آ بهرام (شنای پروانه) ۴- شمیلا شیرزاد (خورشید) ۵- لیلا زارع (خون شد)، مینو شریفی پور (درخت گردو) بهترین فیلمبرداری ۱- مرتضی نجفی (تومان) ۲- هومن بهمنش (خورشید) ۳- سامان لطفیان (شنای پروانه) ۴- علی آپیک و پوریا پیشگاهی (پوست) ۵- علی قاضی (روز صفر)

و مسعود امینی تیرانی (ابر بارانش گرفته)، هادی بهروز (درخت گردو)، سامان لطفیان (آتابای)، مرتضی پورصمدی (سینما شهر قصه)

بهترین تدوین: ۱- اسماعیل علیزاده (شنای پروانه) ۲- حسن حسندوست (خورشید) ۳- محمد نجاریان (درخت گردو) ۴- میثم مولایی (روز صفر) ۵- سیلوش پورخلیلی (سینما شهر قصه)

و محمد نجاریان (پوست)، سهراب خسروی (آبادان یازده ۶۰) بهترین موسیقی متن (بدون ترتیب): مسعود سخاوت دوست (شنای پروانه)، رامین کوشا (خورشید)، حسین علیزاده (آتابای)، حبیب خزایی فر (درخت گردو)، بامداد افشار (پوست)، بهزاد عبدی (آبادان یازده ۶۰)

بهترین اثر هنر و تجربه: ۱- تومان ۲- پوست ۳- آتابای

سیدرضا صائمی

بهترین فیلم: ۱- شنای پروانه ۲- درخت گردو ۳- روز صفر ۴- خورشید ۵- آتابای

بهترین کارگردانی: ۱- محمد کارت (شنای پروانه) ۲- سعید ملکان (روز صفر) ۳- محمدحسین مهدویان (درخت گردو) ۴- مجید مجیدی (خورشید)

بهترین فیلمنامه: ۱- شنای پروانه ۲- خورشید ۳- مغز استخوان

بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- پیمان معادی (درخت گردو) ۲- جواد عزتی (شنای پروانه) ۳- امیر جدیدی (روز صفر) ۴- هادی حجازی فر (آتابای) ۵- فرامرز قریبیان (خروج)

بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- فاطمه معتمد آریا (عامه پسند) ۲- مریم مقدم (قصیده گاو سفید) ۳- نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته) ۴- پریناز ایزدیار (مغز استخوان) بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- امیر آقایی (شنای پروانه) ۲- علی شادمان (شنای پروانه) ۳- جواد عزتی (آتابای) ۴- مجتبی پیرزاد (تومان) ۵- نوید پورفرج (مغز استخوان)

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- پانته آ بهرام (شنای پروانه) ۲- ستاره پسیانی (دوزیست) ۳- طناز طباطبایی (خورشید) ۴- باران کوثری (عامه پسند) ۵- ستاره پسیانی (من می ترسم)

بهترین فیلمبرداری: ۱- هومن بهمنش (خورشید) ۲- علی قاضی (روز صفر) ۳- سامان لطفیان (شنای پروانه) ۴- مسعود سلامی (سه کام حبس) ۵- مرتضی نجفی (تومان)

بهترین تدوین: ۱- اسماعیل علیزاده (شنای پروانه) ۲- حسن حسندوست (خورشید) ۳- میثم مولایی (روز صفر) ۴- محمد نجاریان (درخت گردو)

بهترین موسیقی: ۱- حسین علیزاده (آتابای) ۲- بامداد افشار (پوست) ۳- رامین کوشا (خورشید) ۴- حبیب خزایی فر (درخت گردو)

بهترین فیلم هنر و تجربه: ۱- پوست ۲- آتابای ۳- تعارض

وحید فرزان

(انتخاب ها بدون ترتیب است)

بهترین فیلم: آتابای (نیکی کریمی)، خورشید (امیر بنان) و مجید مجیدی، درخت گردو (سیدمصطفی احمدی)، مردن در آب مطهر (جمشید و نوید محمودی)، شنای پروانه (رسول صدرعاملی)

بهترین فیلم اول: شنای پروانه (محمد کارت)، پوست (برادران ارک)، دشمنان (علی درخشنده)، کشتارگاه (عباس امینی)

بهترین کارگردانی: نیکی کریمی (آتابای)، مرتضی فرشباغ (تومان)، مجید مجیدی (خورشید)، نوید محمودی (مردن در آب مطهر)، محمد کارت (شنای پروانه)

بهترین فیلمنامه: نیما جاویدی و مجید مجیدی (خورشید)، بردیا یادگاری (دشمنان)، کارت و دوماری و پورامیری (شنای پروانه)، بهمن و بهرام ارک (پوست)، نوید محمودی (مردن در آب مطهر)

بهترین بازیگر نقش اصلی مرد: میرسعید مولویان (تومان)، هادی حجازی فر (آتابای)، پیمان معادی (درخت گردو)، سعید آقاخانی (خون شد)، علی شادمان (مردن در آب مطهر)

بهترین بازیگر نقش اصلی زن: فاطمه مسعودی فر (پوست)، رویا افشار (دشمنان)، پردیس احمدیه (تومان)، ندا جبرئیلی (مردن در آب مطهر)، طناز طباطبایی (خورشید)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: متین حیدرنا (مردن در آب مطهر)، حسن پور شیرازی (کشتارگاه)، مجتبی پیرزاده (تومان)، امیر آقایی (شنای پروانه)، سعید پورصمیمی (دوزیست)

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: سوگل خلیق (مردن در

آب مطهر)، ستاره پسیانی (دوزیست)، شمیلا شیرزاد (خورشید)، پانته آ بهرام (شنای پروانه)، سحر دولتشاهی (آتابای)

بهترین فیلمبرداری: سامان لطفیان (آتابای)، پیشوایی و آپیک (پوست)، مرتضی نجفی (تومان)، مرتضی غفوری (مردن در آب مطهر)، سامان لطفیان (شنای پروانه)

بهترین تدوین: محمدنجاریان (پوست)، حسن حسن دوست (خورشید)، محمد نجاریان (درخت گردو)، نیما جعفری جوزانی (مردن در آب مطهر)، سیلوش پورخلیلی (سینما شهرقصه)، اسماعیل علیزاده (شنای پروانه)

بهترین موسیقی متن: حسین علیزاده (آتابای)، بامداد افشار (پوست)، رامین کوشا (خورشید)، حبیب خزایی فر (درخت گردو)، مسعود سخاوت دوست (شنای پروانه)

مونا کریمی

بهترین فیلم: ۱- درخت گردو ۲- شنای پروانه ۳- خورشید

بهترین کارگردانی: ۱- شنای پروانه (محمد کارت) ۲- خورشید (مجید مجیدی) ۳- درخت گردو-محمد حسین مهدویان

بهترین فیلمنامه: ۱- شنای پروانه (پدرام پور امیری، حسین دوماری، محمد کارت) ۲- خورشید (نیما جاویدی، مجید مجیدی) ۳- آتابای (هادی حجازی فر) ۴- پوست (برادران ارک)

بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- پیمان معادی (درخت گردو) ۲- فرامرز قریبیان (خروج) ۳- جواد عزتی (شنای پروانه) ۴- امیر جدیدی (روز صفر)

بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- فاطمه معتمد آریا (عامه پسند) ۲- مریم مقدم (قصیده گاو سفید)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- امیر آقایی (شنای پروانه) ۲- بابک کریمی (سینما شهر قصه) ۳- حسن پور شیرازی (کشتارگاه) ۴- هادی حجازی فر (دوزیست) ۵- جواد عزتی (آتابای و خورشید)

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- پانته آ بهرام (شنای پروانه) ۲- لیلا زارع (خون شد) ۳- سمیرا حسن پور (سه کام حبس)

بهترین فیلمبرداری: ۱- خورشید (هومن بهمنش) ۲- شنای پروانه (سامان لطفیان) ۳- درخت گردو (هادی بهروز) ۴- ابر بارانش گرفته (مسعود امینی تیرانی)

بهترین تدوین: ۱- شنای پروانه (اسماعیل علیزاده) ۲- سینما شهر قصه (سیلوش پورخلیلی) ۳- روز صفر (میثم مولایی) ۴- درخت گردو (محمد نجاریان) ۵- پوست (محمدنجاریان)

بهترین موسیقی: ۱- حبیب خزایی فر (درخت گردو) ۲- پوست (بامداد افشار) ۳- حسین علیزاده (آتابای) ۴- کارن همایون فر (خروج)

بهترین اثر هنر و تجربه: ۱- پوست

زرنوش محمدی

بهترین فیلم: ۱- آتابای، پوست، شنای پروانه ۲- درخت گردو ۳- خورشید ۴- روز صفر

بهترین کارگردان: ۱- محمد کارت (شنای پروانه) ۲-



خورشید



خورشید

گرفته)، بهتاش صناعی‌ها (قصیده گاو سفید)، بهمن و بهرام ارک (پوست)، بهنام بهزادی (من می‌ترسم)، بهترین فیلم‌نامه: ۱- ... ۲- ... ۳- مهران کاشانی و مهام میقاتی (روز بلوا)؛

و: محمد کارت، حسین امیری‌دوماری، پدرام پورامیری (شنای پروانه)، نیما جوادیدی و مجید مجیدی (خورشید)، علی زرنگار (مغز استخوان).

بهترین بازیگر نقش نخست مرد: ۱- فرامرز قریبیان (خروج) / پیمان معادی (درخت گردو)، ۲- امیر جدیدی (روز صفر)، ۳- جواد عزتی (شنای پروانه)؛

و: میرسعید مولویان (تومان)، هادی حجازی‌فر (آتابای)، روح‌الله زمانی (خورشید)، بابک حمیدیان (روز بلوا)، علی‌رضا ثانی‌فر (قصیده گاو سفید)، حامد کمیلی (سینما شهرقصر)، امیرحسین فتحی (کشتارگاه)، رضا بهبودی (ریست/ تعارض)، متین حیدری‌نیا (مردن در آب مطهر)، جواد قاضی (پوست).

بهترین بازیگر نقش نخست زن: ۱- پری‌ناز ایزدیار (سه‌کام حبس) / مغز استخوان، ۲- نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته)، ۳- مریم مقدم (قصیده گاو سفید)؛ و: فاطمه معتمدآریا (عالمه‌پسند)، هانیه توسلی (بی‌صدا حلازون)، پردیس احمدیه (تومان)، سحر دولت‌شاهی (آتابای)، آناهیتا درگاهی (سینما شهرقصر)، الناز شاکردوست (من می‌ترسم).

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- جواد عزتی (آتابای) / خورشید / مغز استخوان، ۲- مجتبی پیرزاده (تومان)، ۳- امیر آقایی (شنای پروانه)؛

و: ارشیا نیک‌بین (ابر بارانش گرفته)، محمد علی محمدی (روز بلوا)، علی شادمان (شنای پروانه) / مردن در آب مطهر، ایمان صیادبرهانی (تومان)، نوید پورفرج (مغز استخوان)، بابک کریمی (سینما شهرقصر)، امیر جعفری (من می‌ترسم)، داریوش ارجمند (روز بلوا)، مجید پتکی (لباس شخصی).

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- ... ۲- باران کوثری (عالمه‌پسند)، ۳- ستاره پسیانی (من می‌ترسم)، بهترین بازیگر کودک و نوجوان: ۱- تمام پنج کودک فیلم «خورشید» به‌ویژه «روح‌الله زمانی»، ۲- ارشیا نیک‌بین (ابر بارانش گرفته).

بهترین فیلم‌برداری: ۱- هومن بهمنش (خورشید)، ۲- سامان لطیفان (شنای پروانه / آتابای)، ۳- مرتضی نجفی (تومان)؛

و: علی قاضی (روز صفر)، مسعود امینی تیرانی (ابر بارانش گرفته)، مسعود سلامی (سه‌کام حبس)، وحید ابراهیمی (خروج)، امین جعفری (روز بلوا) / قصیده گاو سفید، علی ایپاک و پوریا پیشگاهی (پوست)، احسان رفیعی‌جم (کشتارگاه)، حسن کریمی (پسرکشی)، مرتضی پورصمدی (سینما شهرقصر).

بهترین تدوین: ۱- ... ۲- اسماعیل علی‌زاده (شنای پروانه)، ۳- میثم مولایی (روز صفر)؛ و: حسن حسن‌دوست (خورشید)، بهترین موسیقی متن: ۱- ... ۲- مسعود سخاوت‌دوست (شنای پروانه)، ۳- حبیب خزایی‌فر (درخت گردو)؛ و: بامداد افشار (پوست)، رامین کوشا (خورشید).

مکانی (آن شب)، هومن بهمنش (خورشید) بهترین تدوین: حسن حسندوست (خورشید)، اسماعیل علیزاده (شنای پروانه)، میثم مولایی (روز صفر)، محمد نجاریان (درخت گردو)، سیاوش پورخلیلی (سینما شهرقصر) بهترین موسیقی متن: حسین علیزاده (آتابای)، حبیب خزایی‌فر (درخت گردو)، رامین کوشا (خورشید)، بامداد افشار (پوست)، نیما فخر آرا (آن شب) بهترین اثر هنر و تجربه: تعارض - پوست - قصیده گاو سفید

✓ شیرعلبنیان

بهترین فیلم: ۱. پوست ۲. روز صفر ۳. شنای پروانه ۴. ابر بارانش گرفته ۵. سینما شهر قصر بهترین کارگردان: ۱. سعید ملک‌ان (روز صفر) ۲. بهمن و بهرام ارک (پوست) ۳. محمد کارت (شنای پروانه) ۴. مجید بزرگر (ابر بارانش گرفته) ۵. محمدحسین مهدویان (درخت گردو)

بهترین فیلم‌نامه: ۱. شنای پروانه ۲. پوست ۳. روز صفر ۴. ابر بارانش گرفته ۵. سینما شهر قصر بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱. پیمان معادی (درخت گردو) ۲. جواد عزتی (شنای پروانه) ۳. امیر جدیدی (روز صفر) ۴. فرامرز قریبیان (خروج) ۵. جواد قاضی (پوست) بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱. هانیه توسلی (بی صدا حلازون) ۲. فاطمه معتمد آریا (عالمه‌پسند) ۳. پانته آ پناهی‌ها (خروج) ۴. ستاره پسیانی (دوزیست) ۵. نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱. امیر آقایی (شنای پروانه) ۲. بابک کریمی (سینما شهر قصر) ۳. ساعد سهیلی (روز صفر) ۴. پژمان جمشیدی (دوزیست) ۵. مهدی حسینی‌نیا (شنای پروانه)

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱. باران کوثری (عالمه‌پسند) ۲. پانته آ بهرام (شنای پروانه) ۳. لیلیا زارع (خون شد) ۴. طناز طباطبایی (شنای پروانه) ۵. ناهید حدادی (ابر بارانش گرفته)

بهترین فیلم‌برداری: ۱. مسعود امینی تیرانی (ابر بارانش گرفته) ۲. علی قاضی (روز صفر) ۳. سامان لطیفان (شنای پروانه) ۴. علی ایپاک، پوریا پیشگاهی (پوست) ۵. مرتضی پورصمدی (سینما شهر قصر)

بهترین موسیقی متن: ۱. کارن همایونفر (خروج) ۲. کریستف رضایی (عالمه‌پسند) ۳. ستار اورکی (خون شد) ۴. بهزاد عبدی (آبادان یازده ۶۰) ۵. بامداد افشار (پوست) بهترین اثر هنر و تجربه: پوست

✓ امیررضا نوری پرتو

بهترین فیلم: ۱- ... ۲- ... ۳- شنای پروانه؛ و: خورشید، تومان، روز بلوا، آتابای، قصیده گاو سفید، ابر بارانش گرفته، درخت گردو، روز صفر، مغز استخوان، پوست، من می‌ترسم، سینما شهرقصر، بهترین کارگردانی: ۱- ... ۲- سعید ملک‌ان (روز صفر)، ۳- مجید مجیدی (خورشید)؛

و: محمدحسین مهدویان (درخت گردو)، نیکی کریمی (آتابای)، مرتضی فرش‌یاف (تومان)، بهروز شعبی (روز بلوا)، محمد کارت (شنای پروانه)، مجید بزرگر (ابر بارانش گرفته)

مجید مجیدی (خورشید) ۳- محمدحسین مهدویان (درخت گردو)، سعید ملک‌ان (روز صفر) ۴- نیکی کریمی (آتابای) ۵- بهمن و بهرام ارک (پوست) بهترین فیلم‌نامه: ۱- شنای پروانه ۲- پوست ۳- آتابای بهترین بازیگر نقش اول مرد: ۱- پیمان معادی (درخت گردو) ۲- هادی حجازی‌فر (آتابای) ۳- جواد عزتی (شنای پروانه) ۴- هوتن شکیبا (عالمه‌پسند) ۵- روح‌الله زمانی (خورشید)

بهترین بازیگر نقش اول زن: ۱- فاطمه معتمدآریا (عالمه‌پسند) ۲- ستاره پسیانی (دوزیست) ۳- نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: ۱- ساعد سهیلی (روز صفر) ۲- جواد عزتی (آتابای) ۳- هادی حجازی‌فر (دوزیست) ۴- مهدی حسینی‌نیا (شنای پروانه)، حسن معجونی (آبادان یازده ۶۰) ۵- علی شادمان (شنای پروانه، مردن در آب مطهر)

بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ۱- طناز طباطبایی (شنای پروانه) ۲- پانته آ بهرام (شنای پروانه) ۳- مینو شریفی‌پور (درخت گلابی) ۴- شمیلا شیرزاد (خورشید) ۵- باران کوثری (عالمه‌پسند)

بهترین فیلم‌برداری: ۱- پوست ۲- آتابای ۳- خورشید ۴- شنای پروانه ۵- روز صفر بهترین تدوین: ۱- شنای پروانه ۲- آتابای ۳- پوست بهترین موسیقی متن (بدون ترتیب): درخت گردو، شنای پروانه، پوست، خورشید، آبادان یازده ۶۰ بهترین اثر هنر و تجربه: پوست

✓ مصطفی محمودی

(انتخاب‌ها بدون ترتیب است)

بهترین فیلم: درخت گردو- شنای پروانه - خورشید - آبادان یازده ۶۰ - روز صفر

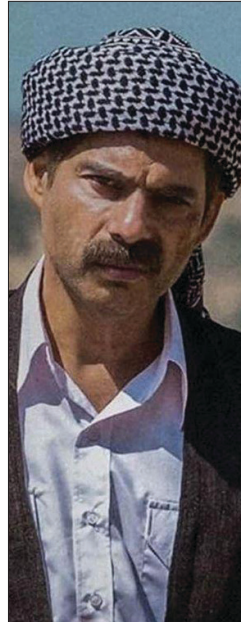
بهترین کارگردان: محمد کارت (شنای پروانه) - مجید مجیدی (خورشید) - محمد حسین مهدویان (درخت گردو) - برزویه نژاد (دوزیست) - نیکی کریمی (آتابای) بهترین فیلم‌نامه: روز صفر- خورشید - شنای پروانه - قصیده گاو سفید - آبادان یازده ۶۰

بهترین بازیگر نقش اول مرد: پیمان معادی (درخت گردو)، فرامرز قریبیان (خروج)، رضا بهبودی (تعارض)، امیر جدیدی (روز صفر)، هادی حجازی‌فر (آتابای) بهترین بازیگر نقش اول زن: مریم مقدم (قصیده گاو سفید)، هانیه توسلی (بی صدا حلازون)، پری‌ناز ایزدیار (سه کام حبس)، رویا افشار (دشمنان)، الناز شاکر دوست (من می‌ترسم)

بهترین بازیگر نقش مکمل مرد: علی نصیریان (خورشید)، پژمان جمشیدی (دوزیست)، امیر آقایی (شنای پروانه)، علی شادمان (شنای پروانه)، هادی حجازی‌فر (دوزیست) بهترین بازیگر نقش مکمل زن: ستاره پسیانی (من می‌ترسم)، سمیرا حسن‌پور (سه کام حبس)، لیلیا زارع (خون شد)، مینو شریفی (درخت گردو)، گلاره عباسی (پدران)

بهترین فیلم‌برداری: سامان لطیفان (آتابای)، هادی بهروز (درخت گردو)، مهدی جعفری (آبادان یازده ۶۰)، مازیار





رده بندی نهایی

بهترین های جشنواره سی و هشتم به انتخاب نویسندگان و منتقدان (برش های کوتاه)

✓ بهترین فیلم:

- ۱- شنای پروانه / ۴۲ امتیاز
- ۲- درخت گردو / ۳۲,۵ امتیاز
- ۳- روز صفر / ۲۴,۵ امتیاز
- ۴- آتابای / ۲۱,۵ امتیاز
- ۵- خورشید / ۱۵,۵ امتیاز
- ۶- پوست / ۱۵,۵ امتیاز
- ۷- سینما شهر قصه / ۷ امتیاز
- ۸- تومان / ۶,۵ امتیاز
- ۹- ابر بارانش گرفته / ۶,۵ امتیاز
- ۱۰- آبادان یازده شصت / ۳,۵ امتیاز

✓ بهترین کارگردان:

- ۱- محمد کارت (شنای پروانه) / ۳۹,۵ امتیاز
- ۲- محمدحسین مهدویان (درخت گردو) / ۲۶,۵ امتیاز
- ۳- سعید ملکان (روز صفر) / ۲۴,۵ امتیاز
- ۴- مجید مجیدی (خورشید) / ۲۲ امتیاز
- ۵- مرتضی فرشیاف (تومان) / ۱۳,۵ امتیاز
- ۶- نیکو کریمی (آتابای) / ۱۲,۵ امتیاز
- ۷- بهمن و بهرام ارک (پوست) / ۹ امتیاز
- ۸- مجید بزرگر (ابر بارانش گرفته) / ۸,۵ امتیاز

✓ بهترین فیلمنامه:

- ۱- شنای پروانه (محمد کارت، حسین دوماری و پدرام پور امیری) / ۴۲,۵ امتیاز
- ۲- خورشید (مجید مجیدی، نیما جاویدی) / ۲۰,۵ امتیاز
- ۳- آتابای (هادی حجازی فر) / ۱۵ امتیاز
- ۴- پوست (بهمن و بهرام ارک) / ۱۴ امتیاز
- ۵- روز صفر (سعید ملکان، بهرام توکلی) / ۱۱ امتیاز
- ۶- روز بلوا (مهران کاشانی، ابر بارانش گرفته (مجید بزرگر، آرمان خوانساریان) / ۵ امتیاز
- ۷- مغز استخوان (علی زرنگار) / ۴,۵ امتیاز
- ۸- دشمنان (بردی یادگاری) / ۴ امتیاز

✓ بهترین بازیگر نقش اول مرد:

- ۱- پیمان معادی (درخت گردو) / ۵۸ امتیاز
- ۲- جواد عزتی (شنای پروانه) / ۲۳ امتیاز
- ۳- هادی حجازی فر (آتابای) / ۲۴,۵ امتیاز
- ۴- فرامرز قریبیان (خروج) / ۲۰ امتیاز

- ۵- امیر جدیدی (روز صفر) / ۱۸ امتیاز
- ۶- میرسعید مولویان (تومان) / ۱۴,۵ امتیاز
- ۷- رضا بهبودی (تعارض) / ۷,۵ امتیاز

✓ بهترین بازیگر نقش اول زن:

- ۱- فاطمه معتمد آریا (عامه پسند) / ۲۹ امتیاز
- ۲- ستاره پسیانی (دوزیست) / ۱۸ امتیاز
- ۳- نازنین احمدی (ابر بارانش گرفته) / ۱۶,۵ امتیاز
- ۴- مریم مقدم (قصیده گاو سفید) / ۱۶,۵ امتیاز
- ۵- پریناز ایزدیار (سه کام حبس) / ۱۵ امتیاز
- ۶- هانیه توسلی (بی صدا حلزون) / ۱۲ امتیاز
- ۷- رویا افشار (دشمنان) / ۱۰ امتیاز
- ۸- پریناز ایزدیار (مغز استخوان) / ۸ امتیاز
- ۹- ندا جبرائیلی (مردن در آب مطهر) / ۶ امتیاز
- ۱۰- نسرين مقانلو (خون شد) / ۳,۵ امتیاز

✓ بهترین بازیگر نقش مکمل مرد:

- ۱- امیر آقایی (شنای پروانه) / ۳۴ امتیاز
- ۲- جواد عزتی (آتابای) / ۲۹ امتیاز
- ۳- علی شادمان (شنای پروانه) / ۲۰,۵ امتیاز
- ۴- مجتبی پیرزاده (تومان) / ۱۸,۵ امتیاز
- ۵- بابک کریمی (سینما شهر قصه) / ۱۳ امتیاز
- ۶- ساعد سهیلی (روز صفر) / ۱۳ امتیاز
- ۷- هادی حجازی فر (دوزیست) / ۹ امتیاز
- ۸- جواد عزتی (خورشید) / ۸ امتیاز
- ۹- مهدی حسینی نیا (شنای پروانه) / ۶ امتیاز
- ۱۰- حسن پورشیرازی (کشتارگاه) / ۶ امتیاز

✓ بهترین بازیگر نقش مکمل زن:

- ۱- پانته آ بهرام (شنای پروانه) / ۳۷ امتیاز
- ۲- لیلا زارع (خون شد) / ۲۰ امتیاز
- ۳- طناز طباطبایی (شنای پروانه) / ۱۷ امتیاز
- ۴- باران کوثری (عامه پسند) / ۱۶ امتیاز
- ۵- ستاره پسیانی (من می ترسم) / ۱۲ امتیاز
- ۶- مینو شریفی پور (درخت گردو) / ۹ امتیاز
- ۷- سمیرا حسن پور (سه کام حبس) / ۸ امتیاز

✓ بهترین بازیگر کودک و نوجوان:

- ۱- شمالیا شیرزاد (خورشید) / ۱۰ امتیاز

- ۲- روح الله زمانی (خورشید) / ۸ امتیاز

✓ بهترین فیلمبرداری:

- ۱- هومن بهمنش (خورشید) / ۳۷ امتیاز
- ۲- سامان لطفیان (شنای پروانه) / ۲۸ امتیاز
- ۳- مرتضی نجفی (تومان) / ۱۹ امتیاز
- ۴- علی قاضی (روز صفر) / ۱۸ امتیاز
- ۵- سامان لطفیان (آتابای) / ۱۸ امتیاز
- ۶- هادی بهروز (درخت گردو) / ۱۶ امتیاز
- ۷- مسعود امینی تیرانی (ابر بارانش گرفته) / ۱۳ امتیاز
- ۸- علی ایپاک و پوریا پیشگاهی (پوست) / ۱۲ امتیاز
- ۹- مرتضی پورصمدی (سینما شهر قصه) / ۴ امتیاز

✓ بهترین تدوین:

- ۱- اسماعیل عزیزاده (شنای پروانه) / ۳۶ امتیاز
- ۲- میثم مولایی (روز صفر) / ۲۴ امتیاز
- ۳- سیاوش پورخلیلی (سینما شهر قصه) / ۲۴ امتیاز
- ۴- محمد نجاریان (درخت گردو) / ۲۳ امتیاز
- ۵- حسن حسندوست (خورشید) / ۱۴ امتیاز
- ۶- محمد نجاریان (پوست) / ۱۳ امتیاز
- ۷- حسین جمشیدی گوهری (آتابای) / ۵ امتیاز

✓ بهترین موسیقی متن:

- ۱- حسین عزیزاده (آتابای) / ۳۳ امتیاز
- ۲- بامداد افشار (پوست) / ۲۹,۵ امتیاز
- ۳- حبیب خزائی فر (درخت گردو) / ۲۹ امتیاز
- ۴- رامین کوشا (خورشید) / ۱۵,۵ امتیاز
- ۵- مسعود سخاوت دوست (شنای پروانه) / ۱۳ امتیاز
- ۶- بهزاد عبدی (آبادان یازده) / ۶۰ امتیاز
- ۷- کارن همایون فر (خروج) / ۷ امتیاز
- ۸- سپیده عبدالوهاب (آن شب) / ۴ امتیاز

✓ بهترین اثر هنر و تجربه:

- ۱- پوست / ۲۴ امتیاز
- ۲- تومان / ۱۰ امتیاز
- ۳- ابر بارانش گرفته / ۸ امتیاز
- ۴- آتابای / ۷ امتیاز
- ۵- تعارض / ۴ امتیاز
- ۶- دشمنان، قصیده گاو سفید / ۳ امتیاز



چشم انداز نگران کننده یک سال آینده

جمع بندی جشنواره سی و هشتم فیلم فجر

مجتبی اردشیری

سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر هم به پایان رسید. دوره ای که در ابتدا تصور می شد دربردارنده آثار متوسطی باشد اما آن چه نمایش داده شد، بسیار کمتر از سطح انتظارها بود. تعداد فیلم های خوب، کم بود و آنهایی که در مقام شگفتی ظاهر شدند، با اغماض، به دو فیلم رسیدند. نوعی احتیاط، هم چنان درام های اجتماعی ما را تحت الشعاع خود قرار داده و در دیگر ژانرها، بیش از آن که شاهد نوآوری و خلاقیت های فرمیک باشیم، با کلیشه و تکرار مواجه بودیم. با همین نگاه، جشنواره امسال، یکی از ضعیف ترین دوره های یک دهه اخیر در مبانی کیفی آثاری بود که تصور می شد با توجه به نام فیلم ساز و کست قابل قبول آثار، از کیفیت متوسطی برخوردار هستند در بازی ها هم تعداد شگفتی ها، کمتر از انگشتان یک دست بود. همان معضل بازی های خوب زنانه که طی چند سال اخیر، دامن جشنواره را گرفته است، برای این دوره نیز تکرار شد. در سینمایی که نقش قهرمان بیشتر مردانه است، بازی های زنانه مسطلی دیده نمی شود و این پاشنه آشیل سبب شده تا بازی های قابل قبولی از نقش های زنانه ای که تنها برای حضور فیزیکی طلب می شوند، نوشته نشود.

آثاری که فراتر از انتظار ظاهر شدند

شنای پروانه: تا پیش از جشنواره، فضا سازی رسانه ای بسیار خوبی درباره نخستین ساخته بلند محمد کارت شکل گرفته بود. «شنای پروانه» یکی از صریح ترین درام های اجتماعی چند سال اخیر سینمای ایران است که زمختی تاول های اجتماعی را به خوبی به مخاطبش منتقل کرده و در بیانش دچار لکنت نمی شود. کارگردانی مسطلی در فیلم می بینیم ضمن اینکه فیلم برداری و تدوین، تماما در خدمت درام هستند. بازی جواد عزتی، انتهای چیزی است که تا امروز از او دیده بودیم. بازی امیر آقایی هم نکته حائز اهمیت فیلم است. قمصیده گلو سفید: فیلم بی ادعایی که شاعرانگی خوبی دارد. بیان استعاره ای فیلم در تجسم سمبل ها، از فیلم، یک رومنس آرام ساخته که دوست داشتنی است.

روز صفر: روایت جدیدی از تریلر جاسوسی در سینمای ایران است که تعلیق کاربردی خوبی دارد. اگر از گنجی دوربین در برداشت های ابتدایی کار بگذریم، با فیلم خوبی مواجه هستیم که توانسته معیارهای تریلر در سینمای ایران را تا حدودی به نفع خود جابه جا کند. بازی ها درخور تحسین هستند و البته تدوین و جلوه های ویژه بصری. سعید ملک در نخستین ساخته خود، قاب های سینمایی خوبی دارد و توانسته سکانس های عمدتا شلوغ فیلمش را به خوبی سروسامان دهد.

خون شد: با توجه به چندپارگی آثار چند سال اخیر «مسعود کیمیایی»، انتظاری از فیلم جدید او نمی رفت. اما «خون شد»، تا حدودی به آن سینمای ناب کارگردان نزدیک می شود. آن دنیای مورد نظرش را می سازد و قهرمانانی را به ذهن متبادر می کند که شباهیل و سایه های قهرمان محبوب سینمای کیمیایی هستند. با این حال اگر از موسیقی نه چندان خوب کار و شلختگی های میزانشن های کیمیایی بگذریم، «خون شد»، بسیار فراتر از آن چیزی ظاهر شد که انتظارش را داشتیم.

من می ترسم: بهنام بهزادی در فیلم قبلی خود (وارونگی) دچار یک سرگشتگی محض میان سینمای هنری مورد علاقه خود و درام داستانی شده بود. مؤلفه ها مدام میان شاخصه های این دو سینما در رفت و آمد بودند و نتیجه، کار خوبی نشد. فیلم جدید (من می ترسم) اما تکلیفش را با خودش مشخص کرد. به سمت سینمای داستانی گرایش یافت اما سردی و رخوت فضاها، هم چنان میراث آن سینمای هنری است که همین، نوعی بیرون زدگی از فیلم را به وجود آورده. این حال تصور نمی شد که بهزادی با ساخته جدیدش، چند پله جلوتر از «وارونگی» حرکت کند.

فیلم هایی که کمتر از انتظار ظاهر شدند

خروج: حاتمی کیا در فیلمسازی، هنوز به سرنوشت آثار اخیر مهر جویی و کیمیایی تبدیل نشده است. فیلم او هنوز هم قهرمان دارد اما نگاه قهرمان او به مانند دیگر کارهایش، آرمانی نیست. سینمای حاتمی کیا هیچ گاه تا امروز، قهرمان متغلی به این شکل نداشته است که تحت تاثیر جریان باشد. قهرمانان حاتمی کیا عموما جریان ساز هستند نه تحت تاثیر جریان. به جز این، «خروج» در کارگردانی و فیلمنامه هم حرفی برای گفتن ندارد.

درخت گردو: در روز گاری که سینمای محمدحسین مهدویان به واسطه جنس داستان گویی صریحش، مخاطبان بسیاری پیدا کرده، موضع «درخت گردو»، تماما بر مبنای وصف حال است تا داستان. فیلم، یک مستند تراژیک از زندگی مردمی است که تدریجا تمام اعضای خانواده اش را از دست می دهد. اگر بازی خارق العاده پیمان معادی و فیلم برداری هوشمندانه هادی بهروز را از فیلم کم کنیم، عملا با یک داشته سینمایی مواجه نیستیم.

عالمه پسند: قرار بود پایانی باشد بر یک ترلوژی زنانه اما فیلم بیش از آن که بخواهد به درون زنان دو فیلم قبلی سهیل بیرقی و خواست های اجتماعی آنان نزدیک شود، به یک داستان خاله زنگی که در نتیجه حسادت های زنانه شکل گرفته، بسنده کرده و از اثری هشداردهنده اجتماعی به درامی فردی محدود می شود که خاستگاه مشخصی ندارد. برخلاف دو فیلم قبلی بیرقی که با اقبال خوبی از جانب مخاطب مواجه شدند، این فیلم حتی جزو ۱۰ اثر اولیه آرای مردمی هم نبود.

پوست: تمرکز ویژه برادران ارک در این فیلم بر روی سوژه ای بود که از افسانه های محلی سرزمینشان حکایت داشت. برادران ارک در حوزه فیلمنامه، راه را به اشتباه رفتند و از داستانی

شدن فیلمنامه خودداری کردند. ضمن اینکه فرم کار نیز گنگی های بسیاری دارد که با توجه به تدوین آشفته، اجازه برقراری ارتباط با مخاطبش را نمی دهد. سختی های هماهنگ شدن با زیرنویس فارسی فیلم نیز تیر خلاص را به فیلمی که خیلی بیشتر از اینها از آن انتظار داشتیم، می زند.

و جشنواره ای که چیز دیگری نداشت

فارغ از مواردی که عنوان شد، در مابقی فیلم ها، نمونه های موفق و قابل تحسین، به صورت موردی هستند مانند هادی حجازی فر «آتابای»، طراحی صحنه «لیاس شخصی»، میرسعید مولویان «تومان»، کارگردانی سخت مرتضی فرشیاف، فیلمنامه «مغز استخوان»، «گرم»، «سه کام حبس»، جلوه های ویژه میدانی «پوست» و «آبادان یازده ۶۰» و فیلم برداری «آتابای». این در حالی است که مجموع فیلم های سودای سیمرغ و نگاه نوی جشنواره امسال، ۳۱ فیلم بود که موارد قابل تحسین با توجه به حجم فیلم ها، بسیار اندک هستند.

معضلی که در جشنواره امسال خیلی به چشم آمد، بحث طولانی شدن قصه و نبود فضای روایی برای این مدت زمان است. نزدیک به نیمی از فیلم ها، از ۹۰ دقیقه فراتر رفته و داستان، طراحی خاصی برای این مدت زمان را نداشت. به همین دلیل ضرباهنگ داستانی می افتاد و آثار، کسالت خاطر بسیاری را فراهم می کردند.

این اتفاق در نتیجه نبود سازه های مهندسی شده بر روی یک سوژه خوب صورت می گرفت مانند سوژه «مغز استخوان» که بسیار متفاوت بوده اما مسیر روایت و ورود به قصه، چندان هوشمندانه طراحی نشده بود یا فیلم «کشتارگاه» فارغ از تعدادی فیلم دیگر که مجموعه شان به پنج فیلم هم نمی رسد، دیگر سوژه ها، تکراری و نخ نما بودند که چارت داستانی معینی برای خود دست و پا نکردند. البته که برخی سوژه ها مانند «شنای پروانه» با وجود کهنگی، توانستند با تالیف درست مهره های داستانی و البته فضای داستانی، به روایت خوبی برسند که نقش فیلمنامه را در موفقیت اثر متمایز می کند. البته که تعداد این قبیل آثار هم کمتر از انگشتان یک دست است. نشانه های آشکار فیلم های این دوره هم سیگار کشیدن، استعمال مواد مخدر و شرب خمر بود. در دوره ای که معضلاتی چون خیانت، فراوانی چندان در میان آثار نداشت، کمتر اثری را می شد پیدا کرد که سیگار کشیدن را برجسته نکرده بود.

چشم انداز نگران کننده یک سال آینده

اینکه جشنواره را ویرترین سالیانه سینمای ایران بدانیم که بر اساس آن، تکلیف بار کیفی آثار تا یک سال آینده مشخص می شود، کاملا درست است. این ۳۱ فیلم قرار است نیمی از آکران سال آینده سینمای ایران را تشکیل دهند و مابقی آثار، فیلم هایی هستند که یا از جنس کمدی بوده و یا درام هایی که به لحاظ کیفی، صلاحیت حضور در جشنواره را ندارند.

بنابراین با توجه به کیفیت آثار نمایش داده شده در فجر امسال، چشم انداز خوبی برای آکران ۹۹ لحاظ نمی شود. سه فیلم پراقبال آرای مردمی جشنواره امسال (شنای پروانه، درخت گردو و روز صفر) بعید است بتوانند در آکران سراسری، شگفتی ساز ظاهر شوند و مابقی آثار هم وقتی در نظر سنجی های مردمی نتوانستند به آمارهای خوبی دست یابند، بعید است در آکران گسترده بتوانند افتخار آفرین باشند. این در حالی است که سه اثر پراقبال سال گذشته (متری شیش و نیم، شبی که ماه کامل شد و سرخپوست) تماما نتوانستند در گیشه خود، بیش از ۱۵ میلیارد تومان فروش داشته باشند. بنابراین نامربوط نیست اگر بگوئیم چشم گیشه سینمای ایران در سال آینده، تماما به کمدی هایی باشد که قرار است نمایش داده شوند. این کمدی ها، جدول فروش سال آینده را تغییر خواهند داد حال آن که دومین فیلم پرفروش امسال سینماها، درام «متری شیش و نیم» بود که نزدیک به ۲۸ میلیارد فروخت. حال آیا درامی را در جشنواره امسال سراغ دارید که با نرخ بلیت در سال ۹۹ بتواند حتی نیمی از این میزان فروش کند؟ دیگر آثار جشنواره امسال که از نوع اجتماعی نبودند نیز حکم آزمون و خطا را برای کارگردانانشان داشتند که بعید است حتی به راحتی بتوانند آکران بگیرند چه برسد به اینکه در مقام شگفتی ساز ظاهر شوند.

فیلم های جشنواره امسال، زنگ خطر را برای افق آتی سینمای ایران به صدا درآورده است. عمده فیلمسازان ما از ترس ممیزی سازمان سینمایی، دست به خودسانسوری زده و در شکل بیانی، دچار لکنت شده اند. درام های اجتماعی ما که باید واگویی ای از جامعه باشند، نمی توانند تعبیر درستی از انتقاد مصلحانه داشته باشند و به همین دلیل در شکل روایت، مثله مثله می شوند.

آنچه در گردان های جشنواره امسال شاهد بودیم، رشد قابل قبول مؤلفه های اجرایی از جمله کارگردانی، فیلم برداری و تدوین بود اما مشکل، هم چنان فیلمنامه است و متأسفانه سلیقه سینماگرانی که نمی توانند بر پایه معضلات و ضروریات اجتماع خود فیلم بسازند. در چنین دولی، فیلم ساز گمان می برد که اثر شاخصی ساخته و مردم و حتی داوران جشنواره، توانایی دیدن آن ظرایف را ندارند. به همین دلیل است که تعداد فیلم های این دوره که بر اساس حوادث واقعی ساخته شدند، بسیار بیشتر از دوره های اخیر است. کارگردانان ترجیح می دهند به جای پرورش درام، سراغ سوژه هایی اجتماعی بروند که پیشتر توجه احاد جامعه را با توجه به حساسیت خود جلب کرده و بنابراین می خواهند از این میان بر، سینمای حرفه ای را دور بزنند. این وضعیت، بسیار نگران کننده و قابل تأمل است. جشنواره فجر امسال در کنار تمام نام های بزرگی که داشت، آئینه ای تمام قد از این نگرانی هایی بود که آینده رقت باری را برای سینمای گیشه و چیزی که به آن سینمای صنعتی می گویند به بار خواهد آورد.



برگزاری ورکشاپ های تخصصی دکوراتوری کیک
برگزاری کلاس های آنلاین قنادی
ارائه آموزش های ویدئویی رایگان قنادی و آشپزی



Arghavan_CafeCake



۰۹۱۲ - ۲۶۱۸۰۶۴

